مجلهٔ تحقیقاتِ فارسی

۱۹۹۳

مدیر

دکتر محمد اسلم خان

رئیس بخش فارسی، دانشگاه دهلی

از انتشارات

بخش فارسی، دانشگاه دہلی،

دہلی (هند)

فهرست مندرجات

پیشگفتار

مجله تحقیقات فارسی از انتشارات گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلی همواره درجهت حفظ ونشر و تکمیل سرمایه فرهنگ مشترك هند و ایران کوشا بوده است و همواره استادان این گروه درتهیه و ترتیب و تصحیح متون قدیمی و نگارش مقالات تحقیقی همکاری و همیاری کرده اند . اولین قسمت این مجله ترتیب و تصحیح متن «طبقه نهم» طبقات شاهجهانی از محمد صادق کشمیری همدانی است . طبقات شاهجهانی مشتمل برده طبقه وهر طبقه آن شامل ذکر شعرا و فضلا و علمای زمان تیمور (۷۷۰–۸۰۷) تا شاهجهان (۱۰۳۷) می باشد . نظر به اینکه آنچه محققی در یك دورهٔ خاص درباره همعصران خود می‌گوید و می نویسد نسبت به آنچه که متاخرین درباره آنها می نویسند ارزش بیشتری دارد ، برآنیم تابه ترتیب و تصحیح و چاپ طبقات شاهجهانی اقدام کنیم و آن را در اختیار همگان قرار دهیم ، طبقه دهم در شماره سال ۱۹۹۰ به چاپ رسید و اینك طبقه نهم این کتاب خدمت خوانندگان گرامی تقدیم می شود .

مقاله « ترجمه‌کهن فارسی تاریخ‌طبری و ارزشهای آن »

نیز تبرکی است از استاد گرانمایه جناب آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری که برای مجله تحقیقات اهدا گردید . استاد مصطفوی استاد دانشگاه علامه طباطبائی تهران می باشند که برای ترویج و گسترش زبان و ادبیات فارسی درهند و تشویق و تقویت این زبان شیرین و ادبیات غنی آن درمیان دانشجویان سرزمین هند به این دیار اعزام گردیده اند . استادان و دانشجویان گروه بنوبه خود وجود شریف این استاد بزرگوار را غنیمت شمرده ، از محضر ایشان استفاده می نمایند . حضور استادگرامی کام و دهان پاسداران وخدمتگزاران و دانشجویان فارسی دانشگاه دهلی را شیرین نموده اند و اکنون دانشجویان سعی می‌کنند به زبان فارسی حرف بزنند و بنویسند . استاد مصطفوی طریقی استادان را نیز وادار می نمایند که در زمینه‌های مختلف زبان و ادبیات فارسی به تحقیق پردازند . از برکت علاقه‌مندیها و تشویق‌های این استاد عالیقدر است که همه استادان بخش فارسی سعی می‌کنند به نحوی درتهیه مقاله برای مجله سهیم باشند .

ناگفته نماند علاقه و توجه استاد مصطفوی محدود به تدریس و بازآموزی زبان فارسی نیست بلکه تمایل بیشتر به این امر دارند که استادان و دانشجویان فارسی با محیط و فرهنگ ایران زمین و ادبیات بسیار غنی آن آشنا شوند و با توجه به این حقیقت بود که عده‌ای ازاستادان و

دانشجویان با مساعی این دانشمند از ایران دیدن کردند .

مقاله های دیگر نتیجه پژوهش و تحقیق استادان گروه فارسی است که زینت بخش چاپ مجله گردیده است . مقاله « نقد آثار جلال آل احمد » خلاصه‌ای از رساله دکتری خانم دکتر گل اندام فلاحی رنجبران است که درسال گذشته از دانشگاه دهلی به اخذ درجه دکتری نایل آمده و برای استفاده خوانندگان محترم انتشار می یابد .

از سویی دیگر باید به این نکته توجه داشت که دانشگاه فقط به تدریس منحصرنمی گردد بلکه پژوهش و تحقیق نیز نقشی اساسی دارد و از این جهت گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اقدام به برگزاری چند سمینار کرده است که از آن جمله سمینار یك روزه در ماه دسامبر ۱۹۹۲ بود همچنین اخیراً سمینار یک روزه دیگری تحت عنوان « سیمای هند در ادبیات فارسی » از طرف بخش فارسی ترتیب یافت . در این محافل و مجالس ادبی استادان بخش فارسی دانشگاه جواهر لعل نهرو و جامعه ملیه اسلامیه نیز شرکت کردند و آراء و نظریات نو وسودمندی را ارائه نمودند و از جمله مقالاتی که موضوع آن برای نخستین بار عرضه می‌گردید مقاله ای تحت عنوان « ضرورت تدوین فرهنگهای فارسی . هندوستانی » وسیلهٔ استاد مصطفوی بود که در اخبار فرهنگی چاپ کرده‌یم .

درمیان دانشگاه‌هایی که زبان فارسی تدریس می شود ، مسئله فقدان و کمیابی کتاب ها و متون درسی همواره مطرح است ، بخش فارسی دانشگاه دهلی باوجود کمبود وسائل مالی کتابی به نام « انتخاب نثر معاصر » ترتیب داده بود و به رؤسای بخش فارسی دانشگاه‌های مختلف هند پیشنهاد کرده است تا از آن کتاب در کلاسهای دوره لیسانس و فوق لیسانس فارسی خود استفاده کنند . امیدوار است که رؤسای بخش فارسی به اهمیت و ارزش متون درسی جدید توجه خاص مبذول فرمایند .

اکنون تصمیم داریم که با سرپرستی جناب آقای دکتر رضا مصطفوی جهت تالیف متون درسی جدید برای دوره‌های مقدماتی (CERTIFICATE/DIPLOMA/ADVANCED DIPLOMA) اقدام کنیم و برای رؤسای دپارتمان‌های فارسی نامه‌هایی در این مورد ارسال داشته‌ایم که امیدواریم پس از اعلام آمادگی دپارتمانهای فارسی بتوانیم این مشکل اساسی را حل کنیم .

در پایان یقین داریم که بخش فارسی دانشگاه دهلی در آتیه نیز باهمکاری و همیاری دانشمندان زبان و ادبیات فارسی در نشر و چاپ مجله تحقیقات فارسی بیش از پیش موفق خواهد بود .

کنار بحربی‌پایان عرفان در وسط یابی
اگر با زورق دل شوق او را بادبان بینی

محمد اسلم خان
رئیس بخش فارسی، دانشگاه دهلی

فوریه ۱۹۹۳

مقدمــــه — صفحه

لطفاً تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	نادرست	درست
٦	٣	باشاه	بادشاه
١٠	١٤	قطب الاحیار	الاخیار
١٣	١	گڈرانده	گذرانده
١٧	١٥	بیغما	یغما
١٩	١٠	گزرانده	گذرانده
٢٦	٢	بیرند	بیرند
٣١	٨	خسرء	حسرو
٣٥	١٧	فرح	فرخ
٤٨	٢	شیخ عالم	شیخ قطب عالم
٨٥	٨	سیر حسین	میرحسین

مقدمه

طبقه نهم طبقات شاهجهانی از محمد صادق کشمیری همدانی است که طبقه دهم آن تقریباً دوسال پیش ترتیب و تصحیح گردید و چاپ شد . در مقدمه آن کتاب درباره شرح حال و آثار محمد صادق کشمیری همدانی به تفصیل بحث کردیم و اهمیت و ارزش طبقات شاهجهانی بیان داشتیم . طبقه نهم این کتاب که دارای اطلاعات سودمند از عصر نورالدین محمد جهانگیر می باشد ، تصحیح و آمادهٔ چاپ گردیده و مثل طبقه دهم اکثراً مشتمل بر معاصرین مولف است ترتیب و تصحیح این طبقه را از آن جهت ضروری دانستیم تا از احوال سادات و عرفا و حکما و علما و فضلا و شعرای آن دوره اطلاعات سودمند حاصل گردد.

برای ترتیب و تصحیح این طبقه نیز از چهار نسخه زیر استفاده شده است .

۱. نسخه کتابخانه موزه ملی هند بشماره ۶۸/۸۲
۲. نسخه کتابخانه آزاد ، دانشگاه اسلامی ، علیگر بشماره ۳۲۲۳/۸۳
۳. نسخه کتابخانه دپارتمان تاریخ، دانشگاه اسلامی علیگر
۴. نسخه کتابخانه موسسه مولانا آزاد برای پژوهش

عربی و فارسی . تونك، راجستان بشماره ۱۵۵٤

نسخه اساس نسخه ای است که در کتابخانه موزه ملی هند نگهداری می‌گردد. نسخه مذکور در آغاز ناقص چهار ورق است ولی خط آن نستعلیق و بسیار واضح و خوانا است

۱. در تصحیح متن کتاب اگر در نسخه دیگری به لفظی یا عبارتی برخوردیم که از لحاظ مطلب ومعنی بهتر یا پسندیده‌تربوده ، آن را در اصل متن جا داده‌ایم و لفظ و عبارت نسخه اساس را در پاورقی آوردیم تا این مطلب برای خوانندگان گرامی روشن و واضح باشد .

۲. همچنین لفظ یا عبارتی که در نسخه های دیگر موجود نبوده یا کلمه نامناسب می نمود ، در پاورقی به آن اشاره کردیم .

۳. در همه نسخه های کتاب ، املائی واژه‌ها طبق روش رسم الخط قدیمی فارسی ضبط گردید که با روش تحریر در ایران فرق دارد چون واژه «ماوراءالنهر» به جای « ماوراالنهر» یا «بادشاه» بجای «پادشاه» . سعی کردیم که ویژگی املای واژه‌ها باقی بماند و از تغیر آن خودداری کردیم .

علائم اختصاری برای هریك از چهار نسخه خطی طبقات شاهجهانی که در ترتیب و تصحیح استفاده گردید ، در حواشی کتاب به قرار زیر است :

م : کتابخانه موزه ملی هند
ع۱ : کتابخانه آزاد ، دانشگاه اسلامی علیگر
ع۲ : کتابخانه دپارتمان تاریخ ، دانشگاه اسلامی علیگر
ت : کتابخانه موسسه مولانا آزاد برای پژوهش عربی و فارسی تونك ، راجستان .

در پایان وظیفه خود می دانم که از استاد محترم جناب آقای دکتر سیدامیر حسن‌عابدی که مشوق این کار بوده ، مراتب سپاسگزاری و امتنان خود را ابراز کنم . همچنین از راهنمایی و سرپرستی و یاری و همکاری استاد فاضل جناب آقای دکتر رضامصطفوی‌سبزواری که در تصحیح مطالب و ابراز و اظهار پیشنهادهای لازم منت بزرگی به این جانب گذاشته‌اند ، از صمیم قلب تشکر می‌کنم .

محمد اسلم خان

طبقه تاسعه

دربیان مشایخ و اولیا و اصفیا و علما و حکما و شعرا که در عصر نورالدین جهانگیر بادشاه بوده اند و در زمان بادشاهی وی از عالم انتقال نموده و این طبقه نیز مشتمل است بر سه باب و بادشاهی آن حضرت از سنه ثلث عشر و الف تا سنه سبع و ثلثین و الف بوده مدت بیست وچهارسال .

باب اول

دربیان اولیا و مشایخ و اصفیا که در زمان جهانگیر(۱) با شاه بودند و در زمان وی از عالم نقل(۲) فرموده(۳) هرچند بادشاهان سابق را نیز دریافته باشند .

مولانا ترسون (٤) بلخی قدّس سرّه

از اصحاب کبار و یاران کارکرده حضرت مولانا خورد(٥) نقشبندی است صاحب اقوال (٦) و اذواق و جذبه و حالت تمام بوده و بزرگان ماوراء لنهر همه بر بزرگی (٧) وی قایل . وقتی که بقصد حرمین شریفین بهندوستان رسید بنهایت سن رسیده بود(٨) و این خاك راه درویشان در دهلی ملازمت نمود و مورد الطاف خاص شد وفاتش درمکهٔ معظمه بوقوع آمد در سنه ثلث عشر و الف در اوایل سلطنت نورالدین جهانگیر بادشاه .

---

۱. ع۲: نورالدین جهانگیر
۲. ع ۱: انتقال
۳. ت . فرمودند
٤. ع ۲: مولانا قاضی ترسون
٥. ع۱ و ۲ : خرد
٦. ع۱ و ع۲ : احوال
۷. ت بزیرکی
۸. ت ، موزه ندارد

درویش سبز قدس سره

بسیار بزرگ بوده(۱) و مرتاض و زاهد بوده(۲) و بزرگان وقت بر ولایت وی اتفاق داشتند از اصحاب مولانا دوست محمد صحاف است و در مسجد مغاك ، که در بخارا است ، بطاعت و ریاضت (۳) گذراندی آخرها خود را بدرویش شرمنده خطاب داد. گویند شخصی از وی پرسید که شمارا درویش سبز می‌گفتند اکنون چرا خود را درویش شرمنده گویا نیدید ؟ فرمود مدتها امیدوار بودیم که سبز و خرم شویم چون آنچه امید داشتیم نشد شرمنده گشتیم ، لاجرم درویش شرمده گویانیدن انسب است بعضی از مریدان و مخلصان درویش را این (٤) هیچمدان انجمن معرفت دیده و سخنان شنیده که بوی عرفان و حقیقت بمشام جان ازان می رسید (٥) از معاصران جهانگیر بادشاه بود و در سنه ثلث عشر و الف از عالم انتقال نمود و (٦) دو مرتبه بطریقه تجرید و تفرید طواف حرمین شریفین کرده .

سید صبغته الله هندی قدس سره

سید صحیح النسب و فاضل و محدث و در کمال

---

۱. ع۲ ؛ م ندارد ،　　۲. ع ا و ع ۲ ؛ م ندارد

۳. ت : ریاست　　٤. ع ۲ : به این

٥. ع اوع ۲ : رسد　　٦. ع ۱ : ندارد

متابعت سید کونین صلی الله علیه وسلم بود حنفی المذهب است . در مبادی حال در بروج بودی بعد از آن در مدینه مطیبه(۱) علی ساکنها الصلوة(۲) و التحیة وطن گرفت و تا بود بعلم و حدیث وفقه و تصوف اشتغال داشت و خلق خدا را هدایت می نمود . درسنه اربع عشر و الف در مدینه وفات یافت از معاصران جهانگیر باد شاه بوده(۳)

مولانا محمد عرب قدس سره

صاحب علم و حال و ذوق و کمال بود از اصحاب کبار مولانا ا که شمرغانی است . در بلخ بودی و طالبانرا راه راست نمودی . در هزار و هژده عالم فانی را وداع نمود .

امیر عبدالله بلخی قدس سره

سید و عالم و عارف و یگانه روزگار بود . برکات و جلالت شان وی برهمه واضح و لایح بوده . سالهای فراوان در سلسله عشقیه علم هدایت می افراشت و طالبان حق را براه راست دعوت می‌نمود . بسا مردم از (٤) برکت وی تایب شدند و در سلسله هدایت درآمدند و از گناه و عصیان گوشه گرفتند . درسن هشتاد سالگی در سال هزارو نوزده در بلخ وفات یافت . از معاصران جهانگیر بادشاه بود و

---

۱. ع۲: طیبه
۲. ت،م، ندارد
۳. ع۱: ندارد
٤. اصل : بسا مردم که از

در عهد اکبر بادشاه براه هندوستان بطواف حرمین رفت و بسیاری (۱) از سعادتمندان (۲) را توفیق رفیق گشته بدست وی توبه نمودند. (۳)

شیخ حسین جامی قدس سره

صاحب جذبات و حالات و خوارق و کرامات بود. از مریدان درویش سبز است. گویند وی بدرویش ارادت آورد و بوضع سپاه بهندوستان آمد و در لاهور می بود ناگاه یکی از فرزندان درویش سبز بلاهور رسید(٤) و بیمار شد و مشرف برموت گشت. شیخ حسین پسری داشت آن پسر را آورد و گرد چار پایه پیرزاده خود گردانید و دعا کرد تا پیرزاده صحت یابد و پسر وی فدای پیرزاده باشد. این دعا مستجاب شد. این خبر بدرویش سبز رسید. برارادت و اخلاص شیخ حسین تحسین کرد و از همانجا توجهی نمود و (۵) نعمتی حواله وی کرد (٦). این(۷) جذبه و حالت اورا اران راه حاصل آمد و بکرامات و حالات اشتهار یافت. وفاتش درسنه ثلث و عشرین و الف

---

۱. ت : بعد ۲. اصل: بسیاری از بعضی سعادتمندان ؛ ع۲ : بسیاری از سعاد تمندان

۳. ع۱ : کردند ٤. ع۱ : ندارد:

۵. ع۲ ، م ندارد ٦. ع۱ : ندارد ۷. ع۱ : درین

بوقوع آمد . جهانگیر بادشاه در مبادی حال بشیخ حسین اخلاص و عقیده تمام بهم رساند و پرگنه جماری بطریق نذر بوی گذراند ازین جهت دولت دینوی شیخ ترقی کرد و تا زنده بود مرجع خلق بود . منقولست که شیخ بمصاحبان و یاران خود برطریق مجاذبت(۱) نصیحت می کرده و می گفته که یاران درویشی کنید که درویشی زرنقد است مرا برفلوسی قدرت نموده چون درویش شدم هرگاه در خانه می روم توده توده هرطرف زر می بینم . زنهار درویشی را از دست ندهید که درویشی زرنقد است .

میرعبدالله احراری قدس سره

صاحب اخلاق ملکیه و نسبت ارثیه بود هرکرا نظر برجمال وی می افتاد . گواهی می داد که از اولیا خدا است . اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بکمال داشت و جانشین حقیقی قطب الاحیار خواجه احرار بوده رضی اللہ عنہ بظاهر خود را برطریقه سپاه می داشت لیکن بباطن تمام مستغرق شهود الهی بوده و خلوت در انجمن که یکی از اصول طریقه نقشبندیه است جبلی وی بود در سال هزارو بیست و شش از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود چون در آخرالزمان بجای خواجه احرار مستقیم (۲) الحال بود « خواجه احرار » تاریخ و صال اوشد .

---

۱. ت: مجاذیب ۲ ع ۲: مقیم

امیر جعفر هروی قدس سره :

اویسی بود و (۱) از روحانیت قطب‌الاخیار خواجه عبیدالله احرار قدس سره تربیت یافته سید و مرتاض و از اوصاف بشری خالی بود و از اخلاق ملکی پر ار معاصران جهانگیر بادشاه است و در هزار و بیست وهفت در هرات وفات یافته .

شیخ محمد فضل الله قادری(۲) قدس سره :

از اکثر سلاسل مجاز بود خصوصاً قادریه و چشتیه ، حنفی المذهب و در گجرات متولد شده و در جونپور نشوو نما یافته ، در برهانپور وطن گرفت بـه نیت آنکه بحرمین (۳) شریفین نزدیک است و هرسال او را ولوله شدی و بطواف حرمین روان شدی و چون ولوله فرو نشستی ببرهان‌پور مراجعت کردی و فدای نام رسول الثقلین ﷺ بوده هر چه آمدی درماه ربیع الاول خرج (٤) کردي و مجلسهای عالی داشتی و بر پیغمبر ﷺ عشقبازیها نمودی عالم ربانی و عارف فانی (۵) بود و هر که مشاهده جمال با کمال او (٦) کرده از جمله مداحان اوست در هزاروبیست‌ونـه عالم فانی را وداع نمود . هفتاد و هفت سال عمر داشت .

---

۱. ع ۲
۲. ت : ندارد قادری
۳. ع۲ . حرمین
٤. ع۲ :خروج
۵. ت : عالی
٦. ع۱: ندارد

حسن علی بدخشانی قدس سره :

مشهور بمولانا (۱) دانشمندی است عالم و عامل و متقی و ورع و پرهیزکار بود و بسلسله نقشبندیه وابستگی داشت . امرا و ملوك بدخشان از وی ملاخط بسیار داشته (۲) و بامور منکرنهی تواستند پرداخت . در تقوی و دیانت آیتی بود از آیات خداوندی . در هزار وسی از عالم انتقال نمود . از معاصران جهانگیر بادشاه است در نودسالگی از عالم رفت و در رستاق خوابگاه گزید .

شیخ عیسی ابن قاسم هندی قدس سره

مرید و خلیفه شیخ لنکر (۳) محمد است . در علوم وهبی و کسبی پایه عالی داشت و در سلسله شطاریه آثار ولایت وهدایت از وی بسیار مانده . بزرگان بسیار را ملازمت کرده (٤) و فیوضی یافته گلستان (٥) وجودش به بهار علوم و فضایل سر سبز بود و شهرستان تصوف و توحید کوچه بود قدم فرسائی بینش او و بادیه سلوك راهی لکد کوب خطوات دانش وی از مبادی حال آثار بزرگی ونجابت از چهره مبارك وی پیدا (٦) بود . در ابتدای حال ریاضات و مجاهدات بسیار کشیده و بطریقه توکل و قناعت

---

۰۱ ع۱ . مولا
۰۲ ع۲ : داشتند
۰۳ ت : لشکر
۰٤ ع۱ : ندارد : « بزرگان ۰۰۰۰ کرده »
۰٥ ع۱ : بگلستان
۰٦ ع۲ : هویدا

گذرانده تصنیفات فراوان دارد . از آن جمله روضه الحسینی و عین المعانی دوکتابست که در شرح نودونه نام الهی نوشته . و انوار الاسرار تفسیریست در تاویلات قرآن مجید و رساله حواس پنجگانه و حاشیه برکتاب انسان کامل و شرح فارسی برقصیده برده و رساله قبلهالمذاهب الاربعه مع اشارات اهل التصوف و حاشیه بر فواید ضیائیه و رساله عقود از تصانیف مشهوره اوست وغیر این نیز رساله دارد همه پسندیده اهل دانش و بینش . وفات وی در سال هزاروسی‌ویك در زمان جهانگیر بادشاه واقع شد در برهانپور .

سید میرك شاه قدس سره

از خلفای میر عبدالله بلخی که از سر آمدگان سلسله عشقیه بوده و سید صحیح النسب و از احفاد عالی نژاد سید اصیل الدین بود بنهایت بزرگی و عظمت آراستگی داشت و علم و عمل برکمال داشته و معانی صوفی گری از وی (۱) ظاهر و پیدا و (۲) لایح و هویدا می شد از معاصران جهانگیر بادشاه است و در هزار و سی و سه (۳) ازین عالم فانی بجهان جاودانی رو آورد .

---

۱. ع ۱ . ازو
۲. ع۲ : ندارد
۳. ع۲ ندارد «وسه»

سید عمر مکی شیرازی قدس سره

از معصران نــور الدیــن جهانگیــر بادشاه است . شیرازی الاصل بوده و در بصره نشو و نما یافته در حرم مکه آمده سکونت گرفت و در زمان خود مرجع اهل مکه بود در علم و عمل یگانه آفاق بوده و در سلسله قادریه علم هدایت و ارشاد می افراخت و سیمای عظمت و بزرگی از چهره مبارك وی می تافت و هرکه اورا دیده معتقد و مخلص است . علوم ظاهری و باطنی بر کمال داشته در سنه هزار وسی و هفت عالم فانی را وداع نمود .

شیخ احمد علان قدس سره

در داش و بینش و علم و عمل همپایه سید عمر و بیمثل روزگار بوده و اهل حرم اورا بمقتدای می پسندیدند . تربیت وی ار روحانیت خواجه بهاء الدین نقشبند بوده رضی الله عنه و همیشه طالب آن بود که عزیزی را ازین سلسله بیابد(۱) ورسم بیعت بجا آرد تا آنکه تاج العارفین شیخ تاج سنبلی را که یکی از خلفای حضرت خواجه محمد باقی است قدس سره بسر وقتش (۲) رسانیدند و جوینده بمطلوب واصل شد و بظاهر اخذ طریقه از و گرفت و

---

۱. ع۱ : بیابد
۲. ع۱ : وقت

اجاره ارشاد یافت (۱) و برمسند هدایت نشسته سالها در حرمین شریفین هدایت طالبان نمود و در سنه هزار و سی وفات یافت و در مکه معظمه آسایشگاه گزید

شیخ احمد سرهندی فاروقی قدس سره

از خلفاء مجدد طریقه نقشبندیه خواجه محمد باقی نقشبندی اویسی است قدس سره . عالم و عامل و بحر اسرار الهی بود و (۲) و صاحب تصانیف عالیه است . تصنیفات و مکتوبات وی عجایب و غرایب بسیار دارد که عقل عاقلان از درك آن عاجز است در سال هزار و سی و چهار در آخر ماه صفر آخرت اختیار نمود و فرزندان عالم و عامل قابل گذاشت .

سید احمد افغان قدس سره

در قصبهٔ بجواره سکونت داشت . در اکتساب فضایل صوری و معنوی کوشیده بمرتبه اعلی رسید و از ذوق و وجد نصیبه تمام داشت . چون او بطریق ماوك زندگانی کردی و اقوام افغان که در اطراف بجواره بودند منقاد وی (۳) . بعضی از ندمای جهانگیر بادشاه بعرض رسانیدند که اقوام

---

۱. ع۲ : اجازه یافت　　۲. ع۱ : م ندارد

۳. ع۲: وی بودند

افغان همه معتقد و مخلص سید احمد اند و متصورست که خللی از وی در ملك بهم رسد چنانکه از بعضی درویشان بوقوع آمده ، فرمان شد او را بدربار بیارند چون بحضور آوردند لوازم آداب که پیش بادشاهان مقرر شده، بجا نیاورد ناچار(١) اورا بگوالیار فرستادند چندگاه در زندان بوده از آنجا خلاص شده ، بوطن اصلی آمد و برطریقه سنت و جماعت ثابت قدم بود این حقیر بملازمت وی مشرف گشته ومورد عنایت و الطاف گشته بزرگی ظاهری و باطنی از چهره وی هویدا بود . در حدود هزار و بیست و هفت از عالم فانی در گذشت . گویند سبب موت وی(٢) آن شد که یکی از غلامان وی نسبت به (٣) نبیره وی بی ادبی کرد . این خبر بوی رسیده، طبانچه بآن غلام زد . آن غلام آه کشید و گفت آزار عجب یافتم در همین وقت اورا حالتی پدید آمد و قالب تهی کرد .

سید ابراهیم نوری قدس سره

سیاحت بسیار کرده و اولیا بسیار را ملازمت کرده و به شیخ کبیر بخاری و اقران ایشان صحبتها داشته ، مورد انواع فیوض گشته پیش شیخ ابوالحسن بکری و شیخ علی

---

١. ع٢ : ندارد

٢. ع٢ : ندارد ٣. ع٢ :ندارد

متقی حدیث گذرانده و در کوه نور دوازده سال بخلوت گذرانیده ابراهیم نوری خطاب یافت . بالجمله حسب و نسب عالی داشت و از معاصران نورالدین جهانگیر بادشاه غازیست و در عصروی از عالم رفته .

شیخ خدا بخش مندوی قدس سره

آبای عظام وی از عربستان بهند آمدند (۱) مشتاق عزلت و خلوت بود و مستغرق دریای مراقبه و محاسبه سوزو گداز عجب داشت و از علوم رسمیه بقدر حاجت از فقه و تفسیر و اعتقادیات خبردار بود معنی تجرید و تفرید از وی هویدا بود . درمبادی حال از حریر فروشی (۲) و بند باقی اوقات گذراندی و هر چه حاصل کردی قسمتی (۳) بدرویشان و قسمتی (٤) بعیال و قسمتی (٥) برای قوت خود و ضیافت مهمانان صرف نمودی از پانزده سالگی این پیشه داشته چون بچهل سالگی رسید دوکان بیغما سپرده پلاسی پوشیده و در خواهش حق شناسی در آمد و تمام (٦) عمر در حلوت گذراند و استقامت تنها نشینی یافت و مرجع اکابر و اصاغر شد و طبع وی همچنان بنا آمیختن بخلق مایل بود سبحان الله از خلق کناره گزیدن

---

۱. ع۲ : آمد
۲. ع۱ : پوشی
۳. ت : قسمی
٤. ت : قسمی
٥. ت : قسمی
٦. ع۲ : آمده تمام

خمیر مایه گمنامی دانست عاقبت همان سبب ناموری و باعث ظهور او گشت و باوجود رجوع خلق او همچنان بیاد حق اشتغال داشت و زیاد بقدر فاتحه بکسی اختلاط نمی‌کرد . وفاتش در زمان نورالدین جهانگیر بادشاه بوقوع آمد در حدود سنه تسع عشر والف قبرش در مندو است .

شیخ فیض الله نارنولی قدس سره

پیش از ترك و تجرید اسباب معیشت وی از حمالی بود یکبارگی توفیق یافت و مرید شیخ نظام نارنولی شد و سرگرم خدا طلبی شده ریاضات و مجاهدات کشید و درین میان بلولی زنی(۱) عاشق شد و چنان ربودگی دریافت که از مراعات ننگ و ناموس برآمد و دف و دولکی او برداشته همراه می‌گشت چون محو شورش عشق بود بهمان روش روزی پیش پیر خود در آمد و ندانست کجا آمده ام و با که همراهم و چه روش داشتم (۲) شیخ را از فرورفتگی و ربودگی وی حیرانی رو داد و گفت ای فضل الله دور رفتی و فراموشی پیشه گرفتی باز آ، که ترا بما کاریست از استماع این حرف بحال آمد و سر در قدم شیخ نهاد و آن روش را گذاشته در سلوك در آمد و بکمال رسید و از عجائب آنکه طایفه که همراه ایشان میگشت تا آخر عمر در خدمت وی بودند و سلوك مریدانه می نمودند و بشیخ

---

۱. ع۱ : ندارد ۲. ع۲ : ندارد

فصل الله گنجن اشتهار یافت وفاتش در سنه عشرین و الف بوقوع آمد .

شیخ نعمة الله شیخوپوری قدس سره

از اولاد عالی نژاد حضرت شیخ فرید گنجشکر است. حافظ قران مجید بود و در مسالك و مناسك صورت و معنی دست رس‌داشت . در عنفوان جوانی بحرمین شریفین زادهماالیه شرفا رفت و چون مراجعت نمود و در جزیره جیول (۱) بر آمد و بشیخ محمد خلیفه شیخ عیسی ملاقات نمود و اوصاف شیخ عیسی سندهی شنیده به برهانپور شتافت و چندین سال در ملازمت شیخ گزرانده مشق اذکار و اشغال نمود و سرمایه دانش و بینش و صفائی ظاهر و باطن حاصل کرد و بکمالات بی اندازه ممتاز گشته . اجازه راهنمائی خلق یافت و بوطن اصلی شتافت و بپابوسی پدر بزرگوار مشرف شد و بسیاری از مستعدان گردن ارادت بطوق بیعت وی در آوردند و چون در آن ولایت آثار (۲) گنجشکری از وی بسیار ظهور نمود بفرید ثانی شهرت گرفت . وفاتش در سنه اثنی و ثلثین و الف در زمان جهانگیر بادشاه واقع شد . (۳)

---

۱. ت : چول ۲. ع۱ : شنیده
۳. بعد از این، احوال سید احمد قادری قدس سره آمده که اینجا حذف شد زیرا که احولش در طبقهٔ دهم ثبت گردید .

شیخ حسن چشتی (۱) قدس سره

مرید سید علی چشتی است که بشش واسطه بسید محمود (۲) گیسودراز میرسد بعد از فوت پیر بخدمت شیخ جمال ابن شیخ محمود شطاری رسید و علم طریقت از وی گرفت و از خلق کناره گزید و تازنده بود در اقصای شهر مندو خانه ساخت ، آنجای بود و هرگز بدر دولتمندی نرفت کاه و هیزم فروختی در وجه کفاف عیال صرف نمودی وخود صایم الدهر بود . وقت افطار به نان پاره خشك افطار کردی و فراوان آثار ولایت از وی ظاهر بوده . در سنه سبع و عشرین و الف وفات یافت .

زنده حاجی مجذوب قدس سره

مرید شیخ معروف دهاروالست بمقتضای دیوانگی وجذبه که داشت هیچکس را در نظر نمی آورد و خود را فوق همه تصور می کرد و لقمه از کدیمین می خورد از کسی چیزی قبول نداشت و سخنان وی گاهی شور انگیز بود گاهی شوق آمیز ، گاهی نشاط می بخشید و گاهی غم و درد بار می آورد و از معاصران جهانگیر بادشاه است و در عهد وی از عالم رفت .

---

۱ ع ۱ : شیخ قادری ۲. ع۲ : محمد

شیخ عبدالله مجذوب قادری قدس سره

گفتار و کردار او بدست فرزانگی و دیوانگی در کشاکش بود . دماغ وی گاهی مورد سکر بوده و گاهی منزل صحو اوقات بمستی و هشیاری در گرو بود . از اهل دنیا هرگز بار منت نکشید . باوجود دیوانگی اوقات (۱) بتلاوت قران (۲) و مراقبه و محاسبه می گذراند . مرید سید محمد برقع پوش بود که ار اولاد حضرت غوث‌الثقلین رضی الله تعالی عنه(۳) بوده . گویند زنی صاحب جمال را بر شیخ میلان طبیعت پیدا آمد . روزی بجهت آنکه پیمانه هوا و هوس ار وصال وی لبریز کند بخلوت وی در آمد . هر طرف که نگاه کرد کشتها و زخم خوردها افتاده دید . لرزه بر اعضایش افتاد و بترس تمام برگشت . روز دیگر باخلاص و اعتقاد بملازمت وی شتافت و آسیبی ندید . شیخ تبسم نمود و گفت دیروز کشاکش وسواس نفس بوده و امروز آثار و برکات پشیمانی و ندامت، بنگرچه قدر فرق است . وفاتش در حدود هزار و بیست و پنج بوقوع آمد .

شیخ تاج فتح آبادی قدس سره

---

۰۱ ع۱ : ندارد ۰۲ ع۱ : قرآن مجید
۰۳ ع۲ : ندارد

از نسل سلطان محمود فتح‌آبادی است که معاصر سلطان غیاث‌الدین بنگاله بود و خواجه حافظ بنامش غزلی فرستاده که این دوبیت از آن غزل است .

آن چشم جادوانهٔ عابد فریب بین
کش کاروان سحر بدنباله می رود
شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می رود

بالجمله شیخ (۱) روش سنجیده و مانده و (۲) بود پسندیده داشت . مشایخ و اصفیا وقت را بوی رجوعی بود و برهنمونی و هدایت وی باز گشت داشتند . توکل و قناعت پیشه وی بود. سخاوت و ایثار کار(۳) او و بخرق عادت وکرامت اشتهار داشت . در زمان جهانگیر بادشاه عالم فانی را وداع کرد .

شیخ همایون مجذوب قدس سره

از معاصران جهانگیر بادشاه است و در عهد وی از عالم رفته . از طایفه افغان(٤) سورست . عمرش از هشتاد بالا گذشته بود . همیشه باخود زمزمه داشت . و (٥) هرچه برزبانش گذشتی بوقوع آمدی و زمزمه او هوش ربای اهل

---

۱. ع۲ : شیخ تاج
۲. ع۲ : مانده
۳. ع۲ : ندارد
٤. ع۱ : افغانان
٥. ع۲ . م ندارد

خرد بود . مرقد وی در بهار ست .

شاه عمر جوشنگری قدس ســره

مرید سلسله چشت است . در عاوم ظاهری و باطنــی ماهر بود و(۱) مدرسه و خانقاه داشت و مردم آن دیار بوی رجوع تمام داشتند و بفرموده وی کار می کردند و صحبت وی اثر تمام داشت . از معاصران نورالدین جهانگیر بادشاه بود و در زمان او از عالم انتقال نمود

شیخ بیابانی قدس سره

در اعلاپور بنگاله گوشه عزلت اختیار کــرده در علم ماهر بود لیکن جذبه غالب آمده از آبادانی رخت بربسته . با(۲)جا نوران صحرای (۳) همه باوی انس داشتند چون این جذبه بعـد از مدتی فرو نشست و براه سلوك پا نهــاد و در کــنار شهر کلبه اختیار کـرد و بر طریقه و شریعت زندگانی می نمود تا درسنه اثنی و ثلثین و الف وفات یافت

شیخ الهداد ساکن تانده قدس سره

از معاصران جهانگیر بادشاه است و در زمان او عالم

---

۱. ع۱ ، موزه ندارد
۲. ع۱ : ندارد
۳. ع۲ صحرای بازار گرم داشت و جانوران صحرای

را بدءد کرده از سلسله چشتیه بود . و دانش و بینش تمام داشت . در هدایت ( ) حال جذبه داشت و چندی مجذوب بوده بسلوك در آمد و بروش شریعت آراستگی و بعقاید طریقت پیراستگی پیدا کرد و بر خلق مهربانی بی اندازه داشت .

شیخ کرم الله ملتانی قدس سره

مرید شیخ داؤد ملتانی است . در سلسله سهروردیه بود در مبادی حال جذبه قوی داشت و بالاخره سلوك نموده بنهایت مرتبه کمال و تکمیل رسید. در(۲) اوایل بمظاهر جمیله میلان تمام داشت . از ملتان بتانده آمد ورحل اقامت گسترد و(۳) امرای آن صوبه نهایت(٤) تعظیم به توقیر وی می‌کردند . مرجع اکابر و اعیان بود و بزرگیهای وی (٥) بسیارست و از مردم صحیح القول استماع افتاده که تلقین وی را اثری عظیم بود . درسنه خمس و عشرین و الف ازین جهان فانی درگذشت .

شیخ نظام تهانیسری قدس سره

از مریدان شیخ جلال تهانیسری است . ریاضات و

---

۱. ع۲ : بدایت
۲. ع۲ : و ۳. ع۱ ، موزه ندارد
٤. ع۲ : صوبه به نهایت ٥. ع۲ : ندارد

مجاهدات بسیار کشیده ، صاحب توکل و تسلیم بود و
باوجود آنکه بظاهر امی بوده و چیزی نخوانده‌بود تصنیفات
مفیده در عالم تصوف و سلوك کرده از علم لدنی بهره‌مند
بود . در سال هزار و هفده بطواف حرمین شریفین رفت و
در سال هزار و بیستم مراجعت نموده به بیجاپور آمد وبزرگان
دین و دولت (۱) قدوم اورا مغتنم دانسته فراوان تواضع
و فروتنی بجا آوردند و از آنجا بوطن مالوف آمد و بحکم بادشاه
وقت ببلخ و بدخشان شتافت و بادشاه آنجا امام قلی خان
مرید وی شد و عزت تمام یافت و در سنه هزار و سی عالم
فانی را وداع نموده ، در بلخ خوابگاه گزید .

شیخ گدائی پانی‌پتی قدس سره

از مبادی حال و آغاز جوانی در خدا طلبی و شوق
دریافت بزرگان طریقه در آمد و سیاحت پیش گرفت چون
باجمیر رسید ، آوازه بزرگی شیخ حسین شنید و مرید شد و
چندی در خدمتش بوده ، رخصت سفر گرفت و بیست سال
سیر معموره عالم کرد و بمندسور رسیده آن گوشه را
خوش کرد عزلت گزید مجذوب بود لیکن محفوظ الاوقات
و از وی کرامات و خوارق نقل کرده اند . ازان جمله
جائی که وی مسکن گزید درختی بود که تا چهل سال

---

۱. ع۱ : ملت

بارنیاورده بود صاحبان زمین خواستند او را ببرند شیخ آگاه شد گفت امسال بگذارید اگر ثمره ندهد ببرند . در همان فصل از دیگر درختان بیشتر میوه داد و ازان سال آن درخت انبه وقف فقراست وفات او در زمان فرخنده عنوان جهانگیر بادشاه بود

شیخ عبدالواحد تارک الماء قدس سره

بیست و هفت سال کما بیش آب ننوشید . از معاصران جهانگیر بادشاه است و در سال هزاروهفدهم از عالم انتقال نموده ، از علوم ظاهری و باطنی بهره تمام داشت و فیوض ظاهری و باطنی (۱) از خلفای شیخ محمد غوث اکتساب نمود و بفقه و حدیث فرورفتگی عظیم داشت . درسی سالگی بجذبه مشرف شده کار بآخر (۲) رسانید .

سلطان (۳) حمید پتا قدس سره

از مریدان شیخ نظام نارنولی است . جذبه نصیب وی شد . در چشم او نقد و جنس روزگار ارزش نداشت . هرچه از نذر آمدی صرف فقرا می نمود و همواره پیش

---

۱. ع۱ : ندارد « بهره تمام ..... و باطنی »
۲. ع۱ : کار را بآخر ۳. ع۲ : شیخ

روی او آتشی بلند می سوختند در اکبرآباد بودی در جای
که نشسته بود درختی بردمید و آنچنان شاخها بروی دواند
که آفتاب بوی نرسیدی . در سال هزار و نوزدهم ترك
آتشکده عنصری نموده ، عزم گلگشت بوستان جاوید نمود.

شیخ دولت گجراتی قدس سره

مرید شیخ کبور مجذوب بود و از مجازیب دیگر نیز
بهرها یافته مورد فراوان فیوض بود و سیاحت بسیار کرده
و از هرکس فایدها گرفته درسال هزار و پانزدهم زنده
زندگی از برکشید و بعالم جاودان خرامید .

شاه ابوالمعالی قدس سره

برادرزاده و داماد و قائم‌مقام حضرت شیخ داؤد
قادری است در چابك روی و در حالات فقر و فنا یگانه
روزگار بود و در محبت و ذوق و شوق نظیر نداشت و در
محبت پیرهمه خود را باخته بود . چنانکه گفته :

هستم (۱) از جام محبت. همه دم واله و مست
این و آنرا چه شناسم من داؤد پرست

هم وی گفته (۲) :

---

۱. ت : جستم
۲. ع ۱ : وی هم گفته ،

دل افسردگی یابد بکف هرکسی گرمی
دم داؤد می باید که این را دهد نرمی (۱)

بتخت ملك بنشستم چو حاصل گشت مقصودم
سلیمانی کنم کزجان غلام شاه داؤدم

و این رباعی نیز ازوست :

یارب نظری زعین مقصودم بخش
آزادگی ز بود و نابودم بخش
هرچند نیم در خور این دولت خاص
یك زره عشق شیخ داؤدم بخش

گویند سالی که متولد شد اوراپیش قطب‌الاقطاب شاه داؤد آوردند و نامی در خواست نمودند. شاه ابوالمعالی نام نهاد. چون این نام در هندوستان شائع نبود استدلال برظهور کوکبه مغل کردند و عنقریب بادشاه غفران دستگاهمایون بادشاه بهند آمد ابوالمعالی حق پرست تاریخ ولادت اوست وفاتش در سنه هزار و بیست‌ودو واقع شد. در زمان جهانگیر بادشاه صفای درون و طبع موزون اورا نهایت نبود. چاشنی محبت و سوز از گفتار او بمذاق لب تشنگان بادیه سلوك میرسید. قصیده و غزل در ستایش حضرت غوث الثقلین جیلی قدس سره بسیار دارد. رساله تحفه قادریه تصنیف اوست که اقتباس از شمایل قادری و بهجت الاسرار و

---

۱. ع۲، موزه این بیت را ندارد

خلاصه المفاخر و مفتاح الاخلاق(۱) گیلانی نمود . این چند بیت اوست که تیماً نوشته شد .

دلت پرخون و چشمت خون فشان شد
معالی این همه گلهای عشق ست
دل گرفتار غمت ای(۲) نازنین شد خوب شد
فارغ از عقل و دل و ایمان و دین شد خوب شد
او مرا از سگان نمی شمرد
من پی او دوان که یار من است

شیخ عبدالله بهته قدس سره

مسن و بزرگ و درویشان بسیار را ملازمت کرده آثار بزرگی از جود و سخاوت وی ظاهر و پیدا بود . هرکه پیش وی می رفت یك بهلولی نقد و طعامی و ماحضری پیش می آورد . جهانگیر بادشاه نام وی شنوده کس فرستاده و بملازمت خود طلبید . چون بادشاه را دید دعای خواند و دستك زد . بادشاه گفت این چه بود جواب داد که برای دفع بلیات خواندم و سلامت از ان معرکه بیرون آمد و این از جمله کرامات وی بوده زیراك هیچ (۳) یکی از

۱. ع۲ وت : مفتاح الاخلاص ۲. ع۱ : غم آن
۳. ع۲ : ندارد

درویشان از پیش آن (۱) بادشاه غیور سلامت بیرون نیامدی سالها کوس شیخت سلسله (۲) قادریه نواخته و ببرکت نام غوث‌الثقلین رضی الله عنه(۳) عزت و حرمت عظیم یافت و در سنه سی و هفت بعد الف از عالم فانی درگذشت راسم طبقات در سال وفات وی گفته :

دریغا شیخ عبدالله بهته
که در دوران خود بوده یگانه
درین عصر از شیوخ قادریه
همان بوده است در عالم نشانه
ز جور روزگاران قطب ابدال
بیك ساعت برون رفت از میانه
ازین ماتم جهانی گشت در هم
فتاده غلغله خانه بخانه
ز پیر عقل جستم سال فوتش
بگفتا وای از شیخ زمانه

شیخ حسین کمانگر قدس سره

از مریدان و حلقه بگوشان شیخ سلیمان ماندووالی است. پیری بزرگ و صاحب علم و معرفت بوده . راسم طبقات وی را بارها ملازمت کرده و مورد عنایت و التفلت وی

---

۱ ع۱ : ندارد، ۲. ع۱ : ندارد، ۳. ع۴ : ندارد

شده تا زنده بود در عرس پیر بزرگوار خود بدهلی آمدی و و در خانه پیرزادهای خود فرود آمدی . گویند درآن سال که سلطان خسرو از پدر برگشت . شیخ حسین جامی به بادشاه گفته فرستاد که بلای عظیم نازل شده ، هوشیار باید بود . شیخ حسین کمانگر ازین ماجرا اطلاع یافته به بعضی از مقربان بادشاهی گفت که بلا نازل شده (۱) بود لیکن ما دفع کردیم . این خبر نیز به جهانگیر بادشاه رسید . در همان اثنا سلطان خسرو گریخت و خلل عظیم در ملك پیدا شد و بزودی چنانچه شیخ حسین کمانگر قدس سره گفته بود آن شور و غوغا فرو نشست و قول هردو بزرگ راست آمد ازین سبب رجوعی تمام به شیخ حسین کمانگر بهم (۲) رسید و بادشاه و وزیر معتقد و مخلص وی شدند وفاتش درسن هزار و هژده بوقوع آمد .

شیخ کمال ماندو والی قدس سره

والد شریف وی شیخ محمود نام داشت نبیره شیخ سلیمان ماندووالی است . شیخ سلیمان دو پسر عالی گوهر داشت . شیخ داؤد و شیخ محمود شیخ داؤد (۳) در عنفوان شباب از عالم سفر کرد . شیخ محمود صاحب سجاده شیخ سلیمان شد و بعد از وی سجاده شیخ سلیمان به شیخ کمال رسید که به کمالات ظاهری و باطنی آراستگی داشت و

---

۱. ت : ندارد، ۲. ع۱ : ندارد، ۳. ع۱ و ع۲ ; ندارد،

اکتساب دانش صوری به کمال رسانیده بود و درسن هزار وسی وسه وفات یافت . در تاریخ فوت وی گفته شده بود.

شد ... ماند ی کز کف جود و همتش
ر در آستان او حاتم و معن شد گدای
بس که شیوع میمنت کرد زمان او بخلق
یاد نمی کند کسی دولت سایه همای
بود بفضل ایزدی قدوة اصفیای وقت
یافت ازین جهان(۱) نجات ساخت در بهت جای
در پی سال فوت او سر بنهاد فکرتم
برسرزانوی خیال بر در آستان رای
پیر خرد زبان کشاد گفت که شیخ قطب بود
هاتف غیب نعره زد شیخ کمال های های
چون شیخ کمال قطب ابرار
شد سوی لقای دوست مشتاق
از کش مکش زمانه وارست
تقیید گذاشت بهر اطلاق
او بود امان خلق از غم
او بود بزهر دهر ترياق
گوئی که فرشته زمین بود
آن نیك سرشت پاك اخلاق

---

۱۰ ع۲ : ندارد

تاریخ وفات او خـرد گـفت
ای وای کـه قطب رفت ز آفاق

و از وی چهار پسر ماندند شیخ ابو محمد که صاحب سجاده است و به صدارت صوبه دهلی امتیاز دارد و شیخ ابواحمد کـه صایم‌الدهر است و به صفای ظاهری و باطن اتصاف دارد و شیخ ابوالقاسم کـه به صفای طینت ممتاز است و منصبدار بادشاهی است و شیخ ابوسعید که باوجود وضع سپاهگری صفای درونی وصفت ایثار او از چهره او هویدا می شود . خداوند سبحانـه در دولت و عظمت همه ایشان برکت دهاد

شیخ مصطفی نانوته قدس سره

فرزند بزرگوار شیخ احمد نانوته است و از مریـدان شیخ سلیمان. ماندووالی . بسیار بزرگ و صاحب وجد وسماع و ذوق وعشق بود و فقیر بسعادت ملازمت وی مشرف شد و منظور نظر عنایت و التفات شده، اشعار آبـدار دارد و چاشنی شوق و محبت و سوز و گداز از سخنان وی ظاهر و پیداست و از وی چهار پسر ماند همه باوصاف پسندیده و صفات حمیده آراسته و ذکر بعضی از آنها می آید ازان جمله سید صابر علی کـه دولت و عظمت وی روز افزون باد . باوجود آنکـه از عباپوشی برآمـده ، قبا در برکشیده بوضع سپاهیان زندگانی می نماید . آثار بزرگی و نیک نهادی

وی از چهره وی ظاهر و پیداست و بغیر از چاره سازی خلق الله کاری ندارد و بسیاری از غریبان و درویشان را دستگیری می‌کند و از نشاء ذوق و محبت حظی اوفر دارد و به دانستگی این شکسته که راقم طبقات است در علم تصوف و سلوك یکتای زمانه است و شعر فارسی و هندی را به نهایت فصاحت و بلاغت میگوید . خداوند سجانه در عمر وی برکت دهد .

شیخ بایزید صابون‌گر قدس سره

از مریدان شیخ محمد غوث بود و در سرهند سکونت داشت . بسیار بزرگ بود و درسن هزار و بیست و پنج که وبا در سرهند و سایر قصبات افتاده همه جارا فرو گرفت مگر محله شیخ بایزید که سالم ماند تاکه شیخ علت وبا برآورد و ار عالم در گذشت و آن محله را وبا بعد از وی چنان فروگرفت که از تحریر بیرون است و همه دانستند که شیخ حافظ و ناصر آن محله بود چون او از میان رفت ، آتش وبا آن محله را تمام بسوخت .

شیخ بایزید پتنگی قدس سره

از نشاء توحید و قبول خاطر ها چاشنی عظیم داشت . جهانگیر باد شاه اورا بسیار یاد (۱) می‌کرد و از درویشان

---

۱. ع۲: بسیار خوب یاد ،

می دانست و بعضی اهل دولت و فراست که خود را از مریدان وی می گرفتند ، درحق وی گفته بودند (۱) :

خداوندا بقفل ما کلیدی　　یزید نفس مارا با یزیدی

در سال هزاروسی‌وچهارم که عبداللہ‌خان همراه حضرت صاحب قران ثانی به پتنه رسید شیخ بایزید را بجهت بعضی اداهای وی که موافق درویشی نبود به مرتبه خاموشان رسانید .

شیخ عبدالوهاب بخاری قدس سره

از اولاد امجاد حاجی عبدالوهاب صاحب تفسیر انوری است . به عظمت صورت و سیرت اتصاف داشت و از اکابر و اعیان دهلی بود درسن هزار و هژده وفات یافت . راسم (۲) طبقات در سال وفات وی گفته :

آه ز بیمهری بخت سیاه　　وای ز بیدادی چرخ کبود
زبده سادات بعالم نماند　　قدوه اولاد نبی رفت زود

سال وفاتش بمه و سال و روز
هژدهم از ماه رجب رفته بود

شیخ فرخ شاه نارنولی قدس سره

از اولاد شیخ نظام‌نارنولی بود و به اوصاف اهل

---

۱. ع۱ : ندارد
۲. ع۲ : راقم ،

فنا و نیستی متصف و برطریق جد بزرگوار ثابت(۱) قـدم در عهد جهانگیر بادشاه از عالم فانی به عالم‌جاودانی رفت . از علم و دانش بهره‌مندبـود و سالهـا در نارنول درس می‌گفت .

شیخ ارزانی قدس سره

بعضی بر وی اعتقاد بزرگی داشتند و اورا به کرامات می ستودند و الله اعلم . بحقیقـة الحال بهرحال بدرویشی و جذبه شهرت یافتـه بود در زمان جهانگیر بادشاه بـه دهلی آمد و زیارت بزرگان دهلی کرد . راقم طبقات مکـرر اورا ملازمت کرده چون از دهلی مراجعت نمود و بـه وطـن اصلی (۲) خود پتنـه رفت آنجا وفات یافت .

شیخ کمال متوکل

از خلفای شیـخ نظام نارنولی است . روش پسندیده و اوصاف حمیده بسیار داشت و صاحب توکـل بود و بمقوله یوم جدید رزق جدید عمل می نمود هرچه آمـدی خرج کردی و برای فردا چیزی نگذاشتی . صاحب ذوق و سماع و وجد و حال بـود، باوجود پیـری آنچنان رقصیدی کـه جوانان از گرفتن و نگاه‌داشتن وی عاجز آمدندی و غیروقت سماع از جا نتوانستی جنبیـد و بروش پیران خـود هیچکس

---

۱. ع۱: ساخت ۲. ع۲: ندارد .

را تعظیم نمی نمود و مرکز بکسی احتیاج نبرد . درسن هزار و بیست و پنج درعهــد جهانگیر بادشاه وفات یافت .
از وی دو پسر ماند شیخ بایزید و شیخ طاها . شیـخ بایزید در عنفوان جوانی پیش پدر بزرگــوار رفت و شیــخ طاها صاحب سجاده گشته معنی درویشی را رعایت میکنــد و برطریقه پدر بلکـه بهتر از آن در توکـل مستقیم‌الاحوال است . عمر باد (۱) .

شیخ کمال محمد عباسی قدس سره

اصلش از احمدآباد گجرات است . شاگرد و خلیفــه شیخ وجیه الدین احمدآبادی علوی است . عالم و عارف و مفسر و محدث و حافظ بود . سند حدیث از شیخ عبدالملك نیپالی داشت از احمــدآباد به اجین آمد ، وطــن اختیار کرد و کـدخدا شد و منصب افتا یافت و دران مقام درس علوم عقلی و نقلی گـفت و بروایات علیا فتوی داد . شب و روز وی محفوظ بود . آخرشب غسل کرده تهجــد می خواند و شش هفت سپاره تا وقت صبـح تلاوت می‌کرد و پیش از فجر به ادعیه و اذکار جهر اشتغال(۲) می نمود و بعد از فجر باز به تلاوت اشتغال می نمود و اشراق گذارده تانیم روز درس می‌گـفت وبا اهــل درس طعام خورده ، قیلوله می‌کرد ، پس برخاسته نماز پیشین می‌گـذارد و به فتوی نویسی

---

۱. ع۲ : عمرش زیاده باد ،   ۲. ت : اشغال

می پرداخت . پس (۱) از شام با درویشان صحبت می داشت و سخنان تصوف می‌گفت و می شنید نماز خفتن گذارده اندرون می‌رفت و بساعتهای آینده مقید می شد و ثلث میانه به خواب و اهل حقوق می پرداخت از یازده سالگی باین (۲) نمط گذراند درسن هزار سیزده اوایل سلطنت جهانگیر بادشاه روی از ناسوتی بزمگاه تافت سوی ملاء اعلی شتافت .

شیخ تاج العاشقین قدس سره

نام او محمد است خلیفه شیخ لشکر محمد عارف است . آراسته به علوم ظاهری و باطنی بود والا حسن صورت از علوم عقلی و نقلی و تصوف و سلوک اطلاع داشت . در سال هزار و سیزده به اکبرآباد آمد و قیلیچ‌خان که از امرای بزرگ بادشاهی بود (۳) و آراسته به علوم عقلی . نقلی به صد خواهش اورا همراه گرفت و به لاهور برد . در اوایل سلطنت جهانگیر شاه در لاهور به راجپوتان گفت‌وگوی واقع شده شیخ به مرتبه شهادت رسید در سال هزار و چهارده .

شیخ ابوسعید گندوتی قدس سره

---

۱. ع۱ : بعد ، ۲. ع۱ : سالگی تاپنجاه و چهار سالگی باین
۳ ع۱ :ندارد

نام والد شریف وی شیخ جکن (۱) بوده . اکتساب وسمی علوم به کمالی داشت در سال هزار و چهاردهم بدرود عالم ناسوت نمود و (۲) دو پای مرقد پدر بزرگوار خود خوابگاه در کالپی گزید . ملا کلامی که از فصاحت‌وران کالپی بود « فریاد ز بوسعید ثانی » تاریخ فوت وی برآورد

شیخ محمود ابن سید ملك قدس سره

اصل وی از بنادر گجرات است . طلب خدا آگهی اورا از وطن برآورده گرد عالم میگشت تا آنکه به سیداحمد بخاری رسید و خواست که ارادت آرد شیخ بعد از مراقبه و تامل فرمود نام تو در جریده یاران من نیست ناچار به سیاحت در آمد و به دولت‌آباد دکن رسید و مرید شیخ عبدالطیف مجاور که به چند واسطه سلطان الدین (۳) غریب قدس سره می رسید شد و چندگاه در خدمت گذرانده رخصت مسافرت یافت از راه مالوه بنارنول آمد و شیخ نظام الدین نارنولی را در یافت و شیخ جمال و هرسورا دید و چهره به خاك آستان زندگان و مردگان مالید . همچنین می‌گشته تا به مندو رسید و آن گل زمین پسند خاطرش افتاد . در اقصای نعلچه صفه و مسجد بنانهاد و سکونت

---

۱. ع۱: چکن،   ۲. ع۱ : ندارد ،
۳ ع۱: سلطان برهان الدین .

گرفت و مدت بیست و نه سال آنجا استقامت یافت و در
پیراه خمها را پیوسته به آب سرد پری داشت و آینده و
رونده را به دم آبی تازگی می بخشید و به مجاهده و ریاضت
قیام می نمود تا درسن هزار و نوزدهم ترك بیداری صوری
نموده خوابگا ابدی برگزید .

بهای اسحق قدس سره

حضور بود و حافظ کلام ربانی و صفای باطن تمام
داشت. همیشه با آواز هزین قرآن خواندی و خواندن او اثر
عظیم در سامعان می کرد و در مسجد و بتخانه فرق ننهادی و
هرجا وقت نماز رسیدی ، اذان به آواز بلند گفتی وفاتش
در ماه رمضان بوقوع آمد . در هزار و چهاردهم به دیدار
محبوب حقیقی افطار فرمود .

شیخ عبدالواحد اجودهنی قدس سره

پیری تبرك و عزیز بوده و مشایخ بسیار را ملازمت
کرده ، از خلفای شیخ سلیم فتحپوری بود و از علم و عمل
بهره تمام داشت و به حضرت خواجه ما خواجه محمد باقی
اخلاص بسیار و اعتقاد فراوان از طریقه سلوك وی مفهوم
می شد و حضرت خواجه نیز رعایت خاطر وی تعظیم و
توقیر بسیار می کردند . در سال هزار و نوزده در زمان
جهانگیر بادشاه وفات یافت .

شیخ نور دهلوی قدس سره

آثار برکات و طاعت و عبادات از چهره نورانی وی هویدا بود ملکی بود به صورت بشری . به حضرت شیخ عبدالعزیز قرابتی داشت درسن هزار و بیست از عالم فانی در گذشت .

شیخ کمال کشکی قدس سره

فرزندارجمند شیخ حاجی دهلوی است که خلیفه شیخ عبدالرزاق جنجانه و (۱) پیرزاده وی بوده سالها برمسند سجاده پدر بزرگوار خود متمکن بود و به توکل و عزلت میگذراند در آخر عمر قسطی از عزت و آبروی نصیب او شد در اواخر سال هزار و بیست‌وچهار وفات یافت و در همین سال یگانه آفاق پسر شیخ عبدالعزیز(۲) شیخ قطب العالم که در علوم ظاهری و باطنی بی مثل بود از عالم انتقال کرد و راسم این طبقات در تاریخ این دو عزیز یافته بود «آه شیخین دهلی» و این قطعه نیز از راسم طبقات است در سال وفات وی .

شیخ زمانه شیخ کمال آن وحید دهر
کاندر در (۳) شریعت غرا یگانه بود

---

۱. ع۱ : ندارد ،
۲. ع۲ : عبدالعزیز قدس سره ،   ۳. ع۱ : و ع۲ : ره

آن یادگار سلسله قادریه رفت
این رفتنش بجانب حق عاشقانه بود
تاریخ فوت او چو طلب کردم از خرد
منهی عقل گفت که شیخ زمانه بود

سید محمد محتسب قدس سره

معمرو پیرفانی بود . از علم ظاهری و باطنی بهره تمام داشت و به امر احتساب می نمود (۱) و مرید نیز میگرفت و برکات عظیمه از اطوار و اوضاع او لایح و هویدا بوده . در سال هزار و هفده از عالم فانی به جهان جاودانی روآورد.

سید مصطفی باغیت قدس سره

مردی عزیز و متبرك بود و سالها برمسند مشیخت قیام داشت و صاحب سجاده پدران خود بوده و مردم را هدایت میکرده ازان جا که صدق و راستی تمام (۲) داشت چون آوازه ارشاد و هدایت حضرت خواجه ما (۳) خواجه محمد باقی قدس سره شنید ترك مشیخت داده پیش آنحضرت آمده و طلب طریقه نمود و در اندك مدت (٤) طریقه نقشبندیه در وی در گرفت و رخصت یافته بوطن اصلی

---

۱. ع۱ و ع۲ : احتساب اشتغال می نمود ، ۲. ع۱ : ندارد،
۳. ع۲ : ندارد خواجه ما ، ٤. ع۱ : زمانه ،

رفت و باستحقاق تمام بارشاد کمر بر (۱) بست و درسن هزار وسی ومفت در زمان جهانگیر باد شاه وفات یافت واسم طبقات در تاریخ وفات او گفته بود (۲) .

دیدی گرچه (۳) سید مصطفی بود
تا چشم بهم زدی کجا رفت
آن قدوه خاندان سادات
وان زبده بزم اولیا رفت
پیش نظر منست هرچند
از پیش نظر بآن سرا رفت
تاریخ وفات وی بجستم
از مردن وی چو ماجرا رفت (٤)
آهی بکشید گفت صادق (۵)
ای و ای که سید مصطفی رفت

شیخ ولی محمد قدس سره

از خلفای بزرگوار شیخ عبدالعزیز دهلوی است به کمال صفا و نهایت بزرگی متصف بوده و اکثر اوقات به تلاوت قرآن اشتغال داشت از یاران و مصاحبان شیخ عبدالغنی بیابانی بوده و هم در سال وفات وی از عالم رفته .

شیخ رفیع الدین دهلوی قدس سره

---

۱. ع۱ : ندارد ۲. ع ۲ ، ۳. ع۲ : که
٤. ع۲ : مصرعه ثانی ندارد ۵. ع۳ : مصرعهٔ اوّل ندارد

پسر شیخ قطب عالم ابن شیخ عبدالعزیز است . در علم ظاهر شاگرد پدر بزرگوار خود بود و در علم باطن کار از پدر گذرانده و از صحبت و ملازمت حضرت خواجه محمد باقی قدس سره فیض برداشته و مقبول و محبوب آنحضرت بوده و رسائل تصوف و سلوك پیش (۱) وی گذرانده و ازین راه خبردار شد . در سال هزار و بیست و نه در برهانپور فوت شد و نعش وی را به دهلی آوردند .

---

۱. ع ا: سلوك که پیش

باب دوم

در بیان علما و فضلا و حکما که بزمان نورالدین محمد جهانگیر بادشاه معاصر بودند و در عصر وی وفات یافته هرچند بادشاهان سابق را نیز در یافته باشند

مولانا علی قاری علیه الرحمه

هروی الاصل است و در مکه معظمه سکونت گرفته بود . انتساب باطنی به سلسله نقشبندیه داشت محدث و ورع و پرهیزکار بود و صاحب تصانیف مفیده است و از تصانیف مشهور وی مرقات که برای مشکات شرح نوشته و شرح عین العلم نیز کرده از معاصران جهانگیر بادشاه بود . در سال هزار و چهارده از عالم فانی رفته .

مولانا جمال تلوی علیه الرحمه

تله محله ایست مشهور در لاهور . خویش حاجی مهدی است که از اعیان مشایخ بوده . اعلم علمای وقت و مدرس و متعین لاهور بود . جوهری عالی در کمال قابلیت داشت و به درویشان نیازمندی تمام می نمود

ت نام ندارد

خصوصاً بـه حضرت خواجـه مـا خواجه (۱) محمد باقی قدس‌سره در نهایت نیازمندی بود و در حدت طبع و جامعیت اقسام علوم عقلی و نقلی ممتاز بود گویند از هشت سالگی به افاده مشغول بوده و خوش تقریر و منقح گـوی چنانچه مباحث دقیقه معقول و منقول به آسانی خاطر نشان شاگردان می‌کرد و به صفت شفقت برطلبه علم و صلاح تقوی و حفظ قرآن مجید موصوف بود و اخلاق حمیـده بسیار داشت .
این بیت در مدح وی است :

صیت بحث علم اگر تا فرق مرقد می رود
ذکـر مولانا جمال الدیـن محمد می رود

وفاتش درسنه خمس عشرو الف واقع شد .

شیخ کبیر منور علیه الرحمه

در خورد سالی به مرتبه کمال دانش رسید و از پیران در گذرانید و اهل علم در دانش و فضل اورا بر پدرش ترجیح می دادند . اکثر کتب متداوله پیش پدر خود شیخ منور و خسر خود شیخ سعدالله بنی اسرائیل گذرانده طریق صحبت و اختلاط ملوک را نیکو ورزیده بود و در سال هزار و بیست و پنج که مرتضی خان بـه کانگره آمده به رحمت حق پیوست، وی در ملازمت بوده و درسنه

---

۱. ع۲ ندارد

سبع و عشرین و الف وفات یافت .

صدر جهان بهانی علیه الرحمه

سید و عالم و فاضل و خوش طبع بود . اکثر عمرش در اردو گذشته و کسب کمالات در ملازمت شیخ عبدالنبی نموده و به سعی شیخ چندین سال مفتی ممالک محروسه بود . بعد ازآنکه شکست علما شد به زور خدمت و زمانه سازی عزت خود نگاه داشت همراه حکیم همام به ایلچی‌گری نزد حاکم توران رفت و چون باز آمد به منصب صدارت رسید . چون آوازه فرستادن بقیه السیف از علما و فضلا به جانب مکه معظمه درمیان آمد به بعضی آشنایان می‌گفت می ترسم که مرا هم درین جماعت نوشته باشند یکی از ظرفا گفت شمارا برای چه میفرستند هرگز کلمته الحق از شما صادر نشده تا مستوجب اخراج شوید طبع شعر و مناسبت به آن نیز داشت این بیت اوست :

عاشق و رسوا و بدمستم چه میگوئی مرا

هرچه می خواهی بگو هستم چه میگوئی مرا (۱)

در زمان جهانگیر باد شاه صاحب علم و نقاره که سالها آرزوی آن داشت شد و به وطن خود رفت و همانجا

---

۱. ع ۲: مصرعه ثانی ندارد،

درسنه سبع و عشرین و الف وفات یافت .

میان شیخ عالم علیه الرحمه

ولد ارشد شیخ عبدالعزیز دهلویست و خلیفه شیخ جائلده . از علم و عمل (۱) بهره تمام داشت چون شیخ جائلده را وقت نزدیك رسید و مشرف بر مرض موت شد . شیخ قطب عالم را که به علم و دانش موصوف بود و خلف صدق شیخ عبدالعزیز برو (۲) به شیوه سپاهگری قیام داشت . از دهلی طلبید (۳) حرقه عصا وسایر لوازم مشیخت وی را داد وگفت این امانت والد شماست . «حقیقت فقر» تاریخ سال وفات اوست و شیخ قطب عالم بعد از آن ترك سپاهگری کرده برمزار فایض الانوار پدر بزرگوار نشست و به درس و افاده و خدمت صادر و وارد قیام نمود تا درسن هزار و بیست و نه ار عالم رفت .

شیخ عبدالغنی بداؤنی علیه الرحمه

از خلفای شیخ عبدالعزیز است در ترك و تجرید نشانی عظیم داشت . در اوائل در بداؤن تحصیل علم می‌کرد و درعین تحصیل چون نغمه شنیدی گاه گاهی(۴) تا یك پاس از خود غایب شدی بالاخره به جهت کفاف عیال و اطفال

۱. ع۱ : عمل و علم ، ۲. ع۲ : ندارد ، ۳. ت : طلبیده ،
۴ ع۲ : گاه گاه

به دهلی آمد. طریقه ملازمت تاتارخان که (۱) از نیکان وقت بود اختیار نموده و ارادت به شیخ عبدالعزیز آورد و تحصیل کتب متداوله پیش وی کرد و درس گفت به یک بار جذبه دامن گیر او شد. از همه برآمده در خانقاه شیخ به سلک درویشان آمد و به ریاضت و مجاهدت اشتغال (۲) گرفت. بعد از آن از آبادانی برآمده در راه قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در مسجد خان جهان سکونت گزید و پیوسته به عزلت و اعتکاف می‌گذرانید و باوجود عیال و اطفال به طریق توکل می گذرانید و قریب یک قرن از آن مسجد نه برآمد و جائی نرفت. درسن ثلث و الف خان خانان ابن خانخانان به خدمتش رسید و التماس نصیحتی نمود فرمود اتباع شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم لازم گیر. وفاتش درسن سبع عشرو الف واقع شد.

مولانا عبدالاول سمرقندی رحمته الله علیه

علامه روزگار بود و از معاصران جهانگیر بادشاه است و در عصر وی در سال هزار و هفده در سمرقند از عالم فانی به سرای جاودانی رخت بربست. صاحب تصانیف مفیده بود از آن جمله حاشیه شمسیه وحاشیه مطالع است.

شیخ دولت منیری علیه الرحمه

---

۱. ع۲: ندارد، ۲ ت: انتقال

عالم بود و تمام عمر به قناعت و توکل (۱) گذراند و عمر طویل یافت . در سال هزار و نوزده در زمان جهانگیر بادشاه در صد وهفت سالگی در منیر وفات یافت. مایه فیوض وی از شیخ بدن منیری و بزرگان بسیار بود . همتی عالی و توکل برکمال داشت و در زمان خود از یکتایان روزگار بود .

شیخ علم الله هندی بیجاپوری علیه الرحمه

محدث و مفسر و اعلم علمای وقت و ورع و پرهیزکار بود و جود وهمت برکمال داشت و صاحب تصانیف مفیده است . سالها در مکه معظمه گذرانده در سال هزار و بیست وسه در عصر جهانگیر بادشاه در بیجاپور وفات یافت . نام پدر بزرگوار وی شیخ عبدالرزاق بوده ، خسرپوره حضرت شیخ نظام انیسی قدس سره بوده در عنفوان جوانی جوش خدا شناسی از دلش سرزده از وطن اصلی برآورد و هژده سال در عربستان گذراند و تحصیل علوم دینی و اکتساب معارف یقینی نموده و اکثر عمر در استفاده و افاده گذراند و چون از عربستان مراجعت نمود والی برهانپور قدوم او را نگاهداشت تا آنکه در همان ملک وفات یافت .

مولانا درویش نصفی علیه الرحمه

---

۰۱ ع۲ · بتوکل و قناعت .

صاحب علم کثیر و تصانیف بسیار بود و یکی از علامهای روزگار بوده و به علم و دانش اشتهار تمام داشت حنفی المذهب است و به حسب باطن بسلسله (۱) نقشبندیه می پیوست. در بلخ سکونت می نمود از معاصران جهانگیر بادشاه بوده و درسال هزار و بیست و چهار از عالم بیمدار بدارالقرار پیوست .

قاضی نصیر الدین هندی علیه الرحمه

جامع علوم معقول و منقول بود و از کثرت علوم و دانش بسیاری یاد داشت . دعوی اجتهاد می کرد و با بزرگان (۲) سابق و مجتهدان گذشته لاف مساوات می زد بلکه گاهگاه زبان طعن برآنهادرازی کرد. ازین جهت شیخ علم الله باوجود آنکه قرابت قریبه با یکدیگر داشتند او را خوش نداشت و می گفت هرکه قاضی نصیرالدین را بکشد ثواب غزا می یابد و هرگز با یکدگر ملاقات نمی کردند . در سال هزار ویك وفات یافت .

شیخ امین ابن احمد نهرواله علیه رحمه

علوم متداوله را نیکومی دانست . از بزرگ شاگردان مولانا محمد طاهر محدث نهروالی است از گجرات به

---

۱. ع۲ : سلسله ۲. ع۲ : ببزرگان

مالوه آمده و وطن گزید و برمسند درس متمکن بود . در سال هزار و هفدهم بحسب وقت به برهانپور رفت و چون خاك پاك (۱) وی آنجا وفات یافت و مدفون شد .

حکـیم علی گیلانی علیه الرحمه

خواهر زاده حکیم الملك و در حکمت شاگرد او بود و پیش شاه فتح الله شیرازی نیز شاگردی کرده و علـوم نقلی پیش شیخ عبدالنبی حنفی گـذرانده و باوجود مهارت تمام در علوم شرعیه غلظت وی در مذهب زیدیـه و تشدد در تشیع برحال بود و به فضایل مکتبه خصوصاً طب بکـنه موصوف بود و به معالجـه مرضی مشغوف و تجربـه بسیار کرده و مردم بسیار را در جوانی از کم تجربگی کشته و شاه فتح الله را درتب محرق هریثه غذا فرمـود و بسیاف اجل سپرد و در آخرها چون تجربه بسیار کرد بـه ازو حکیمی در هندوستان نبـوده در سال هزار و پانزده رخت بمنزل خاموشان کشید .

حکیم مظفر علیه الرحمه

گویند از اولاد جالینوس بود وحذاقت عظیم داشت . در صغرسن بطبابت شاه طهماسپ اشتغال نمـود و راست آمد . در نهایت صلاحیت و پاکیزه روزگاری بود و برمرضی

---

۱. ۲۶ : پای،

شفقت تمام می کرد و خوب متوجه می شد و قدم وی در معالجه بیماران یمنی تمام داشت . اگر چه علمیت بروجـه کمال نداشت تجربه و نیک‌نهادی وی بروجه کمال بود . در سال هزار و نوزده وفات یافت .

شیخ بیناسرهندی علیه الرحمه

پدر وی شیخ حسن نام داشت از وی حکایت غریب در معالجه بیماران استماع افتاده کـه حمل آن اگر برکرامت نباشد محمول برفراست تمام است . شیخ بینا نیز در جراحی دست غیب عجب داشت و در معالجهٔ فیل از نـوادر و غرایب بود و آخر های عمربآن درجه نماند . وفاتش درسن هزار و پانزده واقع شد و در زمان جلال الدین اکبـر شاه بسیاران از جهال و ملاعین هندو بودند کـه در حکمت و طبابت دخلی داشتند لیکن طبـع به ذکر آنها یاری نمی دهد گرچه آنهای کـه مذکـور شدند نیز بعضی از آنها(۱) به اعتبار زندقه و الحاد لایق ذکر نبودند لیکن خوذ را بـه ظاهری اهل قبلـه می گرفتند نوشته شد .

مولانا باقر داماد علیه الرحمه

اعلم دانایان مملکت ایران بوده و تصانیف معتبردارد . افق مبین تصنیفی دارد کـه پیش اهل استعداد معتبراست و

۱. ت ندارد . « یاری نمی دهد ... نیز بعضی از آنها »

همه خواهان آن کتاب اند . از معاصران جهانگیر بادشاه بود و اهل عراق بوی اعتقادی عظیم دارند و اورا از قسم نصیر طوسی و بوعلی سینا می دانند بلکه اورا معلم ثالث می‌گویند و تصانیف دیگر نیزدارد همه مشتمل بردقایق حکمت الهی و طبیعی مانند ایماضات (۱) و صراط مسیقم . وفاتش درسنه خمس و عشرین والف واقع شد (۲) .

شیخ بهاء الدین علیه الرحمه

او نیز در ایران زمین بوده حاجی حرمین بود و خالی از معنی نبود . چون اهل عراق مجتهد خود می دانند شاه عباس او را ادب بسیار می‌کرده و نسبت به باقردامادبه وی معتقدتر بوده و الحق از سخنان وی بوی معنی می‌آید . علامه و صاحب دانش و علم فراوان بود و شعری نیز می‌گفته رساله نان و حلوای که بر وزن مثنوی مولوی واقع شده دلیل روشن است برصدق و اخلاص وی . در سال هزار وسی و چهار پیش از یك سال از باقر داماد از عالم رفت . این رباعی ازوست :

گفتم ز (۳) کنم تحفه‌ات ای لاله عذار
جان را چوشدم زوصلت (٤) برخوردار

---

۱. ت ندارد : مانند ایماضات
۲. ع۲ ندارد : واقع شد
۳. ع۱ وع۲ : که
٤. ۱ع و۲ع : وصل تو

گفتا که بهای این فضولی بگذار
جان خود زمنست غیر جان تحفه بیار

ملاعصمت الله لاهوری علیه الرحمه

از موالی مشهور لاهور است . دانشمندان و صاحب علم کثیر بود و در آخر عمر نابینا شد باوجود درس (۱) می فرمود . طالب علمان مستعد ازوی مستفید بودند و او را پسری بوده ملامحمد شریف نام که هم در مبادی حال در عنفوان جوانی گوی علم و دانش از همگنان ربود و همه دانشوران معتقد فضیلت و کمال وی بودند . بربیضاوی حاشیه نوشته در رد حاشیه ملا عبدالسلام . در سال هزار و هفده از عالم رفت و بعد از وی ملا عصمت الله بصد داغ حسرت در پی وی روان شد و از رفتن این پدر و پسر عالم علم و دانش ویران شد .

ملا عبدالسلام لاهوری علیه الرحمه

وی نیز از علمای لاهوری و از امثال و اقران ملاجمال تلوی است بربیضاوی حاشیه نوشته و تصانیف پسندیده دارد . در سال هزار و بیست از عالم رفت .

ملا حاجی محمد لاهوری علیه الرحمه

علم دین ، فقه و حدیث خوب ورزیده بود و طالبان

---

۱. ع۱ : باوجود آن درس

علوم دینیه پیش وی می خواندند بسیار معتقد درویشان وصالحان بود . مسجدی بردر خانه خود داشت همانجا درس می گفت و نماز پنج وقت دران مسجد برپا می داشت. در سال هزار و نوزده (۱) بکعبه حقیقی که وصال محبوبست واصل شد .

شیخ جوهر علیه الرحمه

عزیز و متبرك بود و در فقاهت و حقانیت درجه بلند داشت. تمام روز در مسجد خود نشسته بود و فتوی می نوشت و کار مردم می ساخت و چون از فتوی فرصت می یافت بطالب علمان و درویشان خدا می پرداخت و بطاعت و عبادت مشغول می بود. پسری داشت عبدالمومن نام که او هم خالی از فضیلت نبوده در سال هزار و نوزده از عالم فانی بار بربست (۲) و بعد از چند سال پسر نیز وفات یافت

قاضی شکر بدخشی علیه الرحمه

از شاگردان رشید غازی خان است . خوش محاوره بود و در علم و دانش پایه عالی داشت سالها در نارنول قاضی بوده و درحق گوی و راستی و درستی قاضی مثل وی در زمانه نگذشته چون جهانگیر بادشاه به درجه سلطنت

---

۱. غ۱ و غ۲ و ت: مژده

۲. ت: باربست

رسید و وی آمده ملازمت کرد . پادشاه را طریق و روش
کلام وی خوش آمد . اورا قاضی لشکر ساخت و سخن
وی را اعتبار داد و به عراقیان اهل دخل که در تشیع غلو
داشتند در افتاد و در اکثر معرکها بر ایشان غالب بود و
آنچه حق می دانست بحضور بادشاه تقدیم (۱) می رسانید
و تسلط عجب یافت . بالاخره چون تشدد و تسنن ازحد
گذراند اهل دخل کارها کرده او را ازان منصب معزول
کردند باوجود آن عزت وی پیش جهانگیر بادشاه برحال
بود تا درسن هزار و نوزده رخت هستی ازین عالم بیمدار
بربست چنانکه از علم بهره ور (۲) بود از درویشی نیز
نصیبی تمام داشت و از شیخ نظام (۳) نارنولی و بعضی
بزرگان عهد خلافت نامها داشت .

ملا بایزید سرهندی علیه الرحمه

از اعیان موالی بود و اهل علم و دانش از درس وی
محظوظ بودند . دانش بسیار داشت و درس نیکو می گفت .
درسال هزار و بیست و پنج عالم فانی را بدرود کرد پسری
دارد که او نیز عالم و فاضل است .

شیخ عبدالقادر بدایونی علیه الرحمه

۱. ع۱ وع۲ : بتقدیم
۲. ت : بهره مند ۳. ع۲ ندارد

از دانش و بینش سرمایه عظیم داشت و بقرب و اختصاص جلال الدین اکبر بادشاه مخصوص بوده لیکن چون طریقه پادشاهی در دین و ملت نوع دیگر شد مثل سایر ملایان که منصب‌ها یافتند نتوانست موافقت زمانیان کرد و بردین استقامت ورزید. بنابران از دنیا نصیبه نیافت(۱) و قرب به بعد مبدل گشت (۲) و او را تاریخی است در بیان احوال مشایخ و علما و فضلا و حکما که درعهد اکبر بادشاه بوده‌اند. احوال مردم آن زمان را بی افراط و تفریط براستی و درستی نوشته چنانچه باید در قید تحریر آورده الحق کتابی بآن راستی و صدق نتوان یافت . درسن هزار و بیست و چهار از عالم انتقال نمود درعهد جهانگیر بادشاه .

شیخ فایض دهلوی علیه الرحمه

ما حصل اکثر کتب معانی و بیان و اصول وفقه یاد داشت و چون شاگردان پیش وی می خواندند صفحه صفحه ماحصل را پیشتر (۳) می گرفت و آسان می ساخت و در شکستگی و نیستی صفت خاك داشت و اصلا از فیلسوفی زمانیان اثری بوی نرسیده بود بالجمله دانشمندی بود که

---

۱. ع۲۰ از دنیابی نصیبه گشت
۲. ع۲ : ندارد « وقرب بیعد مبدل گشت»
۳. ع۱ : بیشتر

اوصاف درویشان ذاتی وی بوده راسم ایـــن طبقات مطول پیش وی گذرانده درسال هزار و بیست و دو از عالم نقل کرد و در قدمگاه حضرت رسالت پناه مدفون شد .

شیخ چانـــد دهلوی علیه الرحمه

وی نیز از استادان راسم طبقات است و بجد و سعی بسیار علم بدست آورده برکتاب و مطالعه کتاب (۱) مولع بوده و ساعتی بی مطالعه نمی گذارند و هرچه در کتاب می بود بوجه احسن می‌گفت . درسال هزار و بیست و نــه وفات یافت و در مقبره نجاریان مدفون شد .

ملا حبیب کــشکی علیه الرحمه

علمی داشت و بحاث بود و بکـتب فارسی نیز رجوعی داشته . مردم پیش وی فارسی و عربی می خواندند و درسن هزار و بیست و نـه از عالم فانی بعالم جاودانی رفت .

شیخ عبـدالوهاب کـرنالی هروی

مردی عالم (۲) و فاضل بوده و در شعر و انشا نظیر نداشت . تصانیف خوب دارد و از آنجمله اخلاق جهانگیری و شرح قصیده بانت سعاد اشتهار دارد . درسال هزار وسی

---

۱. ع۱ : مطالعه و کتاب
۲. ع۲ : ندارد

و دو از جهان گذران انتقال نمود .

ملا الهداد دهلوی علیه الرحمه

در علم و دانش خصوصاً ریاضیات و نجوم و وقف اعداد یگانه روزگار بوده . بوضع و طریق درویشان زندگانی می‌کرد . پسر بزرگ مولانا حاجی دهلوی کشمیری همدانی است که در زمان خود اعلم علمای مدرسه دهلی بوده درسال هزار وسی ویك از عالم انتقال نمود .

مولانا یعقوب تهانکی علیه الرحمه

تحصیل تمام داشت و فهیم و خوش طبع بود . از شاگردان چیده و برگزیده ملا جمال تلوی است بعد از تحصیل ترك و تجرید پیش گرفت و آوازه رهنمائی و هدایت قطب المحققین خواجه محمد باقی نقشبندی اویسی قدس سره شنید کتابها را بطالب علمان داد و خود آمده در سلك مریدان آن حضرت انتظام یافت و صاحب کشف و حالت شد و جذبه عجب داشت . حضرت خواجه اورا همیشه دیوانه می گفتند . بعد از انتقال حضرت بسرای(۱) جاودانی تا بود در گرد فرزندان پیر بزرگوار می گذراند . در سال هزار و بیست و پنج بوطن اصلی خود تهانه بهم

---

۱. ع۱ وع۲ : حضرت خواجه بسرای

رفت و در وبایی که آنجا واقع شد در سال هزار و بیست و پنج رو بعالم آخرت آورد .

ملا احمد گوجر علیه الرحمه

وی (۱) نیز طالب علمی داشت و از فقه و ضروریات علم واقف بود چون اوصاف حضرت خواجه استماع نمود ترك تحصیل بی حاصل کرده آمده در خدمت و ملازمت کمر چست بست و همیشه در خدمت (۲) حضور می بود و حضرت خواجه را قدس سره با وی التفاتی خاص بوده بعد از وفات آنحضرت بوطن رفت و روش وی را مردم آنجا دیده ، معتقد و مخلص شدند و طالب تلقین و ذکر گفتند (۳) وی از خلق گریزان می بود و در صحراها می گشت وبا کسی اختلاط نمی کرد تا در سال هزار و بیست وهفت وفات یافت درعهد جهانگیر بادشاه انار الله برهانه .

ملا محمد سلیم گری علیه الرحمه

نحوی الطبع و عالم و فاضل بوده. مرتضی خان اورا برای درس طالب علمان سلیم‌گره تعیین کرد و یومیه مقرر نمود . سالها بتدریس اشتغال داشت و هرچه بهم می رسید بطالب علمان یك جا می خورد همتی داشت و صدق و

---

۱. ع۲ : ندارد
۲. ع۲ : ندارد « و ملازمت کمرچست بست وهمه در خدمت»
۳. ع۱ و ع۲: گشتند

اخلاص درست در اوایل سلطنت جهانگیر بادشاه درسال هزار و چهاردهم وفات یافت . از وی پسری مانند شیخ احمد نام که مرد عالم و فاضل است و به درویشان نیازمندی سلوك می کند . بعضی طالب علمان را درسی نیز می‌گوید .

ملا شاه آبادی علیه الرحمه

عالم و دانشمند بود و پیش خال خود مولا(۱) شاه محمد شاه آبادی تحصیل کرده لیکن باوجود علم و دانش برطریقه بیقیدی و عدم استقامت بر روش شریعت مستقیم بود چندگاه مدرس عالیه دهلی شد. بعد ازان به دا که پیش اسلام خان رفت و آنجا بقدری دنیا بهم رساند و همانجا در سال هزار و بیست و هفت وفات یافت.

علمی که ره بحق نبرد آن ضلالت است

ملا عبدالحلیم

دانشمند و علامه مقرر بود و در بحث و جدل یگانه روزگار از معاصران جهانگیر بادشاه بوده و منصب صدارت ملتان یافته به آن صوبه شتافت و چندگاه دران صوبه به صدارت گذرانده و در افاده بوده طلبه علم را مستفید می داشت . هم دران صوبه درعهد جهانگیر بادشاه ودیعت

---

۱. ع۲ : ملا

حیات سپرد و همانجا مدفون شد .

جعفر بیگ تهانی علیه الرحمه

فاضل و عالم و دانشور بود و درخط و انشا نظیر نداشت . سالها بوضع سپاه می گذرانید و در سلک منصب‌داران اکبر بادشاه منتظم بود و بنا بر بلندی(۱) استعداد خدمات شایسته می‌کرد و نظر بادشاه بروی بود لیکن بسبب شوخی طبیعت و عدم رعایت مانده بود زمانیان از نظر افتاد و مغضوب شد و وی نیز چون از روش خود منغص گشته بود طریقه فقرا اختیار کرد و در سلسله مریدان حضرت قطب المتاخرین رضی الدین خواجه محمد باقی قدس سره آمده داخل شد و ریاضات و مجاهدات عظیم کشید و برفقر و فنا(۲) ثبوت قدم نمود و چون نورالدین جهانگیر بادشاه برتخت نشست و اورا یاد کرد و خواست منصب دهد قبول ننمود و بر درویشی استقامت ورزیده و چندگاه در گوشه نامرادی بوده در سال هزار و بیست و شش رخت هستی به عالم فنا بربست . راسم طبقات «قدوهٔفضلا» تاریخ وفات او یافته بود .

ملا عبدالرحمن اخوان(۳) زاده علیه الرحمه

---

۱. ع۲ : ندارد
۲. ع۱ : فقرو فاقه وفنا
۳. ع۱ : آخون

در نارنول می بود علم و فضلی داشت و مردم آنجا پیش وی می‌خواندند و پدر وی ملا محمد نارنولی مردی عالم و صالح و مقبول و معتقد مشایخ و مورّخ دیار خود و مرید شیخ احمد مجد شیبانی بود . چون ملا محمد در زمان خود در نارنول از اعیان فضلا بود ملا عبدالرحمن را باعتبار آن اخوان (۱) زاده می‌گفتند وفاتش درسن اثنی و ثلثین والف بوقوع آمد و در زمان وی عبدالرّحمن دیگر نیز بوده که از اقران و امثال وی بوده بلکه در شوخی طبیعت از وی زیاده بود و در علم و دانش برابر . چون خالی از بی قیدی نبود و آخرها عمر خرافت به وی راه یافت و کسی را میل صحبت وی نماند و نتیجه جزاء بما کانو یعملون در دنیا نمودارشد. درسال هزار وسی وهفت وفات یافت و ازین قسم ملایان و عالمان و دانشوران و فاضلان در شهر و قریها در زمان جهانگیر بادشاه فراوان بودند . چون از احوال آنها چیزی مسموع نشده بهمین قدر اکتفا نمود .

---

۱. ع۱ : آخون

باب سوم

در بیان شعرای که در عصر سلطنت نورالدین جهانگیر بادشاه بوده‌اند و در زمان سلطنت وی از عالم انتقال نموده هرچه بادشاهان سابق را نیز در یافته باشند .

انیسی علیه الرحمه

یولقلی نام داشت . در خدمت خانخانان می بود و در شعر سلیقه ملایم داشت گفتار و اشعار وی برفضیلت و فصاحت وی گواه است . این شعر ازوست .

خبرگل مرسانید (۱) بمرغان قفس (۲)
کس چرا مژده نوروز بزندان آرد

گر پس از (۳) مرگ هم آسوده نباشم چه عجب
کلفت روز بشب خواب پریشان آرد

ما شیفته وفای خویشم
ورنه ز که دل نمی توان کند

خدای من تو نه لیك تا تو برگشتی
اثر نماند دعاهای مستجاب مرا

---

۱. ع۱ : میرسانید ۲. ع۲ : چمن ۳. ع۱ : ندارد

یادکار از ما درین عالم غم بسیار ماند
رفت اگر آتش نشان دود بر دیوار ماند

الفتی (۱) علیه الرحمه

قلیچ خان نام داشت . بفضایل علمی و حکمی آراسته و داخل امرای پنجهزاری بود و در دین پاك اعتقاد . چندگاه جملة الملکی بود . سلیقه شعر و طبع موزون داشت . این چند بیت ازوست :

تا ز عارض آفتاب مـــن نقاب انداخته
ذره سان خورشید را در اضطراب انداخته

کشته آن نرگس مستم کـه درعین خمار
عالمی را کشته و خود را بخواب انداخته

دو ترك مست تو آشوب عقل و دین من اند
کمان کشیده زهر گوشه در کمین من اند

نیست در دل غنچه پیکان آن قاتل مرا
بی لبش خونی کـه خوردم شد گره در دل مرا

وفاتش در زمان جهانگیر بادشاه واقع شد . در صاحب صوبگی لاهور از عالم نقل کرد در اوایـــل سلطنت ان بادشاه دین پناه .

---

۱. ع۲: ذکر الفتی را ندارد

تقی ششتری علیه الرحمه

از علوم عقلی و نقلی نصیبه کامل داشت و شعر نیکو می‌گفت و بفرمود بادشاه شاه نامه را نثر ساخته . قماش را به پلاس بدل کرده در مشرب (۱) تشیع شدت عظیم داشت . در زمان نورالدین جهانگیر بادشاه چندگاه صدر مستقل بادشاهی شد و عالم عالم زمین به مردم داد و وفاتش در زمان جهانگیر بادشاه واقع شد . این ابیات اوست :

گردست ندهدم که برویت نظر کنم
باری دهان بیاد لب تو شکر کنم

با آنکه همچو سبزه بخاکم نشانده
دست و دلی کجاست که خاکی بسر کنم

حیاتی علیه الرحمه

از درمندان بود و در اقسام شعر مستثنی، صاحب دیوان بوده وبا سخنان اکابر سری داشت . اگرچه از ماده علمی عاری بود اما فهمی درست داشته . این چندبیت ازوست :

چه بال مرغ که گرشغل روزگار اینست
ز مورچه قدمی دام کن گریزان باش

---

۱. ع۲: مذهب

درمیان کافران هم بوده ام
یك کمر شایسته زنار نیست

از قصه فردا و دی حالم پریشان می شود
از گفت‌وگوی درد خود افسانه باید مرا

ازکشت زار این جهان کان خرمن گاوخراست
نی خرمن و (۱) نه خوشه و (۲)نی دانه باید مرا

منشین حیاتی پیش من سوز مرا برهم مزن
من عاشقم تو عاقلی دیوانه باید مرا

وفاتش در زمان جهانگیر بادشاه واقع شد .

شکیبی اصفهانی (۳)

محمد رضا نام داشت . با خانخانان ابن بیرم‌خان می بود و در شعر سلیقه عالی داشت و بغایت نیکو می گفت . این چندبیت شعر ازوست :

هنوز ناله شبهای من اثر دارد
کمان شکسته من تیر کارگردارد

توکل بدامن یاران (٤) فشان که خسته هجر
بنوك مرمژه صد پاره جگر (٥) دارد

---

۱. ع۲: ندارد ۲. ع۲ : ندارد
۳. ع۱ : شکیبی اصفهانی علیه الرحمه
٤. ع۲ . مارا ٥. ع۲ : دگر

ای خدا جنس مرا از غیب بازاری بده
می فروشم دل بدیداری خریداری بده
لذت درد محبت کی فراموشم شود
این (۱) نمک رامن بمغز استخوان افشانده‌ام

در سال هزار و بیستم از عالم رفت . حاجی الحرمین و جامع مسایل معقوله و مبین احوال طبقات سلف بود . شعر فارسی را با عالی درجه بلاغت رسانید . در انشا سخن آثار استادی بظهور می‌آورد و از اولاد خواجه عبدالله امامی بود که از مریدان خواجه علاء الدین عطارست .

فارسی علیه الرحمه

شریف نام داشت پسر خواجه عبدالصمد مصور بود و قابلیت تمام داشت . پدرش در یکطرف دانه خشخاش سوره اخلاص تمام درست نوشت و طرف دیگر نیز ازین قبیل و پسرش شریف می‌گویند در یك دانه خشخاش هشت سوراخ باریك کرد و تارها دران گذراند و در دانه برنجی صورت سواری مسلح وجلوداری در پیش با دیگر خصوصیات از تیغ و سپر و چوگان و غیران نقش نمود . طبعی بغایت پسندیده داشت و صاحب دیوان بوده . آخرها اکبر بادشاه پیش شاهزاده بزرگ بمرتبه شریف خانی رسید (۲) از

۱. ع ۱ : آن   ۲. ع ۴ : رسیده بود

آنکه (۱) شاهزاده جهانگیر بادشاه شد مرتبه امیرالامرای یافت و از وی بزرگ‌تری از امرانبود در سال هزار و هفده وفات یافت ازوست :

مرا بناله در آرند شب روان غمت
که از اشعه این نورطی راه کنند

کرم تراست و لیکن تمام جرم (۲) من
مرا چوعفو نمائی همه گناه کنند

شرر ناله شب شعله در (۳) اختر می زد
خنده بر روشنی نیــر خاور می زد

خواهش از دور بعشرت‌گه مستان می دید
آرزو دست بر افراشته برسری زد

هجر می زد بدلم دشنه که آزرده شوم
صبر من قهقهه بر کوشش خنجر می زد

شب که پروانه دلسوخت بیك چشم زدن
خنده بر بوالهوسی‌های سمنــدر می زد

شــرر نالــه بغربال ادب می بیــزم
که بگوش تو مبادا رسد آواز درشت (٤)

---

۱. ع۱ : بعد از آنکه

۲. ع۲ : جرمم ۳. ع۲ : به

٤. ع۲ : که بگوش تو رسد آمکه آواز درشت

زیمن عشق نکوبین (۱) صلح کل کردیم
تو خصم گردد (۲) زما درستی تماشا کنی
فضای سینه‌ام از دوستی چنان پرشد
که باکمال طلب ذره نیفزاید

این رباعی نیز ازوست

دردی دارم که میرسامان منست
عشقی دارم که دین و ایمان منست
گر عشق زمن جدا شود می میرد
گوید که شریف فارسی جان منست

جمیلی کالپیی علیه الرحمه

ولد شیخ جلال واصل است که از خلفای شیخ محمد غوث بوده . از سماع و سرود ذوقی تمام داشت . جمیلی اگرچه از حال پدر چندانی خبر نداشت اما خالی از طلب علمی و سلیقه شعری نبود . این چند شعر ازوست :

هرگه که گل روی ترا یاد کنم
چون بلبل دل سوخته فریاد کنم
گر شادی وصلت(۳) مرا دست نداد
باری بغمت خاطر خود شاد کنم

---

۱. ع۲ : بکونین ۲. ع۲ : ندارد
۳ ع۱ و ع۲ : وصل تو

این شعر مضحکانه نیز ازوست :

موش دل را که بصد خون جگر پروردم
ناگهان گربه عشق آمد و دندان زد و برد

برادر بزرگش شیخ فضل در وادی عربیت دستگاهی غریب داشت و اشعار عربی فصیح می‌گفت . وفات هردو برادر در زمان جهانگیر بادشاه بوقوع آمد .

جعفربیگ علیه الرحمه

مشهور به آصف خان شعر او در شعریت برجمیع طباع معاصران سابق و فایق بود . غایتش از نهایت عیش و فراغت و کثرت اشغال کم ورزش بود . طالب علمی بقدری هم داشت . این چند بیت ازوست

کارم امروز به بیدادگری افتاده است
که بهرجا که نهدپای سری افتاده است

برگرد شمع برگشت(۱) سرگشته چون پروانه‌ام
آخر بکشتن می دهد پرواز گستاخانه‌ام

گر ز جعفر بهمین دین و دلی خرسندی
من وکیلش که دل و دین بتو ارزانی داشت

میادر خاطرش ای رخم و رنجم (۲) را مکن ضایع
که خونها می خورم تا سربسر بیداد می آید

---

۱. ع۱ و ع۲ : سرگشت
۲. ع۲ : رخم رنجم

شهر گنجایش غمهای دل ما چو نداشت
آفریدند برای دل ما صحرا را
جعفر ره کوی یار دانست
مشکل که دگر ز پا نشیند

وفات جعفربیگ ملقب به آصف خان درسال هزار و نوزده واقع شد .

عزیز کوکه الملقب باعظم خان (۱) علیه الرحمه

بحسن اخلاق و انواع فضل و کمال متصف بود و بفهم عالی و ادراك بلند او کسی از امرا نبوده و به دین‌داری و اسلام پرستی اشتهار داشت چون گاهی به ندرت میلانی بگفتن شعر می نمود . چندبیت از وی نوشته شد :

چون نشد حاصل مرا کام دل ازناموس و ننگ
بعد از این خواهم زدن برشیشه ناموس سنگ

ای زلف چلیپای تو زنجیر دل من
وی عشق تو آمیخته با آب و گل من

نیست کار و بار عالم را مدار ...
دل ز کاروبار او افسرده به

گشت بیمار دل از درد و غم تنهای
ای طبیب دل بیمار چه می فرمای

---

۱ ع ۲ . ندارد ذکر عزیز کوکه الملقب باعظم خان .

جان غم فرسوده (۱) من شد خاك در راه وفا
بی وفا یارا طریق خاکساری را ببین

وفاتش در سال هزار وسی و پنج واقع شد . کارنامه چند از وی در عالم مانده یکی ازان جمله عالی همتانه رفتن او بحج بود . اما آمدن نه آنچنان این از مقتضای زمان بود.

مظهر کشمیری علیه الرحمه

در شعر پایه عالی داشت و صاحب دیوان بود . در زمان جهانگیر بادشاه در کشمیر وفات یافت ـ حالت وی از این اشعار وی توان دانست (۲) ·

مظهر بجهان چو بی‌نصیبان می باش
از گل بنوای عندلیبان می باش

با دیدنی از خوبی عالم می ساز
مهمان نظاره چون غریبان می باش

اقبال کار حسن ترا پیش می برد
ورنی صلاح کار ندانسته که چیست

مطلع از دیگریست :

تو عهد استوار ندانسته که چیست
بودن بیك قرارند ندانسته که چیست (۳)

---

۱. ع۱ : فرسود ۲. ع۱ : یافت
۳. ع۲ : مطلع از ... که چیست

فدای آئینه گردم که دلستان مرا
درون خانه بگلگشت بوستان دارد

ملا محمد صوفی علیه الرحمه

مشربی عجیب و طبعی غریب داشت . ارباب دنیا پیش وی قدری نداشتند و به این جماعة سلوکی عجیب می کرد و اکثر خشك دماغ می بود و کسی را در نظر نمی آورد . بعضی گویند در مذهب خلل داشته(۱) و دهری بود . سخن اورا چاشنی نیك ولذتی علاحده است . درسن هزار وسی و دو بفرموده جهانگیر بادشاه از احمدآباد متوجه دارالسلطنه لاهور شد و چون به سرهند رسید ، در سرهند وفات یافت و مدفون شد . این چند شعر ازوست :

چه سود از آنکه عتاب توخنده آلودست
که زهر کار است ار چه با شکر باشد

نفس گیرا نمی افتد دران دل
همی گویم بهرزه آهن سرد

فدای پای تو سر می توان کرد
زخاك پایش افسر می توان کرد

ای سفله گرت عیش بسی شیرین است
مغرور مشو کاسپ قضا در زین است (۲)

۱. ع۲: داشته بود ۲. ع۱: وع۲: این بیت ندارد

مانند تو خربسی برآورد پیــام (۱)
دیوانــه فلــك همیشــه كارش اینست

چو آن شاخجم كـه بارش خورده باشند
چو ویرانـه كـه گنجش برده باشند (۲)

بدان پیری همی ماتم (۳) ای دوست
كـه فرزندان جــوانش مــرده باشند

نشانی دهلوی

مولانا علی احمد نام داشت ولد ارشد شیخ حسین نقشی است فاضل و بی‌مشرب و استاد جهانگیر بادشاه بود (٤) پدر و پسر شیوه مهر کنی را بنهایت رسانیده بودند و پسر از پدر گـذرانده و نقش و نگین وی كارنامه روزگار بوده در عراق و خراسان و ماوراءالنهر سكـه اورا به تیمن و تبرك می بردند . بفضایل علمی و كمالات انسانی متصف بود و لیكن این شیوه تمام فضایل و كمالات اورا پوشیده بود . بدین تقریب در سپاهگری نیز چندان تربیت و اعتبار نیافت و با آنكه بمنصب معتبر نرسید هیچ كمی از امرا ندارد(۵) . علم هیئت و طبیعی را خوب ورزیده و در جمیع خطوط یدطولی

۱. ت : بیام   ۲. م و ع۱ وت : این بیت ندارد
۳. ع۲ : مانم   ٤. ع۲ : بودند
۵. ع۲ : نداشت

داشت و در انشاء و املا بی‌نظیر . گاه گاهی طبع روشن و ذهن باریك بینی (۱) وی بشعر نیز می پرداخت . اگر یك فته می بود خیلی از آثار نظم آبدارش برجریده روزگار باقی می ماند . مناسب شیوهٔ خود نشانی تخلص اختیار کرده از اشعار اوست :

ترا با (۲) سبزه خط برلب جان بخش پیدا شد
مسیحا بود تنها خضر همراه مسیحا شد

محتسب دی خم شکست و آب آتش نای(۳) ریخت
خاك من برباد داد و خون من برخاك ریخت

باد از یار خبر بر دل ناشاد آورد
اعتمادی نتوان برسخن باد آورد

در باب یکی از محتشمان ستم ظریف ابنای جنس مثنوی گفته چند (٤) بیت ازان اینست :

چند زنی لاف که در ساحری
سامریم سامریم سامری

هر نفسم معجزه عیسوی است
شعله نور شجر موسوی است

در سخنم نادره روزگار
اهل سخن را منم آموزگار

---

۱. ع ۲ : بین ۲. ع ۱ و ع ۲ : تا
۳. ع ۱ : آشنائی ، ع ۲ : آتشناك ٤. ع ۲ : گفته که چند

خسرو ملك همدانی منم
حاكم اقليم معانی منم
دعوی ایجاد معنی مكن
شمع نه چرب زبانی مكن
طبع تو هرچند در هوش زد
يك سخن تازه نشد گوش زد
آنچه تو گفته دگران گفته‌اند
در كه تو سفتی دگران سفته‌اند
خانه كه از نظم بیاراستی
آب و گلشن از دگران خواستی
طبع تو دارد روشن باغبان
ساخته باغی زنهال كسان
غنچه ای (۱) گرچه روان پرورست
ليك زخون جگر دیگر است
تازگی آن نه زبان دان (۲) تست
از خوی پیشانی یاران تست
چند پی نقد كسان سوختن
چشم بمال دگران دوختن
برسخن خویش تفاخر چراست
برمن دل خسته تمسخر چراست

---

۱. ۴۶: آن ۲. ۱۶ و ۴۶ : یاران

من اگر از شرم نگویم سخن
حمل به بی دانشی من مکن
من اگر از بند کشایم زبان
لب نکشایند زبان آوران
طعنه چوابلیس بآدم (۱) مزن
حالت من در نگر و دم مزن
این منم آن ساحر جادو مزاج
کز (۲) سخنم یافته جادو رواج
از سخنم طرز سخن یادگیر
عار مکن دامن استاد گیر
یك سخن از نظم تو نبود درست
مضحکه اهل سخن نظم تست
گرچه بروی تو نگوید کسی
عیب تو پیش تو نجوید کسی
شعر ترا پیش تو تحسین کنند
وزپس تو لعنت و نفرین کنند
نی تو بکس یار و نه کس با تو یار
عیب تو برتو (۳) نشود آشکار
وه که یکی یار نداری دریغ
مونس و غمخوار نداری دریغ

---

۱. ت: برآدم ۲. ع۱: گر
۳. ع۱: ندارد

نویدی علیه الرحمه

بخدمت خانخانان می بود و در مزار و چهارده وفات یافت . از اوست :

قضا که نامه جرم شراب خواره نوشت
نوید عفو خداوند برکناره نوشت

نوعی علیه الرحمه

خود را از نبایر حضرت شیخ حاجی محمد خبوشانی قدس سره می‌گرفت . طبعی بغایت شوخ داشت و در خدمت شاه مراد می بوده بعد ازان بخان‌خانان پیوست و شعرهای خوب دارد :

نوعی سبوکش میم و بعد مردنم
خورشید سر ز آبله جوش می زند

غم نوعی نه ز بسیاری درد و الم است
غم ازانست که در حوصله گنجای نیست

باز (۱) شوقم رهی گرفته به پیش
که دران خضر راه پرحذراست

گل صحراش خار مژگان است
سنگ آن راه کاسهای (۲) سر است

---

۱ ع۲: تازه ۲. ع۲: کامهای

وفاتش درسال هزار و بیست و چهار بوقوع آمد(۱) .

سیدی علیه الرحمه

نامش سید شاهی است از سادات گرمسیــرست و در کالپیی توطن گـرفته خوش طبـع و خوش گویـی است و از تصوف بهره داشته . مرید شیخ الاسلام چشتی بوده . مثنوی گـفته در عشق برادر خود سید موسی کـه بر هنـدو زنی عاشق شد و در عشق مثل مجنون و فرهاد جان داد و آن هندو زن کـه موهن نام داشته بعد از وی مسلمان شده برقبر عاشق رفت و نام عاشق ورد زبان ساختــه وفات یافت و کان دالك فی سنـه سبـع و سبعین و تسعمایه چنانچه سیدی گـفتــه :

[چون یافت شرف ز دیـن اسلام
بربست بطــوف خاــد احرام

کرد از سرشوق و (۲) جذبه فریاد
موسی بزبان (۳) گرفت و جان داد

در یکـنفس آن دو سرور عشق
کشتند شهیــد خنجــر عشق

---

۱. ع ۱: ندارد « وفاتش درسال ... بوقوع آمد
۲. ع ۲: ندارد ۳. ت: زبان

این مثنوی دور و درازست اکنون چندی از ابیات سیدی ثبت عالم :

استغفر الله از دل بی چاشنی درد
پیکان بسینه به که دل مرده در بغل (۱)

اول سرگرمی عشق ست و دل در اضطراب
همچو طفلی کو(۲)طپد هنگام بیداری زخواب

در خانه از ادب نتوانم قدم نهاد
کز برتو رخ تو همه خانه پرشد ست

و این دو (۳) قطعه نیز ازوست :

گرچه کسی را بدور اکبر شاه
جز دم آب کهنه داق نماند
لیك صد شکر کز نهایت فقیر (٤)
حسدی در میان خلق نماند

قصیده بتو ای صاحب عطا گفتم
که هست نسخه فضل و کمال را فهرست
باین عطا که نمودی تو در برابر آن
ز دولت تو مرا رشته امید گسست

---

۱. ت : نعل ۲. ع۲ : نو
۳. ع۲ : ندارد ٤. ت : فقر

نه در برابر شعر من این عطای تو بود
عطای خویش نگهدار و شعر مـــن بفرست

تا زمان جهانگیر بادشاه در حیات بود . درسن ثلث
و ثلثین والف از عالم انتقال نمود :

این نیز شعر اوست :

گل در بغل می خلــدم خار بپهلو
درعین وصال آمده هجر تـــو بیادم
بهر کجا کـه نشینم دمی زفرقت تـــو
زخون دیده من لاله زار خواهد شد

نظیری نیشاپوری علیه الرحمه

در لطف طبع و صفای ذهن نظیر شکیبی اصفهانی ست
و در خدمت خان خانان در زمـــره شعرای بـــود . دیوان
قصائد و غزلیات خوب دارد . در تتبع آن قصیده شیـــخ
نظامی گنجه قدس سره ملك الملوك فضلم بفضیلی (۱) معانی
قصیده پسندیده گفت از انجمله این بیت ست :

شده ام باعتمادی بسوال وصل بریان
کـه نمی کـنم توجه بجواب لن (۲) ترانی
کمر در خدمتت عمریست می بندم چه شد قدرم
برهمن می شدم گر این قدر زنار می بستم

---

۱. ع۲: بفضیلت ۲. ع۲: این

خونخواره رامی می روم تا خود بپایان (۱) کی رسد
پای که این ره سرکند آخر بدامان کی رسد

اثر نگر که بلب نار سیده آهو هنوز
هزار آبله دل برسر زبان دارد

وفاتش درسال هزار و نوزده در زمان جهانگیر بادشاه بوقوع آمد . حاجی الحرمین و درویش طبیعت و مهذب الاخلاق بود چون سخن وی تاثیر سوختگی و در مندی دارد . بعد از طواف حرمین در احمدآباد سکونت گرفت و علوم دینی تحصیل کرد و تصحیح تفسیر و حدیث نمود .

وصفی علیه الرحمه

میر عبدالله نام داشت . سید صحیح النصب است و عزیز الوجود بود. بسیار خوش خط بود (۲) . شاگرد شاه غیاث و مولانا راقمی بوده . بهفت خط می.نوشت و در احدیان بادشاهی انتظام داشت . گاه گاهی بگفتن شعر نیز می پرداحت :

کنون که لذت اندوه عشق دانستم
هزار رنگ بهر خنده گریها دارم

کو عشق که باطنم شب دیجورست
اسرار حق از دانش من مستورست

---

۱. ع۲ . بیابان ۲. ع۲ : ندارد

باشد که محبتم رساند ور نسی
این سعی شکسته پای مقصد دورست

اگر اراده مدح بزرگی تو کند
زجا نجنبد اندیشه از گران باری

چنان نزاع بعهد تو از میان برخاست
که پنبه را کند از صدق شعله غمخواری

وفاتش درسال هزار و بیستم بوقوع آمد .

میرحسین کفری علیه الرحمه

سیدزاده بود در غایت لطافت طبع و پاکیزگی فطرت و شعر در نهایت خوبی می‌گفت و انشا حوب داشت . از امثال و اقران نوعی و شکیبی و نظیری نیشاپوری است . در اوائل در خدمت شاهزاده شاهمرادی بود . بعد ازان پیش خانخانان آمد و در سلك شعرای سپهسالار منتظم شد. بعضی بزرگان بوی کتابت نوشتند که باوجود سیادت و و نجابت عجیب است که کفری تخلص اختیار افتاده . در جواب تعللی کرد و می گویند که متنبه گشت لیکن اجل فرصت نداد که تغیر تخلص دهد . درسال هزار و هفده در دکن وفات یافت . از اشعار اوست :

ره بیخودی چو رامی بدیار دوست دارد
بهزار حیله خود را کنم آشنای مستی

خانخان میرزا خان علیه الرحمه

عبدالرحیم نام داشت مجمع فضائل بود و در علم و دانش یگانه آفاق و در شعر و انشا بی‌نظیر وقت بود. علما و فضلائی که در وقت صاحب صوبگی دکن پیش وی جمع آمدند اگر بادشاهان بزرگ ایران و توران همت برگمارند و درپی آن شوند که مجلس آنچنان یك دائره مردم گوهر سنج والا فطرت بآن جامعیت (۱) جمع آرند نتوانند منعقد ساخت. این سخن برطریق مبالغه نیست شهود عدل برین مدعا] (۲) بسیار اند خصوصاً گفتار دلاویز و سخنان شوق انگیز آن عالی فطرتان که در مشرق و مغرب صفت اشتهار یافته برین معنی شاهد و گواه است میرعلی شیر اگرچه مربی این طایفه بود اما معلوم نیست که ازین قسم مردم جمع آورده باشد. اگرچه شاعری دون مرتبه خانخانان است لیکن چون اشعار وی همه مطبوع طبع عالی فطرتان بوده اورا در سلك این جماعت آورده شد. این چند رباعی و شعر ازوست:

ای ساقی باده محبت جامی

ای قاصد نامه نهان پیغامی (۳)

---

۱. ع۲: ندارد «بآن جامعیت»
۲. عبارت [چون یافت شرف ... عدل برین مدعا] در نسخه موزه نیست و از نسخه ع۱ نقل گردید ۳. ت: معانی

تا کی هدف تیــر تغافل باشــم
لطــفی قهــری تبسمی ، دشنامی
آنم کـه حیات خود بسایـل دهمی
گرسر طلبد بتیـغ قاتــل دهمی
از دست دل آنچنان بتنـگم کزمن
گرخاك طلب کـنند من دهمی

این غزل نیز ازوست :

شمار شوق ندانستهام کـه تاچـندست
جز این قدر کـه دلم سخت آرزومندست
نه زلف دانم نی (۱) دام اینقدر دانم
کـه پای تا بسرم هرچــه هست در بندست
بدوستی کـه بجز دوستــی نمی دانــم
خدای داند و (۲) آنـکو مرا خداوند ست
ادای حق محبت عنایتی (۳) است ز دوست
و اگر(٤) نه خاطر عاشق بهیـچ خرسندست
تمام مهرو محبت شدم نمی دانــم
کـه دل کدام و محبت کـدام یار کـدام
یك دیده و یك نـگاه وصد اشــك
یك سینه ویك دهــان وصــد آه

---

۱. ع۲ : دانم ونی دام ۲. ع۲ : ندارد
۳. ع۲ : عنایت ٤. ت : وگر

وفات خانخانان علیه الرحمه درسال هزار وسی وهشت بوقوع آمد . در دارالبرکة دهلی و در مقبره که درحیات خود ساخته بود مدفون شد .

صفی علیه الرحمه

آغاصفیه نام داشت . فهیم و خوش طبع بود و از(۱) شعر سلاست تمام دارد . چندین مرتبه قلندر شد و روش درویشان پیش گرفت و امرای بزرگ مثل آصف خان و مهابت خان اورا بران طریقه نگذاشتند (۲) و از معتبران خود ساختند . چندگاه حاکم سنبل بود و بعد ازان حکومت دهلی به نیابت مهابت‌خان می‌کرد درسال هزار و بیست و پنج از عالم انتقال نمود و او خود را درویش و صاحب عرفان (۳) و خدا ترس می گرفت و به درویشان به نیازمندی سلوك می نمود و اعتقادی(٤) ظاهری می ساخت .

این رباعی ازوست :

تا بتوانی دلی میازار صفی
سر رشته کار خود نگهدار صفی
هشدار تو این شیوه نیکو مگذار (۵)
زنهار صفی هزار زنهار صفی

---

۱. ع۲ : در
۲. ع۲ : بگذاشتند
۳. ع۲ : ندارد «صاحب عرفان»
٤. ع۱ : اعتقاد وی
۵. ع۲ : ندارد مصرع اول

نبودم چنین سرد و افسرده مرد
که سرمای پیری مرا سرد کرد
سپیدی نه بینی تو در (۱) موی من
جوانی تف افگند برروی من

[این شعر نیز ازوست :

در هیچکس نشان مروت نیافتم
به بیهوده ریختم همه جا ابروی خویش
فلك پی آبروئی پیشه کرده است
از آنرو آب در روئی نمانده است
کمر ابر کرم را چشمه شد خشك
که آب عیش در جوی نمانده است
من بهر گوش درون چون ناله نی می روم
تلخم و در کامها شیرین تر از می می روم
طاقت برگشتن قاصد ندارم زین جهت
هرکجا کس می فرستم خود هم از پی می روم
بخت اگر اینست و طالع این ازین دیر خراب
بینوا از درگه صد حاتم طی می روم] (۲)

مسیحی علیه الرحمه

---

۱. ع۲ بر
۲ عبارت [این شعر ... طی می روم] در نسخه موزه نیست از نسخه ع۲ گرفته شد

خواجه علی نام داشت. پدرش حسین رومی از بزرگ دولت مندان گجرات بوده در سلسله قادریه بود و مرید شیخ عیسی سندهی از اقران نوعی و کفری است. از علم و دانش خبرکلی داشت و شعر بزبان فارسی خوب می‌گفت. آزاد خاطر و فارغ درون بود. در زمان جهانگیر بادشاه از عالم رحلت کرد. شعر وی نوشتن احوال وی چیزی بخاطر نبود.

غوثی علیه الرحمه

مردی فاضل و عالم و درویش نهاد و در انشا دست تمام داشت و شعر نیز می گفت و گلزار ابرار که تذکره احوال بزرگان هنداست مرقوم قلم بدایع رقم اوست و اشعار وی نیز در آنجا هست درسال هزار و بیست وهفت از عالم انتقال نموده از اشعار اوست.

از خرد جان را جهان افروز نتوان ساختن
از فروغ شمع شب را روز نتوان ساختن
تا کی چوگنج غولی (۱) ویرانه دوست باشی
شد سوده در ره تو پای سراغ مردم

میر فروغی بلخی رحمة الله علیه

محمد اشرف نام داشت افصح روزگار بوده و مقبول

---

(۱) ع ۲. غوثی

دلهای کامگار بدرویشان و مجذوبان محبت عظیـــم داشت و مولانا غوثی در گـلزار ابرار از وی بسیار نقل کرده در عصر جهانگیر بادشاه بود و در سنه ست و عشرین والف از عالم ناپایدار بعالم جاودانی انتقال کرد .

ملالقای

از ولایت بدکن آمد و چند گاه باملك قمی مصاحب بود از آنجا بگجرات رفت و با میرزا نظام الدیـــن احمد بود . بالاخره بصحبت خانخانان پیوست . در سلك شعرای آنجا انتظام یافت . وضعی هموار و شعری بحالت داشت . این شعر اوست (۱)

تا عشق زمژگان بتان نیشتـــر آورد
خون از رگ و ریشه من جوش برآورد
فریاد کـه تا چشم زدم تیر خیالش
در دیده فرورفت سراز دیده برآورد (۲)
بجای اشك از چشمم دل افگار می بارد
همه خون جگر زین ابرآتش بار می بارد

درسال هزار و پانزدهم ازین عالم انتقال نمود .

ملا کامی سبزواری رحمة الله علیه

۱ع . شعراز وست ۲. ع۱ . این بیت را ندارد

همراه خانخانان می بود در شعرای که مصاحب سپهسالار بودند . داخل شعری همواره داشت . وقتی که از خانخانان رنجیده به دهلی شده می‌گذشت . راسم این طبقات اورا دیده قدی بلند داشت و روی نیکو وفاتش درسال هزاروشانزدهم واقع شد . این شعر اوست (۱) که وقت رنجش به خانخانان گفته :

برمن زنشیب آب بری گردد
از روزنم آفتاب بر می گردد
بر گشته‌ام از غلط نمایان جهان
چون تشنه که از سراب بر می گردد

شریف کاشی

درسلك شعرای خانخانان منتظم بود و طبع درست داشت و دیوان دارد که شهرت یافته. شعرهای خوب دارد. از جمله اشعار اوست :

گل از ترانه من بشگفد نمی دانم
شریف گوش بگفتار من چرانکند
رقعه رقعه بود درد او پراگنده بدهر
من فراهم کردم و برخرقه خود دوختم

ملا محمد یوسف کشمیری همدانی علیه الرحمه

---

۱. ع ۱: شعر ازوست

در شعر و انشا عدیم المثل بود و قصاید غـــرا دارد و برادر راسم این طبقات است و در سپاهگـــری نـیز یـگانـه زمانه بود . درسنه هزار وسی وســـه وفات یافت . این غزل ازوست :

عیاشی ما منتظر نغمـــه ونی نیست
مستان(۱) ترا نعـــره باندازه می نیست
یك نشا وارستگـــی عاشق جانباز
در حوصله همت صد حاتم طی نیست
شب نیست که در بزم غمت شیشه دل را
صـد قهقه (۲) برجام جم و مجلس کی نیست
حاجی سرخود گیر و ره کعبه بدست آر
در وادی ما پای ترا قوت طـــی نیست
در بیضه غم یوسفیا جوجه شادیست
شامی نرسیدست که صبحه زنی نیست(۳)

هم ازوست :

هم از دل صبرو هم دل ار من دیوانه می دزدد
عجب دزدی که رخت خانه را باخانه می دزدد

گناهی علیه الرحمه

مولانا درویش نام داشت جوانی پاکیزه سیرت و نـیکو

۱. ع۲ : مشتاق ۲. ع۲ قمقمه
۳. ع۱ وع۲ . صبحش زپی نیست

اخلاق و طالب‌علم مستعد فاضل و شاعر بود . خطی نیکو داشت . پدرش در دهلی می بود . او همراهی شیرخواجه اختیار کرد و در جنگ سهیل همراه بود بعد ازان بدهلی آمد و چندگاه در وطن گذرانده وبا مصاحبان و یاران قدیم صحبت داشته باز به دکن رفت و رفاقت شیرخواجه اختیار کرد تا درسن هزار و پانزده وفات یافت این رباعی ازوست.

آنم که لوای غم بدوش آمده‌ام
دیوانه وننگ وعقل و هوش آمده‌ام
عشقم همه نعره و خروش آمده‌ام
دریای محبتم بجوش آمده‌ام
شب زبیدادش گناهی مرد و فریادی نکرد
طاقتش نازم جگر را وقف دندان کرده بود

حکیم عارف علیه الرحمه

در شعر و دانش و فضل پایه عالی داشت و اشعار او اکثر اختراعی است و چاشنی و ذوق تمام دارد و درین فن استاد است و بعضی فضلا که اورا دیده‌اند می گویند شعر وی به از صحبت اوست . این اشعار ازوست:

من چشمه بی آبم و توباغ پر از گل
من آتش پردودم (۱) و تو خرمن سنبل

---

۱. ع۲: پروردم

آنجا که تو در دامن آشوب در آئی
من دامن دل گیرم و دل دست تحمل
در سایه گیا نیک نروید تو بافسون
ریحان ترا انگیخته در سایــه سنبل

این رباعی نیز ازوست :

خامی زطبیعت فلــك دورنشد
ویرانــه روزگار معمــور نشد
این غوره سبز بین که تا حشرکشد (۱)
بردوش خود آفتاب و انگورنشد

این رباعی نیز از حکیم عارف است .

این جسم و روان من که نقد است و گره
تیری بکشادست و کمــا نیست بزه
شوری بسرم چو آسیای در کــرد
دردی بدلم چــو ترك تازی درده

این نیز از شعر های عارف است :

عارف همه(۲) کار این گذرگاه سپنج
هفتش همه هشتست(۳) و چهارش همه پنج
هشیار ترم ز شاه کی برســر تخت
بیدار ترم ز ملر کی برســر گنج

---

۱. ع۲ : کشید ۲. ع۲ : همه عارف ۳. ت: شش

یکی آتشم خفته در سنگ و آهن
که از هیچ آبی فسردن ندانم
چو مرغان دیبا چوگلهای سایه
پریدن نیارم شگفتن ندانم
وفاتش درسن هزار و بیست و هشت نشان می دهند
در صوبه بنگاله وفات یافت .

مولانا خلدی علیه الرحمه

جوانی ماوراء النهری بوده وطبع موزون داشت و شعر بطرز قدیم سلیس می‌گفت در مدرسه دهلی چندگاه سکونت گرفت و بیمار شد و در همانجا در اوایل جلوس جهانگیر بادشاه هزاروچهاردهم از عالم انتقال نمود . این اشعار ازوست :

با آه شرر بار چو خلدی بچمن رفت
آتشکده دیر(۱) مغان صحن چمن شد(۲)
هرجا که باه کرم بودم
آتشکده در سرای من بود
گر ز رخ زلف عنبر اندازد
نام شب از جهان براندازد
عشق آمد و آتشم بجان زد
ز انگونه که سربر آسمان(۳) زد

۱. ع۲ : پیر ۲. ع۲ : زفت ۳. ع۲ : آستان

پنهان بدل آتشی که بـــودم
نـا گاه زبانـــه از زبـــان زد

ملا زمانی علیه الرحمه

شاعری درست‌گو وحکیم مشرف بود و شعــرهای خوب دارد گویند مذهب به خوان داشت (۱) و خود را از جملـــه عارفان می‌گرفت و دم از عرفان می زد . درسال هزاروده از ملك ایران به هندوستان آمد و صحبت وی از جهت کمال رعونت که برخود داشت بمـردم اینجـــا راست نیامد باز بـه ملك ایران رفت و چـــون مذهب وی مخالف مذهب آنجماعة نیز بود بفرمودهٔ شاه عباس بقتـــل رسید و کان ذالك فی سنه عشر(۲)و الف . از اشعار اوست:

برتاج آفتاب سرش خنده می زنـــد
در گرد نی که حلقـــه زلف معنبرست

زمانی در سحر شمعی بـــرافروخت
که راه شب روان را کرد تاریـــك

دماغم را رگ سودا گرفتـــه است
جنـــون اندر دماغـــم جا گرفته است

کسی بـرگ خـــزان را برنـــدارد
به بین بیچاره رنگ ما گرفته است

---

۱. ع۲ : گویند محمود پسر جوان داشت . ۲. ع۱ : ندارد

فـروغ روی خورشیـد جهانتاب
زآتـش ریـزی خاکستر ماست
اگر شاهان ز آهن تیـغ بندنـد
زبان گوهر افشان خنجـر ماست

ملا مشقی سنبلی علیه الرحمه

مردی فهیم و خوش طبع بـود و ذولسانین بـود . فارسی و هنـدوی (۱) می‌گفت و هندوی وی بـه از فارسی بـوده . مردمان عارفانـه (۲) کـرده گویند . چـون وفات یافت بعضـی از آشنـایان در آمدند چشم کشاد و طرف ایشان دید و باز چشم پوشیده و وقت غسل لنگی کـه داشت ، کشاده شد ، بهـر دو دست خود بالا گـرفت . درسن هزار و بیست وهفت وفات یافت : اشعار ازوست .

زدی بجان شهیدان خود کدام سلاح
کـه می جهد ز جراحت بجای خون آتش
بیاد غمـزه او فی المثل اگـر شخصی
زموم تیـغ کـند کارگرشود در سنگ
تا خیالت نکـندگم ره کاشانه چشم (۳)
برسر هـرمژه لخت جگـر آویختـه‌ام

۱. ع۱ و ع۲ : هندی
۲. ع۱ و ع۲ : مردن عارفانه
۳. ع۲ : کاشانه ما

تیغ برما چه کشی که از اثر غمزه تو
همچو ماهی و ملخ بسمل (۱) مادر زادیم
بهر جذب یار تعویذ و دعـــا در نیست
میل دل از سدره آرد برزمین جبریل را

این رباعی نیز ازوست :

آنکس که بعشق بسته پیمان درست
در کفر نهان ساخته ایمـــان درست
دارد بخـــلاف روش بوالهـــوسان
صـــد پاره دلی زیـــر گریبان درست

سنجر علیه الرحمه

پسر ملا حیدر معمائی است در شعر و فهم از پدر گذرانده اشعار وی بسیار بلند واقع شده . در اوایل سلطنت جهانگیر بادشاه درسال هزار و چهار دهم از عالم انتقال نمود. بعضی برآنند که چون بخسرو سلطان آشنا بود بعد از بغی سلطان خسرو اورا بحکم جهانگیر بادشاه بآن عالـــم روان کردند . این چند شعر ازوست .

با سینه کنم آنچه بآهـــن نپسندم
از دوست کشم آنچه بدشمن نپسندم
هرگریه که خیزد زجگر در مـــژه دردم
این آتش سوزنده بدامن نپسندم (۲)

---

۱. ع۲ : کشته ۲. ع۱ : ندارد این بیت

الماس بدل باشم و منت کشم از خویش
من لذت این زخم بسوزن نپسندم
افسون مدم ای شیخ که من سنجر مستم
آئین تو وکیش برهمن نپسندم

این شعر او مشهور ست .

دم واپسین زلیخا بهمین ترانه تن زد
که بجذبه محبت پسر از پدر گرفتم

دکتر رضا مصطفوی سبزواری
دانشگاه دهلی

ترجمهٔ کهن فارسی تاریخ طبری و ارزشهای آن

«سپاس و آفرین مر خدای کامکار و کامران و آفرینندهٔ زمین و آسمان را، آن کش نه تنها و نه انباز و نه دستور و نه زن و فرزند. همیشه بود و همیشه باشد و بر هستی او نشان آفرینش پیداست؛ آسمان و زمین و شب و روز و آنچه بد و اندر است.» (۱)

«تاریخ کبیر» یا «تاریخ الامم و الملوک» یا «اخبار الرسل و الملوک» تألیف محمد بن جریر طبری (متوفی به سال ۳۱۰ هجری قمری) نخستین تاریخ عمومی مفصل و معتبر موجود به زبان عربی است که تاریخ ایران را از آغاز آفرینش تا انجام دورهٔ ساسانی و نیز دورهٔ اسلامی را تا وقایع سال ۳۰۲ یعنی هشت سال پیش از مرگ مؤلف دربر می‌گیرد. این کتاب گرانقدر تا روزگار مؤلف بزرگترین کتاب تاریخ بشمار می‌رفت و به همین دلیل به فاصلهٔ کمی پس از تألیف به فارسی برگردانیده شد که نخستین ترجمهٔ

فارسی آن به « تاریخ بلعمی » شهرت دارد و موضوع این گفتار است .

مترجم یا بـه جهتی مؤلف «تاریخ بلعمی » ابـوعلی محمد بن عبـدالله (یا عبیدالله) بلعمی از خاندان مشهـور بلعمیان بـود و از بزرگان علم و ادب قرن چهارم بشمار می‌رود. « بلعمی » به « بلعم » از بلاد روم و یا بلعمان کـه قریه‌ای بوده است در مرو، انتساب دارد . پدرش ابوالفضل بلعمی وزیر نصر سامانی بود و فرزندش ابوعلی دومین فردی از این خاندان است کـه به مقام وزیری می رسد و وزارت عبدالملك بن نوح و نیز ابوصالح منصور بن نوح سامانی کـه از سال ۳۵۰ تا ۳۶۵ پادشاهی کرد، به او سپرده می‌شود . تاریخ طبری به دلیل اهمیت و شهـرت و اعتباری کـه از همان اوائل تألیف بـه دست آورده بود ، توجـه و علاقـه امیر سامانی را جلب کرد و او از وزیر دانشمند و ادب‌پرور و عالم زاده‌اش (۲) ابوعلی درخواست تا آن را به پارسی‌دری برگرداند و ابوعلی بـه سال ۳۵۲ بـه ترجمهٔ تاریـخ پسر جریر همت گماشت .

ترجمهٔ ابوعلی ترجمهٔ محض نیست بل ترجمه گونه‌ای است از تاریخ طبری که ضمن این کـه مترجـم سعـی می‌کند تمام کتاب را به پارسی برگرداند ، اختصار را نیـز رعایت می‌کند و اسناد پیاپی و نام راویان منقول در متن را کـه برای خوانندگان فارسی زبان ملالت‌آور می‌نمایـد

حذف می‌کند و اگر در مواردی چند روایت در متن نقل شده به مهمترین بسنده می‌کند و در برابر اگر روایتی را ناقص می‌یابد با بهره‌گیری از منابع و مآخذ موثق دیگر و احتمالاً منابع پهلوی که در آن روزگا در دسترس بوده به تکمیل ترجمهٔ خود می‌پردازد و برکتاب می‌افزاید . و به احتمال زیاد ترجمه‌ها و تهذیب‌های خداینامه و به قول خود او « تاریخ ملوك عجم » ویا « تاریخ عجم» که البته آگاهی درستی از این کتاب نداریم از منابع مورد استفادهٔ مترجم بوده است . ابوعلی خود در این خصوص می‌گوید :

« چون اندر وی نگاه کردم و بدیدم اندر وی علمهای بسیار و حجتها و آیتهای قرآن و شعرهای نیکو و اندر وی فایدها دیدم بسیار ، رنج بردم و جهد و ستم برخویشتن نهادم و این را پارسی گردانیدم ، به نیروی ایزد عزوجل، و ما خواستیم که تاریخ روزگار عالم اندر آنچه هرکسی گفته است ، از اهل نجوم و از اهل هر گروهی که تاریخ گفته‌اند از گبر و ترسا و جهود و مسلمان ، هر گروهی آنچه گفته‌اند ، یاد کنیم اندرین کتاب ، به توفیق ایزد عزوجل ، از روزگار آدم تا گاه رستخیر چند بود ، و این اندر کتاب پسر جریر نیافتیم و باز نمودیم تا هرکه اندر وی نگرد ، زود اندر یابد و بر وی آسان شود » (۲)

از جملهٔ مطالب افزوده شده مثلاً رویدادهائی

است مربوط به حدود نیم قرن از سال ۳۰۲ هجری که پایان وقایع مندرج در تاریخ طبری است تا سال ۳۵۲ که سال شروع ترجمهٔ بلعمی است ؛ ویا داستان بهرام چوبین در زمان هرمز که در تاریخ طبری نیست و بنابه نقل بلعمی از کتاب « تاریخ ملوك عجم » اقتباس گردیده که این بخش نثر استوارتر و پخته‌تر و منسجم‌تری دارد . بلعمی می‌گوید : « محمد بن جریر طبری حدیث بهرام شوبین تمام نگفته است و من به کتاب اخبار ملوك عجم تمام یافتم و بگویم » (٤) . نیز از جملهٔ این افزوده‌هاست داستان کیومرث و باورداشتهای ایرانیان درباره آغاز آفرینش و به این مناسبت گفتارهائی از « علماء اسلام » و دهقانان و منجمان و گبران و مردم جهان و نقل قولهائی همچون بیان ابوزید بلخی (٥) در کتاب فضائل بلخ و بسیاری دیگر از این گونه موارد که در این مقال جای بحث و مقایسهٔ ترجمه با اصل کتاب نیست .

اما از نکات ویژه و ارزشهائی که این ترجمهٔ کهن فارسی دارد ، شیوائی و روانی و جذاب بودن متن و نیز دوری جستن مترجم است از تفصیل‌ها و اطنابهای غیرضروری . و همین‌ها سبب گردیده تا نظر محققان خارجی و مستشرقان را جلب کند و مأخذ ترجمه به زبانهای اروپائی قرار گیرد و مطالب و موضوعات آن که در بردارندهٔ

 معارف اسلامی و تاریخ ایران

و اسلام است از این طریق به دیگر کشورهای جهان انتشار یابد .

بارونکارا دوو (٦) دانشمندان فرانسوی در کتاب متفکران اسلام (٧) می‌گوید : « عبارات کتاب ترجمهٔ تاریخ طبری فصیح‌تر و شیواتر از متن عربی است و یکی از گنجینه‌های نفیس نثر قدیم فارسی شمرده می شود . بلعمی در مجلد اول و قسمتی از مجلد دوم کتاب خود تا اندازه‌ای به حوادث و قضایای تاریخی صورت داستان و قصه داده است و از این رو خواننده با کمال میل و رغبت به خواندن آن می پردازد . باقی مجلدات شامل مطالبی تاریخی و حاوی فوائد مهمی است . » (٨)

دوبو (٩) مستشرق دیگر فرانسوی نیز همین ترجمه فارسی تاریخ طبری را برای ترجمه به زبان فرانسوی برگزید که باهمت زوتنبرگ (١٠) مستشرق دیگر فرانسوی پس از مقایسه بانسخه‌های خطی موجود ترجمهٔ آن در چهار مجلد در سالهای تا ١٨٧٤ میلادی در پاریس منتشر شد . (١١)

هرمان اته (١٢) خاور شناس آلمانی نیز اعتقاد دارد: « تاریخ بلعمی مدتی دراز نه تنها از لحاظ زبان بلکه از لحاظ ارزش تاریخی هم مهمترین اثر منثور ادب قدیم ایران شمرده شد . این کتاب از جهت زبان و اسلوب فارسی که به شیوهٔ روان و خوش آیندی نوشته شده ...

از اهمیت برخوردار است . » (۱۳)

بی‌شك ترجمه‌هائی که از روی ترجمهٔ تاریخ طبری به زبانهای اروپائی صورت گرفت سبب شد تا این کتاب به عنوان یك سند معتبر و قابل استناد معرفی گردد و اتفاقا همین ترجمهٔ زوتنبرگ مأخذ کارکریستنسن (۱۴) مستشرق دانمارکی و استاد دانشگاه کپنهاگ قرار گرفت و سبب گردید تا او ترجمهٔ بلعمی را به عنوان یکی از منابع معتبر تاریخ ایران برگزیند و در موارد گوناگونی در کتاب مشهورش « تاریخ ایران در زمان ساسانیان » به آن استناد کند . (۱۵) به عقیدهٔ کریستنسن در این کتاب « از جملهٔ منابع عمدهٔ تاریخ ساسانیان ، تاریخ فارسی بلعمی است که به سال ۹۶۳ میلادی از تاریخ طبری ترجمهٔ شده است. » (۱۶)

بر روی هم باید گفت ویژگیهای منحصر به فرد ترجمهٔ کهن فارسی طبری و بخصوص شیوائی بیان و جامعیت آن در برابر اطناب و تفصیل‌های ملال‌آور تاریخ طبری برای مستشرقان و نیز از همه مهمتر قدمت آن در زبان فارسی و اعتبار و سندیت آن موجب شد تا همواره پژوهشگران غربی توجه خاصی به آن مبذول دارند و به زبانهای خود ترجمه کنند و از این رهگذر بخش مهمی از اطلاعات مربوط به فرهنگ و تاریخ ایران و اسلام راه غرب سپرد و در اختیار جهانیان و بویژه مشتاقان فرهنگهای اصیل و کهنسال قرار گیرد.

نکتهٔ دیگر در خصوص این متن کهن و گران‌قدر زبان

فارسی ارزشی است که از نظر واژگانی و زبانی و ادبی
دارد چه پس از مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری ، قدیمترین نثر
فارسی باز مانده از روزگاران کهن محسوب می‌گردد و همان
مقام والائی را که شاهنامهٔ فردوسی در نظم فارسی دارد ،
بی‌شك در زمینهٔ نثر فارسی از آن این کتاب ارجمند
خواهد بود . سبك نگارش کتاب بسیار ساده و بدور از
پیچیدگیهای ابهام‌آمیز لفظی و معنوی است و بنابه تحقیق
ملك الشعراء بهار : « سجع و موازنه و مترادفات وجود
ندارد و اگر سجعی دیده می‌شود در فاتحهٔ کتاب و جاهائی
مانند آن خواهد بود و آن بغایت نادر است . » (۱۷)
بدان‌گونه که از یك نثر قدیم فارسی‌دری انتظار می رود
بسیار ساده و طبیعی و روان و دور از تکلفات لفظی و
معنوی است وحتی از کتابهائی مانند کلیله و دمنه نصرالله
منشی و نیز تاریخ بیهقی ، به زبان فارسی نزدیکی بیشتری
دارد . ترکیبات مندرج در کتاب صورتی کهنه و شبیه به
ترکیبهای زبان پهلوی دارد و بسیاری از واژه‌های پارسی سره
که بیم آن می‌رفت که در درازای روزگار و طول
قرون و اعصار باز نماند و از میان برود و همچون بسیاری
از واژه‌ها و ترکیبات و تعبیرات زبان فارسی فراموش گردد،
به برکت ترجمهٔ تاریخ طبری در زبانه پارسی ماندگار شد و
جاویدان ماند ، پاره‌ای از این واژه‌ها و ترکیبات به شرح
زیر است :

آب دست : آفتابه و ابریق معادل آبدستان .
باد افراه (= پاد افراه) : جزا ، مکافات .
باز زدن : منع کردن .
باز کردن : عزل کردن
با شکونه : واژگونه .
بدست : وجب .
بدید : معلوم و آشکار .
برتافتن : تحمل کردن .
برگستوان : پوششی که در قدیم به هنگام جنگ بر روی اسپ می‌افکندند .
بسته کشتی : زردشتی ؛ زیرا زردشتیان مکلفند از سن بلوغ کشتی بر کمر بندند .
بنیرو : نیرومند .
به زاد : برآمده : مسن ، سالمند .
پالودن : جاری شدن ، ریختن .
پذیرفتار : متعهد ، ضامن تاوان‌دار .
پره : پهلو ، طرف .
پری‌گرفته : پری‌دار ، به عقیده عوام کسی که جن با او یار شده باشد و از امور غیبی خبر دهد .
تنگ : دره ، راه باریک .
جلد : چابک ، زرنگ .

چاشتگاه : وقتی میانهٔ صبح تا ظهر، یک حصه از چهار حصهٔ روز .
چك : منشور ، فرمان .
خستن : زخم زدن ، زدن .
خواسته : مال
خوان سالار : آشپز ، طباخ .
دیگر : دوم .
دریوش : بی‌چیز و فقیر . دریوش نزدیك به اصل پهلوی واژه driyosh است و با «دریوزه» همریشه می‌نماید
دستار : عمامه .
دستان : حیله ، مکر .
دست‌آویز : زد و خورد ، جنگ روی‌درروی .
دستبرد : قدرت و غلبه .
دستوری : اجازه .
دیدار : قیافه .
دیدن : مصلحت .
دیوان : تشکیلاتی ابتدائی شامل دفترهایی که در آنها اسامی اشخاص برای پرداخت حقوق و مستمری درج شده باشد .
راندن : مقرر کردن .
رستخیز : رستاخیز، روز قیامت .
سپیداب : ماده‌ای که در نقاشی و رنگ کردن اتاقها

به کار می‌رود ، گرد سفیدی که زنان به صورت خود می‌مالند .

ستان : بر پشت خوابیده یا افتاده .

سرو : شاخ .

سیکی : شراب مثلث ، باده‌ای که به سبب جوشش دو سوم آن بخار شده و یك سوم باقی‌مانده باشد.

شارستان : شهرستان ، قسمت اصلی شهرها در قدیم .

شمارکردن : (... کسی را) به حساب او رسیدگی کردن . اعمال و کارهای اورا باز جویی و بازرسی کردن .

شوریدن : آشفته و پریشان شدن .

فسوس : ریشخند و مسخره کردن .

کشتار ورز : کشاورز .

کشتمند : زمین زراعتی ، کشتزار .

کشت ورز : کشاورزی ، زراعت .

کنده گری : حکاکی ، کنده‌کاری .

گرده : کلیه ، قلوه .

گسی کردن : روانه و گسیل‌کردن .

گم بودگی : حیرانی ، سرگردانی .

موزه : کفش .

نبی : قرآن ..

یله کردن : رها نکردن . (۱۸)

کوتاه سخن این که ترجمهٔ تاریخ طبری از نظر واژگانی و نیز انشا و سلاست و عذوبت و فصاحت زبان فارسی یکی از نمونه‌های آن محسوب می‌گردد .

از ارزشهای دیگر ترجمه تاریخ طبری عبرت‌آموزی‌های آنست . خواننده دقیق و ژرفنگر ، آنرا آینهٔ عبرتی می‌یابد که جای جای به او هشدار می‌دهد و عبرت می‌آموزد . کارهای درست را از نادرست باز می نمایاند و سالوسی‌ها و ریاکاریها را از حقیقتها و خلوص‌ها متمایز می‌گرداند. ابوعلی از بازگفت مطالب تاریخی همواره پند می‌گیرد و بخوبی نیز آنرا به خواننده منتقل می‌کند . هنرش در این است که تاریخ را از صورت نقل صرف روایات درآورد و به صورت گنجینه‌ای از عبرتها و تجربه‌ها جلوه دهد تا « مرد خردمند خرد پیشه » (۱۹) که نمی تواند مجالی برای « عمر دوباره » بیابد از آن تجربه‌ها وعبرتها توشه برگیرد . به وقایع و رویدادهای روزگاران گذشته با ژرف اندیشی خاص خود می‌نگرد و نیکیها و بدیها را از درون حوادث می‌جوید و عبرت می‌گیرد که لقدکان فی قصصهم عبرة لاولي الألباب . (۲۰)

پانوشتها

۱. تاریخ بلعمی به تصحیح ملك الشعرا ، بهار صفحه ۱ .

۲. پدر ابوعلی یعنی ابوالفضل علاوه بر مقام سیاسی و

وزارت، خود مردی دانشمند و دانش‌پرور و ادب دوست و مشوق رودکی در منظم ساختن کلیله و دمنه به شعر پارسی دری بود .

۳. تاریخ بلعمی صفحه ۲ .
٤. گزیده تاریخ بلعمی ، ص ۱۰۸ .
٥. تاریخ بلعمی ، ص ۱۱۲ بعد .
٦. Barron Carra de Vaav
۷. Le Spenseur Del' Islam
۸. احوال و آثار محمد بن جریر طبری، صفحه‌های ۵۰-٤۹.
۹. Duboux یا Dubeaux
۱۰. M. Hermann Zotemberg
۱۱. تاریخ ادبی ایران تألیف پروفسور براون ، ج۱ ، ترجمهٔ علی پاشا صالح ، صفحه ٦۹۲ .
۱۲. Hermann Ethe
۱۳. تاریخ ادبیات فارسی دکتر رضازاده شفق، صفحه ۲۷۹ بعد.
۱٤. Arthur Christessen
۱٥. تاریخ ایران در زمان ساسانیان ترجمهٔ شادروان رشید یاسمی .
۱٦. مأخذ پیشین ، صفحه ۸۸ بعد .
۱۷. سبك شناسی بهار ، ج۲ ، صفحه ۱۰ .
۱۸. این واژه‌ها از فهرست پایانی کتاب گزیده بلعمی انتخاب شده که بی‌شك در متن کامل کتاب

نمونه‌های بهتری می‌توان یافت . معانی نیز منقول از آنجاست .

۱۹. مرد خردمند خرد پیشه را
عمر دو بایست در این روزگار
تا به یکی تجربه آموختن
با دگری تجربه بردن بکار

۲۰. سوره یوسف آیه ۱۱۱ ؛ همانا در حکایات آنان (یعنی پیغمبران یا یوسف و برادران) برای صاحب عقل، عبرت کامل خواهد بود .

گزیدهٔ مراجع

۱. احوال و آثار محمد بن جریر طبری، تألیف علی اکبر شهابی ، اساطیر تهران ، ۱۳۶۳ .
۲. برهان قاطع حواشی مرحوم دکتر معین .
۳. بهرام چوبین از ترجمهٔ تاریخ طبری شماره ۳ شاهکارهای ادبیات فارسی ، ۱۳۴۷ .
۴. تاریخ ادبیات در ایران از دکتر ذبیح الله صفا، مجلدات مختلف .
۵. تاریخ ادبی ایران تألیف پروفسور ادوارد براون ، مجلدات مختلف .
۶. تاریخ ادبیات فارسی دکتر رضازاده شفق .
۷. تاریخ ایران در زمان ساسانیان از کریستنسن ترجمهٔ

رشید یاسمی .
۸. تاریخ بلعمی بـه تصحیح مرحوم استاد ملك الشعراء بهار بـه کوشش محمد پروین‌گنابادی، تهران، زوار ۱۳۵۳ .
۹. تاریخنامهٔ طبری: تصحیح محمد روشن، نشرنو، تهران ۱۳٦٦.
۱۰. ترجمهٔ تاریخ طبری به اهتمام دکتر مشکور، ناشر خیام، تهران ، ۱۳۳۷ .
۱۱. ترجمهٔ تاریخ طبری ، چاپ عکسی از انتشارات بنیـاد فرهنـگ ایران ، ۱۳٤٤ .
۱۲ ترجمهٔ تاریخ طبری از ابوالقاسم پاینـده از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۵۲ ، تهران
۱۳. ترجمهٔ تفسیر طبری .
۱٤. دائرة المعارف اسلام .
۱۵. سبك شناسی: استاد محمد تقی بهار، تهران، آذرماه ۱۳٤۹.
۱٦. قرآن مجید ، ترجمهٔ استاد مهدی الهی قمشه‌ای اسلامیه، تهران ، ۱۳۵۲ .
۱۷. گزیده بلعمی به انتخاب و توضیح دکتر شعار و دکتر طباطبائی . تهران . ۱۳٦٦ .
۱۸. لغت نامهٔ دهخدا .
۱۹. مقالات قزوینی از انتشارات اساطیر، تهران ، ۱۳٦۳.
۲۰. مجله سخن، شماره‌های مختلف .

دکتر شریف حسین قاسمی

مطلع الانوار امیرخسرو دهلوی و روضة الانوار خواجوی کرمانی

این وقت منظور این نیست که تنهـا مطالعهٔ تقابلی مطلع الانوار طوطی هند امیر خسرو دهلوی و روضة الانوار خواجوی کرمانی برای ترجیح یکی از اینها بر دیگری بعمل آید ، بلکه هدف اینست که بـه بعضی حقایقی دربارهٔ زندگانی این دوشاعـر بزرگ و نام‌آور زبان فارسی و دو مثنوی آنها مطلع الانوار و روضة الانوار اشاره شود تا بتوانیم فرق بین کمیت و کیفیت این دو اثر مهم فارسی را بنحو بهتری بشناسیم و سپس به مطالعهٔ تقابلی این دو مثنوی بپردازیم و به نتیجهٔ مثبتی و عادلانـه برسیم .

طوطی هند امیـر خسرو دهلوی از شاعـران معروف پارسی‌گـوی و نویسندگان برجستهٔ هندوستان میباشد که درسال ۱۲۵۳/۶۵۱ بدنیا آمد (۱) . خواجوی کرمانی تقریباً ۳۸ سال بعد درسال ۱۲۹۰/۶۸۹ متولد شد (۲) . همچنیـن خسرو دهلوی درسال ۱۳۲۵/۷۲۵ (۳) و خواجوی کرمانی بعد از بیست و نه سال خسرو در ۱۳۵۲/۷۵۳ فوت شد (۴) .

هردوی این شاعر معروف جنبه‌های مشترکی در زندگانی خود شان دارند . خسرو با دربارهای هفت نفر پادشاه علاقه داشت و در مدح همهٔ اینها قصایدی سروده و آثار دیگری خود را به بعضی از آنها تقدیم نموده است . علاوه بر پادشاهان ، خسرو با وزرا و امرای عصر خود هم تماس داشت و بعضی از آنها را در قصاید خود ستایش کرده است .

خواجوی کرمانی هم با هفت تن از پادشاهان عصر خود رابطه داشته و سلطان ابوسعید بهادر (م : ۷۳۶ ه) ، آرپا گاؤن جانشین ابوسعید (م ۷۳۶ ه) ، شیخ حسن ایلکانی سر سلسلهٔ آل جلایر (م : ۷۵۷ ه) ، و همسرش دلشاد خاتون ، جلال الدین شاه مسعود اینجو (م : ۷۴۳) و برادرش شاه شیخ ابواسحاق اینجو (م : ۷۵۸ ه) و ملک قطب الدین پادشاه هرموز را مدح گفت .

غیر از وزرای معروف ، خواجوی کرمانی چندتن از اکابر رجال عهد خود را که در فارس و کرمان خدمات دیوانی داشته‌اند ، نیز ستایش کرده است .

خسرو دهلوی با خواجه نظام الدین اولیا (م: ۷۲۵ ه) یکی از عرفای معروف سلسلهٔ چشتیه وابستگی نزدیکی داشت. خود خواجه نظام الدین اولیا با این مرید باصفای خود علاقهٔ صمیمی و نزدیکی داشت و اورا «ترک الله» خطاب می‌کرد . خسرو در مطلع الانوار از این مراد و پیر و مرشد و راهنمای روشن ضمیر خود تحسین کرده است وبعد از حمد و نعت پیغمبر

اسلام مدح مرشد خود آورده است . علاوه بر خواجه نظام الدین اولیا ، خسرو دهلوی با مشایخ و عرفای دیگر چشتیه و سلسله های گوناگونی در هند هم روابط صمیمانه داشته است .

خواجوی کرمانی با مشایخ و علمای عصر خود مانند شیخ الاسلام امین الدین بلیانی (۵) و شیخ علاء الدوله سمنانی (۶) ارادت بسیار می ورزید ولی خود به فرقهٔ مرشدیه اختصاص داشته و از پیروان مستقیم شیخ امین الدین بوده است .

خسرو مسافرتهای زیادی را بعمل آورد ولی چنانکه اطلاع داریم ، هیچوقت از هند بیرون نرفت . خواجوی کرمانی هم در سراسر زندگانی خود مسافرتهایی نموده و حتی ماورای مرزهای ایران رفته است . شهرت و مقبولیت این هر دو شاعر مبتنی بر غزلیات آنها است . هردوی این شاعر در غزلسرایی پیرو سعدی شیرازی هستند و هریك از اینها در استقبال از نظامی گنجوی (۵۳۰–۶۱۴ ه) خمسه‌ای سروده اند .

خسرو دهلوی ، علاوه بر مثنوی‌های خود ، آثار منظوم خود را به پنج دیوان ترتیب داده است که بالترتیب عبارتند از تحفة الصغر ، وسط الحیات ، غرة الکمال ، بقیه نقیه و نهایة الکمال . خواجوی کرمانی هم دو دیوان اشعارش را غالباً بروش خسرو دهلوی صنایع الکمال

و بدایع الجمال خوانده است .

تشابهات زیادی و قابل‌ملاحظه‌ای مابین احوال زندگانی طوطی هند امیر خسرو دهلوی و خواجوی کرمانی را ملاحظ فرمودید . حالا توجه فرمائید به نتائجی که بعد از مطالعهٔ تقابلی مابین مطلع‌الانوارخسرو و روضة الانوار خواجوی کرمانی بدست می‌آید .

خسرو دهلوی تقریباً بعد از یك قرن نظامی ، وقتی که پاسخ خمسهٔ نظامی را به عهده گرفت ، کسی دیگر قبل از او این جرأت نکرده بود . دربارهٔ موفقیت خسرو در سرودن خمسه ، باید به نظر عبدالرحمان جامی توجه داشت. بقول جامی که خودش هم خمسه‌ای در پیروی از نظامی سروده ، خمسهٔ خسرو دهلوی بهتر از خمسه‌هایی است که شعرای دیگر در تقلید از نظامی ساخته‌اند. اصل جملهٔ جامی در این ضمن که در نفحات الانس آمده ، بدینقراراست : « حمسهٔ نظامی را به از وی کسی جواب نکرده . » جامی ، خسرو دهلوی را در مرتبهٔ داستانسرایی بعد از نظامی قرارداده و سحن نظامی را به گوهر و کلام خسرو را به زر ده دهی تشبیه کرده است :

ز ویرانهٔ گنجه شد گنج سنج
رسانیده گنج سخن را به پنج
چو خسرو بدان پنج هم پنجه شد
و زآن بازوی فکرتش رنجه شد

کفش بود ازانگونه گوهر تهی
زرش ساحت لیکن زر ده دهی

وقتی که خواجوی کرمانی تصمیم گرفت از خمسهٔ نظامی پیروی نموده خمسه‌ای دیگر بسراید . همانند خسرو تنها خمسهٔ نظامی را پیش خود نداشت ، بلکه حداقل اطلاعاتی دربارهٔ خمسهٔ خسرو بدستش بود و می شناخت که خسرو دهلوی خمسه‌ای را در استقبال از نظامی سروده که قابل توجه میباشد . نمی توانیم باتیقن بگوئیم که خود خمسهٔ نظامی بدست خواجوی کرمانی رسیده و او آنرا مطالعه نموده بود . باوجود این همه ، شهرت خمسهٔ خسرو در جهان فارسی آن عصر طنین انداز بود و بنابراین خواجوی کرمانی در روضة الانوار می نویسد که :

ساختم این لخلخهٔ خسروی
در تتق منقبت مولوی (ص ۹۸)

خوانندهٔ این دو مثنوی خسرو و خواجو، تنها بعد از برخورد باعنوانهای این مثنوی‌ها یعنی مطلع الانوار و روضة الانوار حق دارد ، و تاحدی درست است، اگر حدس بزند که مطلع الانوار خسرو غالب به یقین پیش خواجوی کرمانی بوده است و او در انتخاب اسم این مثنوی خود از عنوان مثنوی خسرو الهام گرفته است . باید یاد آور شد که مطلع الانوار امیرخسرودهلوی که در تقلید از مخزن الاسرار است ، اولین مثنوی خمسه اوست و [illegible]

خود را با همین مخزن الاسرار براه انداخته بود بعکس روضة الانوار ، سومین مثنوی از خمسهٔ خواجوی کرمانی است . آیا درست نیست اگر نظر بدهیم که خواجوی کرمانی ، در حالیکه تصمیم گرفته بود از خمسهٔ نظامی پیروی کند ، ولی موفق نشد که خمسهٔ خود را به همان ترتیب بسراید که نظامی سروده بود و سپس خسرو در پیروی از او ساخته بود .

خسرو دهلوی مطلع الانوار را که دارای ۳۳۲٤ (۷) بیت است ، درسال ۱۲۹۸/٦۹۸ بتکمیل رساند . خواجوی کرمانی روضة الانوار که مشتمل بر ۲۲۲٤ بیت یعنی یکهزار و ده بیت کمتر از ابیات مطلع الانوار می باشد ، بعد از دوزده سال وفات خسرو و تقریباً چهل و پنج سال بعد از تکمیل مطلع الانوار درسال ۱۳٤۲/۷٤۳ بپایان رساند . (۹) خسرو دهلی مطلع الانوار را وقتی سرود که سنش ٤۸ ساله بود:

نه فلکم بر چهل افزود هشت
تن که دو رو بود دوتا نیز گشت

مطلع الانوار تنها در ظرف دو هفته (۱۰) به تکمیل رسید که قادر الکلامی خسرو را نشان می دهد .

خواجوی کرمانی روضة الانوار را در پنجاه و چهار سالگی ساخت و تنها میدانیم که خواجو آن را پس از اتمام گل و نوروز در حدود ۷٤۱ ه یا ۷٤۲ ه آغاز نموده بود و آن را در ۷٤۳ ه به تکمیل رسانده . بهر صورت

اشاره ای نیست که باثبات برساند که خواجوی کرمانی این مثنوی را در مدت بسیار کوتاهی سروده باشد .

موضوع هردو مطلع الانوار خسرو دهلوی و روضة الانوار خواجوی کرمانی توحید و تحقیق و تهذیب و تربیت است و خسرو و خواجوی کرمانی مثنوی‌های نامبردهٔ خود شان را در استقبال از مخزن الاسرار نظامی به بیست مقاله ترتیب داده اند . مطلع الانوار خسرو دهلوی به بیست مقاله منقسم است که در لابلای آن ۱۲۵ موضوع گوناگون بیان شده است :

بیست خزینه است درین پر زگنج

بیست خزینه ز صد و بیست و پنج

روضة الانوار خواجو هم بیست باب دارد ولی موضوعاتی که در این مثنوی مورد شرح و توضیح قرار گرفته است ، آن قدر متنوع نیستند که در مطلع الانوار خسرو دهلوی دیده می شود . نظامی گنجوی مخزن الاسرار را با تضمین بسم‌الله الرحمن الرحیم آغاز میکند :

بسم‌الله الرحمن الرحیم هست کلید در گنج حکیم

خسرو دهلوی در پیروی از نظامی ، پیشروی خود ، مطلع الانوار را با همان تضمین بسم‌الله شروع می‌کند .

بسم‌الله الرحمن الرحیم خطبهٔ قدس است به ملک قدیم

علاوه بر خسرو دهلوی ، مولانا جامی (م : ۱۴۹۲/۸۹۸) هاشمی کرمانی ، غزالی مشهدی (م : ۱۵۷۲/۹۸۰) فیضی

دکنی (م: ۱۰۰۴/۱۵۹۵) ، عرفی شیرازی (م : ۹۹۹/۱۵۹۱)، وغیرها که مثنوی‌هایی در استقبال از مخزن الاسرار نظامی سروده اند ، مثنوی‌های خودشان را بروش نظامی با تضمین بسم‌الله شروع کرده اند ، ولی خواجوی‌کرمانی روضة الانوار خود را با این بیت عربی براه می اندازد .

زینت الروضة فی الاول بسم‌الله الصمد المفضل

چنانکه عرض کردیم . روضة الانوار خواجوی کرمانی مختصر از مطلع الانوار خسرو دهلویست . علتش اینست که خسرو دربارهٔ موضوعات خود به تفصیل نوشته است . او سه مناجات سروده در حالیکه خواجو تنها یك مناجات دارد . خواجو تنها یك نعت پیغمبر اسلام را شامل مثنوی خود کرده ولی خسرو دهلوی سه نعت سروده و همچنین دربارهٔ معراج پیغمبر اسلام به تفصیل نوشته است .

خسرو دهلوی هر مقاله را در این مثنوی خود با عنوان طولانی به نثر شروع می‌کند . مثلا اولین عنوان برای حمدباری تعالی بدین قرار است .

این برج دقایق که مطلع الانوار الهی است و این درج حقایق که مجمع اسرار نامتناهی است ، از ثنای مالك یوم‌الدین فاتحة الکتاب یافت . الحمدلله‌رب العالمین »

همچنین عنوان مناجات بدین قرار است .

« مناجات اول در اولیت وجود واجب الوجود و

اولیت سجود سوی حضرت رب المعبـــود و صفت دست قدرت کـه نـه خاتم فلك در اصبع او گردان است و عجز آدمی کـه نـه محیط را بیاشامد و اگـــر قطره‌ای در گـلو گیردش ، حیران است »

این عنوانات نه تنها تبحر علمی خسرو دهلوی و تسلط او بر زبان فارسی را باثبات می رساند ، بلـکـه ترجمان این حقیقت هم است کـه خسرو در حالیـکـه این مثنوی را در ظرف تنهایك هفته سروده ، ولی باتوجه و علاقـهٔ خاصی به نظم آورده است .

دربارهٔ ایـن عنوانهـا در مطلع الانوار ، خسرو ادعـــا میکـند کـه :

چون شود آراسته نظمم چو در

از گهر نثر کـنم خامه پر (۱۱)

در روضة الانوار خواجوی کرمانی عنوانات هر مقاله و موضوعات دیگر کـه در ضمن هرمقاله بیان شده است ، مختصر آمده . مثلا در مناجات فرماید . در نعت حضـــرت پیغامبر خاتم گوید ، یا در نظم کـتاب روضة الانوار فرماید. خود روش این عنوانها وادار می‌کـند بـــه این نتیجه برسیم کـه شاید این عنوانهایی هستند کـه بعداً دیگران برای تسهیل مطالعهٔ مثنوی انتخاب کرده . وارد متن کرده اند .

باید عرض شود که مقالاتی بعنوانهای « مقامات اولیا » و حکایاتی راجع به جنید و شبلی ، سلطان العارفین بایزید ، در

بیان وحدت ، حبیب عجمی و حسن بصری ، عالم وحدت ، تصفیهٔ خاطر ، ابراهیم ادهم ، سالك تارك که در آخر عمر به فسق مرد ، در صفت توحید، مرد موحد وغیره ، روضة الانوار را بیشتر رنگ عرفانی بخشیده‌اند ولی مطلع الانوار خسرو دهلوی موضوعاتی و مطالبی را در بر دارد که عقلی هستند . بهر صورت هردو خسرو و خواجوی‌کرمانی ادعا می‌کنند که آنچه در مثنوی های مطلع الانوار و روضة الانوار آورده اند ، از روی خرد است و خرد راهنمای آنها است . خسرو در این ضمن گفته است :

زآتش دل شمع خرد برکنم

بیت بـه بینش همه انور کنم

خواجوی کرمانی می‌گوید :

گر شودم پیر خرد دست گیر

باز ستانم قلم از دست تیر

خسرو تحت عنوان « علو درجهٔ آدمیت و سمو درجت آدمیت و حداقت نظر مدققان و حذاقت بصر محققان و پایهٔ همت را بلندی دادن که چون فرو نگری همه عالم هیچ نماید بلکه هم نه نماید و دیدهٔ تنگ عرصه را چنان فراخ کشادن که جز بزرگی خدای تعالی هرچه پیش آید ، همه نقش چشم نماید » می‌گوید :

ای ز ازل گوهر پاك آمده

گوهر تو زیور خاك آمده

چنبر نه چرخ بسی بیخت خاك
تا تو برون آمدی ای درّ پاك
آن خلفی تو که ز روز نخست
کون به مهمانی شش روز تست
عرصهٔ عالم به مسافت تراست
دولت آدم به خلافت تراست
نور تو هنگامهٔ انجم شکست
دست تو تسبیح ملائك گسست
جان جهان همه عالم توئی
و آنچه نگنجد به جهان هم توئی
گنج خدا را تو کلید آمدی
نز پی بازیچه پدید آمدی (۱۲)

خواجوی کرمانی بعنوان «در کمال مراتب بشریت» سروده است که:

ای به خرد ناظر نه بارگاه
وی به نظر مشرف شش کارگاه
نه فلك از خاك درت یك غبار
شش جهت از بهر دلت یك بخار
شمع سراپردهٔ شاهی توئی
گوهر دریای الهی توئی
هر خلفی را که خلافت دهند
حکم بر اقلیم لطافت دهند

گر بزنی کوس لطافت تراست
زانکه درین ملك خلافت تراست
جان جهان جان جهان خواندت
خاك وجود آب روان خواندت(۱۳)

در این دو اقتباس از مطلع الانوار خسرو و روضة الانوارخواجو علاوه بر خود خیال و اندیشه که شبیه به یکدیگر است، بعضی واژه ها مثل « چیز نه چرخ » (مطلع) ، نه فلك (روضة) ، خلفی (در هردو) و جان جهان (در هردو) یکی هستند . نظر به این وضع مکمن نیست خارج از امکان قرار بدهیم که خواجوی کرمانی مطلع الانوار خسرو را وقتی که روضة الانوار می ساخت، پیش خود داشته، آنرا خوانده و در نتیجه بعضی افکار و حتی الفاظ را عمداً یا احیاناً از مطلع الانوار خسرو اخذ کرده است .

خواجوی کرمانی تنها فضایل انسان را شمرده ولی خسرو توجیح میدهد که اساس شرف انسان برهمت والای اوست :

وان دگرانی که به بالا پرند
هم ز همت والا پرند (۱٤)

خسرو دهلوی بدرستی نظر می دهد که افعال وکارهای خوب انسان را زندگانی جاوید می بخشند و تنها کارهای بزرگ هستند که انسان را از همنفسان دیگر متمایز می سازند :

آدمی ست از پی کاری بزرگ
گر نکند اینست حماری بزرگ

حسرو باز در همین ضمن می گوید که تنها انسان بودن شرفی نیست . انسان باید کارهایی را انجام دهد که برای خود انسانیت باعث فخر باشد. بزرگی و شرف ما مبنی بر نامهٔ اعمال مابیست. تنهاسابقهٔ خانوادهٔ انسان نمی تواند او را پایهٔ بلندی عطا کند . انسان باید به عصای دیگران تکیه نکند بلکه برای بقای خود کارهای خوبی انجام دهد :

تکیه چه آری به عصای کسی
زنده نشد کس به بقای کسی (۱۵)

چند ز بال پدر و جد پری
باد بود هر چه نه از خود پری (۱٦)

خسرو دهلوی در مطلع الانوار مقاله‌ای دارد بعنوان « در بلندی پایهٔ عشق که صفت صفوت روحانی است و پلیدی مایهٔ فسق که شهرهٔ شهوت شیطانی است و کیف ظلمت شبهای فراق که سرمهٔ بیخوابی بیداران است و شرح لذت دوستکانی وصال که بادهٔ خرابی هوشیارانست و بیان حسن معشوق که فضل و تفصیل است و بیان محن عشق که فضل و تفضیل است » در ضمن این مقاله خسرو نظر می دهد :

چون تن آدم ز گل آراستند
خانهٔ جان بهر دل آراستند

آدمی آن است که در وی دل است
ورنه علف خانهٔ آب و گل است
دل نه همان قطرهٔ خون است و بس
کز خور و آشام بر آشام برآرد نفس
دل اگر این مهرهٔ آب و گل است
خر هم از اقبال تو صاحب دل است
لیک دل آن شد که هوایی دروست
وز طرفی بوی وفایی دروست
زندگی دل چه بود ؟ سوز و داغ
مرده بود هر که نسورد چراغ (۱۷)

خواجوی کرمانی در مقاله ای بعنوان « در شرح آیت عشق و ماهیت مهر » اول تاریخچهٔ خود عشق را بیان می کند که خالق کائنات آنرا پیشتر ار این دنیا خلق کرده بود :

چون به تباشیر صباح الست
بر در دل جان بصبوحی نشست
عشق شراب ازلی خورده بود
روی به بزم ابدی کرده بود

پیشتر از ساخته این آب و خاک
عشق شده آمیخته با جان پاک
[illegible] وجود از عدم
[illegible] ممتاز حدوث از [illegible]

جام نجوم ازکف گردون جدا

تختهٔ رمل از برهامون جــدا

رایت زرین خور از بام دور

خرگهٔ سیمین مه از شام دور

عشق در آن وقت بپرواز بود

دیدهٔ او بر در دل باز بود (۱۸)

خسرو دهلوی در مطلع الانوار حکایتــی به عنوان «خطا کردن پادشاهی و از تیر بی خطا زدن بر بی گناهی» داستان تاجوری را که اسمش نداده، بیان میکند. پادشاه مذکور برای شکار به صحرا رفته بود:

تا جوری از ملکان دیار

صبحدمی خاست به عزم شکار

رخش برون راند به صحرا و دشت

صید کنان سوی دهی میگزشت

اتفاقاً پسری نزد کشت زارخود خوابیده بود. پادشاه فکر کــرد که آن مرغی است که در آنجا نشسته است. بنابراین به او تیری زد که منتج به ملاکت آن پسر گردید. چون مادرش درباهٔ این فاجعه اطلاع یافت، پیش پادشــاه آمد که خودش هم از این پیش آمد ناگــهانی متاسف شده بود. پادشاه از آه و زاری مادر متاثر شده از اسپ آمد و طشتی پر از گنج را بعنوان خون بهایی به نهاد و پوزش خواست:

گفت بکش ماتم خود سور کن

دام خود از گردن من دور کن

حکم قضا را به رضا در پذیر

جرم به من بخش و بها در پذیر

مادر آن پسر هم با گذشت رفتار کرد و جرم پادشاه را بخشید . سپس خسرو بزبان مادر به پادشاه توصیه میکند که

ای که ترا شحنهٔ دین کرده‌اند

داد چنین کن که چنین کرده‌اند

بعکس خواجه کرمانی تحت عنوان « حکایت صید الب ارسلان » تقریباً همین نوع داستانی را می آورد و در پایان این حکایت اطلاع می دهد که چون شاه نامبرده بدرود حیات گفت ، بزرگی او را در خواب دید و پرسید :

تا شده ای منقطع از دوستان

حال تو چونست در این بوستان

پادشاه در پاسخ :

گفت که بر رهگذر آن زنده پیر

گر به دعایم نشدی دستگیر

بی نظر مرحمت پادشاه

کار من غمزده بودی تباه

ملاحظه فرمودید که جنبه های زیادی مشترک در زندگانی امیر خسرو دهلوی و خواجوی کرمانی و مثنوی های آنها یعنی

مطلع الانوار و روضة الانوار وجود دارد

امیر هاشمی کرمانی شاعر قریب العهد به جای که خود مثنوی مظهر الآثار را به استقبال از مخزن الاسرار ، ساخته نظر میدهد که مطلع الانوار خسرو دهلوی بهتر از روضة الانوار خواجوی کرمانی است . امیرهاشمی کرمانی غالباً نظر درستی داده است و ما باید این نظر را بپذیریم .

پاورقی هـــا

۱. خسرو در یکی از اشعار خـود اشاره ای صریح به سـال ولادت خود یعنی همین ۶۵۱ دارد و می‌گوید :

کـنون کـه شش صد و هشتاد و چار شد تاریخ
مرا ز سی و سه آمــد نوید سی و چهار

(یعنی ۶۸۴–۳۳=۶۵۱)

۲. رك : مقدمهٔ روضة الانوار ، با هتمام ح . کوهی کرمانی، تهران ، آذرماه ۱۳۰۶

۳. « عدیم المثل » و « طوطی شکر مقال » ماده های تاریـخ وفات خسرو است کـه دراین بیت گـنجانده شده اند .

شد عدیم المثل یك تاریخ او
دیگری شد طوطـی شکــر مقال

۴. رك : مقدمهٔ روضة الانوار

۵. از عرفای معروف فارس قرن هشتم بوده و در شیراز در زمان شاه شجاع می زیست و منصب شیـخ الاســلامی فارس داشت و جمعی کـثیر از بزرگان آن زمـــان مانـنـد خواجوی کــرمانی و حافظ شیرازی بوی ارادت داشته اند .

۶. شیخ ابوالمکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد بن احمد بیابانکی سمنانی یکی از کبار مشایخ صوفیه و از

شاعران و نویسندگان قرن هفتم و هشتم هجریست .

۷. خسرو تعداد ابیات در مطلع الانوار را در خود این مثنوی شمرده است که :

ور همهٔ بیت آوری اندر شمار

سه صد و ده بر شمر و سه هزار

یعنی این مثنوی دارای ۳۳۱۰ بیت است ولی در آخر مثنوی خاتمه‌ای آمده که مشتمل بر ۱٤ بیت است و بنابر این تعداد کل ابیات در این مثنوی تا ۳۳۲٤ می رسد .

۸. بقول خسرو ، سال که از چرخ کهن گشت بود

از پس شش صد نود و هشت بود

(مطلع الانوار ، چاپ علیگره ، ص ۲۳۸)

۹. خواجوی کرمانی در این ضمن گفته است :

روز الف بود که والا دبیر

نقش قصب باز گرفت از حریر

جیم زیادت شده بر روی ذال

و آمده چون عین منعّل هلال

(روضة الانوار ، باهتمام ح. کوهی کرمانی ، تهران آذرماه ۱۳۰٦ ، ص ۹۸)

۱۰. خسرو به این حقیقت در این بیت اشاره می‌کند :

از اثر اختر گردون خـــرام
شد به دو هفت این مه کامل تمام
(مطلع الانوار ، ۲۳۷)

۱۱. مطلع الانوار، ص ۳۳
۱۲. ایضاً ص ۵۳
۱۳. روضة الانوار، ص ۲۸
۱٤. مطلع الانوار، ص ۵۸
۱۵. ایضاً ، ص ۵۸
۱٦. ایضاً ، ص ۵۹
۱۷. ایضاً ، ص ۱۱٦
۱۸. روضة الانوار، ص ٤٤—٤۵

دکتر سیده بلقیس فاطمه حسینی

«سیر اندیشه در شعر فارسی»

ادبیات پدیده‌ای است از حیات فکری بشر و جامعهٔ زمان . انسان تدریجاً به رشد و تکامل رسید و چون در دنیای تمدن گام نهاد زبان و ادب خودبه‌خود به وجود آمد . پس تاریخ ادب تاریخ دنیای متمدن بشریت است . به همین دلیـــل اندیشه های نسلهـــای یك عصر با عصر دیگـــر خیلی تفاوت دارد . فلات ایران و مردم ایران یك سرنوشت مخصوص دارند . گاهی این مبتنی برجغرافیای آن مرز است و گاهی بر دگرگونی و نابسامانیهای داخلی هر موقعی که آدم به یك تحول تازه دچار می شـــود جـــدت و نوگرایی در اندیشه ظهور می یابد روشنفکرها مجبـــور می شوند که احساسات خود را به عام و خاص برسانـــند و بشکل شعر ارمغان جاودانه‌ای به جامعه بدهند و با رسالت خود بشریت را مرهون خویش سازند .

ایران قبل از اسلام خود یك دنیا بود و در میـــدان

تکاپوی انسانیت گوی سبقت ربوده بود زبانها ، گویشها و فرهنگهای رنگارنگ درین پهنهٔ وسیع وجود داشت . مردم اندیشه‌های خود را در مکتبهای زردشتی ، مهرپرستی و مانوی بوسیلهٔ زبان اوستا ، فارسی باستان ، پهلوی و پارسیك بیان می‌کردند ولی یکبارگی تحول عظیمی روی داد و خورشید درخشان مکتب اسلامی برافق ایران پدیدار گشت . در نتیجه با آمدن عربها به ایران زبانهای ایرانی تحت‌الشعاع زبان عربی قرار گرفت و تا حدود دو قرن به همین منوال گذشت. گرچه زبان عربی به ظاهر رواج گرفت امّا زبانهای ایرانی هرگز از میان نرفت . نخستین آثاری از فارسی دری به ما رسیده مربوط به اوائل قرن سوم هجری قمری است که از همان آغاز دارای مضامین و محتوای پرباری بود . دانشمندان و پژوهشگران ادبیات شعر را طبق مضامین زیر دسته بندی کرده اند :

۱. شعرِ حماسه Epical Poetry

۲. شعر غنایی Lyrical Poetry

۳. شعر تمثیلی Allegorical Poetry

٤. شعر اخلاقی Ethical Poetry

۱. حماسه شعریست مخصوص به میدان جنگ و صحنهٔ کارزار . درین زمینه داستانهای پهلوانی اساطیر ، تاریخ باستانی و کار نامه های قهرمانان و افتخارات و عظمت قومی یا فردی به چنین صورت نظم می شود که عواطف

انسانی را بجوش و جنب و جوش می‌آرد و مسایل خیر و شر چنان مطرح می‌گردد که در هر زمان نسلهای آینده استرشاد ذهنی و فکری داشته باشد. بهترین حماسه آنست که با توصیف پهلوانی و مردانگی یك ملت، نمایانگر عقاید و اندیشه و تمام ویژگیهای تمدنی، اخلاقی و فرهنگی باشد. در شعر حماسی شاعر دخالت شخصی یاد آوری فردی و حوادثی ندارد. حماسه دو نوع است.

۱. حماسهٔ طبیعی ۲. حماسهٔ مصنوعی

۲. شعر غنایی شعر دنیای معنویت و روح است: شاعر مستقیماً درین نوع شعر دخالت دارد شعر غنایی زبان عاطفه است.

۳. شعر تمثیلی زندگی وجنبه‌های مختلف جامعه را نشان می دهد طوریکه در نظر بیننده بوسایل خاص مجسم شود. در شعر تمثیلی یك حقیقت و واقعه از حیات عادی بشری گرفته می شود و آنگاه با خیالبافی شعری و با هدفهای فلسفی واخلاقی و اجتماعی نزدیك می شود و در سبك داستان طرازی اینطور تجسم می‌کنند که باطبعیت مطابقت داشته باشد عموماً اینگونه شعرها از دیدگاه اصلاحی سرائیده می شوند شاید احتیاج تمثیل برای این بوده که در سراسر جهان وضع اجتماعی مردم با آئین فرمانروایان هم سطح نبود و عوام از قدرت ایشان می ترسیدند نابغه‌ها نمی خواستند که زمامداران سیاست یا حاکمان قدرت و زیر

دستان جامعه را نقد کنند ولی از عواقب مجازات هراسان بودند ، پس مجبور شدند که حرفهای خود را در تمثیل جلوه دهند

٤. شعر اخلاقی آئین انسان سازی را در قالب شعر سرائیدن است و این جنبهٔ شعری اگرچه بظاهر خیلی کوچك است ولی در واقع همان قدر گسترش و عمق دارد که خود انسانیت . بدون تردید می توان گفت که در این مورد ادبیات فارسی غنی‌ترین ادب جهان است که دارای اخلاق است :

میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان تلطف با دشمنان مدارا

درین تقسیم بندی چیزی که به چشم می خورد این است که عواطف انسانی باتعبیر غنایی اختصاص یافته . راستی ادبیات ازین تقسیم‌ها بی بند و بار است درمیان آثار ادبی به شاهکارهایی برمی‌خوریم که می توان بعضی از این انواع را یکجا دید . مثلا شاهنامه که در گروه حماسه می‌آید فقط داستان قهرمانان تاریخی ایران ، یاصحنه بزم و رزم یا ستایش سلاح و رخش نیست بلکه تقسیم بندیها را در بردارد . بطور مثال شاعر وقتیکه داستانهای دقیق عاشقانه

را می سراید تمام عوالم عشقی را بصورتی مجسم می‌کند که در غزلهای عاشقانه دیده نمی شود . یا همان طور برتباهی جنگ یا برگشته شدن پادشاه ایرانی درد درونی وی او را چنان تحت تاثیر قرار می دهد که انگار عزیز خود را ازدست داده است و ناله های جانسوز بر می آرد یا بطور مثال بسیاری از ابیات در بارهٔ پند و نصائح گفته شده است همین مطالب را استاد فروزانفر بدینگونه اظهار دارد « شاهنامه خود دارای معانی مختلف است و تنها کتاب قصه نیست . فلسفه هست غزل هست و بالآخر تمام فنون سخن هست و فردوسی از عهدهٔ تمام برآمده و حق هریك را به واجب ادا کرده » ۱

چنانکه قبلا ذکر شده است با آمدن عربها نابسامانی فکری و بحران سیاسی بصورتی بوده که زبان فارسی تا حدود دو قرن در پردهٔ خفا افتاد ولی بهرحال وجود شعر در پهنای ایران بود و در اواخر دورهٔ طاهریان حنظله بادغیسی یك شاعر صاحب دیوان بود علاوه برین شعرا و نویسندگان در جاهای مختلف زندگی می‌کردند و کار خود را ادامه می دادند . این مسلم است که در آغاز ساده نویسی رواج داشته و شعر با منثور خیلی نزدیك بوده و کردارسازی و ملی‌گرایی مطمح فکر بوده ، صدق و

---

۱. سخن و سخنوران اثر بدیع الزمان فروزانفر، ص ٤٦ .

صفا و بی‌ریایی در آثار آن زمان منعکس می‌گردد .
حنظله بادغیسی می‌گوید :

مهتری گر به کام شیر در است
شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و ناز و نعمت و جاه
یاچو مردانت مرگ روبروی ۱

شعرهای آن زمان نقاشی تاثرات گوناگون طبایع است . ابوسلیك که معاصر عمروبن لیث (۲۶۵/۲۷۸ ه‍ ق) بود . در یکی از شعر خود می‌گوید :

خون خودرا گر بریزی بر زمین
به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست
پندگیر و کار بند و گوش دار

این شعر پر آوازه هنر برای هنرمند نیست بلکه هنر برای مردم است . شاعران در احیاء لغت و فرهنگ خیلی علاقه نشان دادند و در این مورد نام فردوسی همواره زنده خواهد بود زیرا هرچه گفته برای مردم بوده . چه هزار سال قبل و چه هزار سال بعد بین زبردستان و زیردستان یکسان محبوبیت دارد . وی به شکل حماسه گنجینه‌های فصاحت و معانی ، داستان باستانی ، آئین فرهنگی و ذخائر لغت و بیان

---

۱. سخن و سخنوران ص ۱۸۹

را از قالب محسوسات بیرون کشیده بمردم عامه عرضه نموده است .

در قرنهای بعدی کم کم ادبیات در حصار شاهانه متحصن گردید و یا در قلمرو عارفانه گسترش یافت و از عوام و جامعه آهسته آهسته دور شد و در میدان هنر پیشرفت گرفت . تمام موضوعات زندگی در ادب داخل شد. زبان و بیان باوج رسید . تصنع و غلو و دشوارپسندی راه پیدا کرد و دنیای شعر دنیای احساسات و عواطف گردید . از نیمه قرن پنجم سلاجقه در ایران ظهور کردند و دین و معارف را تقویت دادند ولی نزاعهای داخلی باعث ضعف دولت گردید . ادبیات نه فقط از لحاظ فکر و اندیشه ، بلاغت و بیان و سبك قابل توجه است بلکه انگیزه‌ای برای تحولات درونی و دگرگونی اجتماعی است . از قرن پنجم تا قرن دهم یعنی زمان سلجوق و مغول از یك سوی همراه فاجعه‌های وحشتبار بوده و از سوی دیگر تحولات جدید و غیرمنتظره متجلی گردید . در نتیجه در شعر مضامین اخلاقی و زهد و ریاضت و تصوف انتشار فوق‌العاده یافت . ادبیات فارسی این دوره از لحاظ کمیت و کیفت از اهمیت خاصی برخوردار بود . چون اغتشاش در جامعه بود در دو قرن اخیر رکود دیده می شود. عصر تیموری بر زخمهای آن تباهی و هلاکت مرهم نهاد و به علم و ادب وفن دوباره توجه شد .

درعهد صفویه تشیع اولین بار مذهب رسمی شد ، یك نهضت دینی بوجود آمد ، ادبیات مذهبی تـــوسعه یافت . کتابهای فقهی : تفسیر و احادیث و حکم نوشته شد . شعر گوئی محدود بر منقبت و مرثیـــه یا حماســـهٔ مولاعلی و موضوع جنگ کربلا وغیره گردید . محتشم کاشانی صنف مرثیه را باوج رسانید بهرحال در زمینـهٔ شعر و سخن ایجاد تنوع از لحاظ موضوع پدیدارشد . شعر این دوره که در ایران بوجود آمد در بیان ابداع و معانی باپیشینان کم رابطه داشت .

بعد از زوال صفویه زمام حکومت بدست افشار و زند و قاجار آمد و ادبیات از قلعه شاهی پا به بیرون نهـاد و بدون سرپرست آواره گشت و در دست مردم افتـاد . وضـــع سیاسی ایران هر روز یك تحول داشت و سرنوشتهای انسان روزانـه عوض می شد . در نتیجـه هنرمندان به ساده گرائی نایل شدند . شاعران و نویسندگـان در قالبهای سنتی خدمت ادب کردند . ملك الشعرای بهار آخرین شاعـــر کلاسیك می باشد . عهد قاجار پلی است بین ادبیات سنتی کـلاسیك و معاصر . زمانی بود کـه ایرانیان از غلاف پوستین کشور سر را بالا کـشیده تماشاگر جهان خارج بودند . از آغاز تا افشار ویك کمی اوائل قاجار هرچه دیده می شود نمودار احساسات و عواطف فرهنـگ و سنت شرق است . ولی در این دوره ارتباط شاهان قاجار و ایرانیان مستقیماً با اروپا استوار

گشت و کشمکش‌های استعماری شروع شد ، سفراروپا، قراردادهای موهن ، تجاوزات روسیه تزاری و نفوذ فرهنگی انقلاب فرانسه وضعیت کشور را دگرگون ساخت . تا اهلی فرمانروایان اجتماع را مضطرب ساخت . روشنفکران تاب تحمل آن وام های زیانی و دخالت عوامل سیاسی ، نظامی ، ارتشی و سکونت انگلیس و جنگهای شکست‌آور را نیاوردند و احساس وطن پرستی و ملی‌گرائی بروز یافت . از سوی دیگر تاسیس دارالفنون ، دار الترجمه ، چاپار خانه و رفت‌و آمد دانشجویان و معلمین و محصلین بطرف اروپا، نشر مطبوعات و روزنامه‌نگاری عوامل شدیدی بوده که فکر و اندیشه و فرهنگ ایران را دگرگون ساخت و چنان تحول عجیبی روی نمود که همه قالبهای سنتی اندیشه و زندگی را در هم شکست.

با انفجار عمود چنین صبحگاهی مرغان اندیشه به پرواز در آمدند و برهر شاخه نشسته چهچه می‌کردند . در نتیجه یکبارگی روش زمزمه‌های نویسندگان و لحن شاعـران تغیر یافت و از هر در سخنی تازه پیدا شد . مانند رمان ، نوول ، تیاتر ، داستان کوتاه ، نمائشنامهٔ، ادبیات پزشکی ، مهندسی ، متـن ترحمه‌های کتابهای اروپائی ، شعر آزاد ، شعر نو، موج نو، ادبیات استقلالی و بیداری ، نوشتـه های اجتمـاعی و فرهنگی بوجود آمد . در عهد مشروطه زندگی شعر نـو از نیمایوشیج شروع می شود و چند نوع عنوانهای مخصوص بین روشنفکران مورد بحث بود مثلاً :

۱. نقد و بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور
۲ ملی گرایی و تشویق جوانان به دانش
۳ ارزش تعلیم و تربیت
٤. صنعتی بودن کشور
۵. خرده‌گیری ازحجاب
۶. انتقاد زاهدان ریائی و مردان روحانی نما .
۷. آشنایی با مکتبهای جداگانه

برای نمود جدت گرائی چند تا مثال از شاعران معاصر نقل می شود . چون شعر نو با نیما اختصاص دارد انتخابی از او عرضه می‌گردد :

ای آدم ها که بر ساحل بسط دلگشا دارید !
نان به سفره جامه تان برتن
یك نفر در آب می خواند شمارا :
موج سنگین را به دست خسته می‌کوبد ،
باز می‌دارد دهان ، با چشم از وحشت دریده ،
سایه های تان را ز راه دور دیده ،
آب را بلعیده در گود کبود وهر زمان بی‌تابیش افزون ،
می‌کند زین آب ها بیرون ،
گاه سر، گه پا
او ز راه دور این کهنه جهان را باز می پاید ،
می زند فریاد و امید کمك دارد / ای آدم ها که روی ساحل آرام در تماشایید !

شاعران عهد مشروطه کوشیده‌اند تا روح جامعه بیــدار شود
احمد شاملو در بارهٔ وظیفهٔ یك شاعر می سراید :

او شعر می نویسد :
یعنی
او دست می نهد بـه جراحات شهر پیر

یعنی
او قصه می‌کـند به شب ! از صبح دلپذیر
او شعر می نویسد :

یعنی
او دردهای شهر و دیارش را
فریاد می‌کـند

یعنی او با سرود خویش ، روان های خسته را
آباد می‌کـند ،

او شعر می نویسد :

یعنی
او قلب های سرد و تهـی مانده را ، ز شوق
سرشار می‌کـند

یعنی او رو به صبح طالع ، چشمان خفته را
بیدار می‌کـند

او شعر می نویسد :
یعنی ،

او افتخار نامهٔ انسان عصر را (۱۴۰ زبان و ادبیات فارسی)
تفسیر می‌کند
شهریار عظمت و ارزش وجود انسانی را در لحن سنتی
عرضه می دهد :

«شاهد شعرم»

گاه به شب در نماز پیر مناجات
راز و نیازم نثار شاهد یکتا
گاه شوم شکوهٔ اسیر مظالم
در دل شب با خدای خویش به نجوا
اشك یتیمم من و تضرع تائب
بذل کریمم من و گذشت توانا
گاه عیان در اذان مسجد جامع
گاه نهان در طنین زنگ کلیسا
برلب ساز صبا ترانهٔ قدسم
در سخن شهریار شیوهٔ شیوا

فریدون مشیری در فضای قنوطیت پروازکنان چون بسوی
اندیشه‌های تسخیر جهانی انسانی را نگاه می‌کند یکبارگی باوج
می آید و می‌گوید :

اسان رنجدیدهٔ محکوم قرنها
تا اوج آسمان خدا پرگشوده است
انگشت بر دریچهٔ خورشید سوده است
تاج از سر فضا و زمان در ربوده است

تا وا کند دری به جهانهای دیگری
مهدی اخوان ثالث بر «میراث» خود ناله می‌کند ولی چون
می بیند که گرداگردوی هیچ خلعتی پاك تر از پوستین
کهنهٔ وی نیست توصیه می‌کند
آی دفتر جان !
همچنانش پاك و دور از رقعه آلودگان می دار
همین طور در شعر آخر شاهنامه ، این عاشق وطن برشکوه
دیرینه مباهات می‌کند و بــر حال گریان و دردمنــد و
آرزومند آتیهٔ تابناك می باشد .
فروغ فرخزاد شاعرهٔ عواطف باهنــر و زیبایی برصحنهٔ ادب
ظهور کرد . او غزلی ست پر احساس و غزالی‌ست عشوه‌گر .
چنانکه در «تولدی دیگر» «اسیر» و «جاودانه» بنظر می‌آید
میرزاده عشقی با نیشخند تیز خــود زاهدان ریائی را انتقاد
می‌کند و علاوه برین در لهجــهٔ کمیونستی و بــور ژوائی
مردم را خطاب می‌کند .
چه انصاف است این ؟ ای دهخدا دهقان بصد زحمت
بپاشد تخم و در آخر ، تواریاب ثمر گردی ؟
چه نازی ای توانگر ؟ برخود ور ضرب دست خود
بزور بازوی مزدوریان ، ارباب زرگردی

اعلان زوال سیم و زر خواهم داد
دولت همه را برنجبر خواهم داد

یا افسر شاه را نگون خواهم کرد
یا در سر این عقیده سر خواهم داد

شعر معاصر که تقریباً عمریك قرن دارد از لحاظ فکر همیشه رو به تحـول است درین دهۀ اخیر انگیـزه‌های جداگانه در شعر داخل شد و دامنۀ شاعری دیگر گسترش پیدا کرده است و براحتی می توان شعر معاصر را به دوگروه تقسیم کرد .

۱. شعر معاصر قبل از انقلاب اسلامی
۲. شعر معاصر بعد از انقلاب اسلامی

قبل از انقلاب اسلامی فکر شاعران و سخن سرایان تحت تاثیر اندیشه های غربی است ولی تجددخواهی وادار کرد که رسوم و آداب و شئون و عادات ایرانی ترك گفته شود و فرهنگ غربی بزور تحمیل شود عاقبت فرهنگ ایرانی لطمه خورد، بی حجابی به شکل منفی رواج گرفت زنان با حجاب رسوا شدند، ریا و تزویز انسانهای عالم نما یا روحانی نما بر زبان مردم عام و پارسائی و تقوی یك عالم و فقیه ناگفته ماند ، استبداد بحد اعلی رسید ، ادبیات اختناق به وجود آمد مسایل زن بشکل تازه صورت گرفت ، تضاد فکری بیـن دو نسل فراوان شد عاقبت نابسامانی اجتماع را بهـم زد ، شاعران چیره دست و نیرومند نیز صید این تغافل شدند ، حقوق انسانی گاهی برباد و گاهی آباد بود در نتیجـه شوهر «زندانبان» و بچه‌ها «زنجیر» شدند ، فحاشی بنام آزادی

محبوبیت گرفت ، شراب عام شد و مادیت باوج رسید و
تمام سنن دیرینهٔ ملی و اسلامی واژگون شد و تاب تحمل
از بین رفت .

دگرگونی اوضاع سیاسی ایران باعث دگرگونی ادبیات شد
چون زبان هر ملتی با کیفیات روحی و معنوی او مناسبات و
ارتباط استوار دارد و در واقع آئینهٔ باطن نمای آن ملت
است شعر بعد از انقلاب در محتوای خیلی فرق دارد اگرچه
چهارچوب اندیشه عوض نشده بطور مثال قبلا شاعران از
اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور انتقاد می‌کردند و اکنون
نقد و بررسی وضع جهانی و درین مورد چه دنیای اسلام
باشد ، چه ابر قدرتها یا مستضعفین و فلسطین

دیگر تشویق جوانان به دانش و میهن الآن نیز راجع
به این حرفی است ولی با اضافهٔ عرفان دین و اسلام .

مسئلهٔ تعلیم و تربیت اجتماع قبلا بین شاعران اهمیت
خاصی داشت و واقعاً از لحاظ موضوع هیچ تفاوت نیست ولی
در آن زمان اساس برفکر غربی بود و امروز برنهاد
اسلامی تهیه گذاری شده علاوه برین خیلی چیزها ضد یکدیگر اند
مثل آنطرف خرده‌گیری از حجاب است و اینطرف تشویق
حجاب . امروز غلغله‌ای ست که زن باید پیروی حضرت
خدیجه ، مریم و هاجر ، حضرت فاطمه و زینب باشد روحیهٔ
آزادی و پیشرفت زنان در هردو زمان خیلی فرق دارد .
ایرج مرزا می‌گوید :

نقاب بورخ زن سد باب معرفت است
کجاست دست حقیقت که فتح باب کند

پروین می سراید

عیبها را جامهٔ پرهیز پوشانده است و بس
جامهٔ عجب وهوا بهتر زعریانی نبود
زن سبکساری نه بیند تا گران سنگ است و پاك
پاك را آسیبی از آلوده دامانی نبود

و امروز بحث از اسوهٔ فاطمی شروع می شود:

ای زن بتواز فاطمه این گونه خطاب است
ارزنده ترین زنیت زن حفظ حجاب است (۱)

بگفتا مادری با باغبانی
بدل مانده یکی داغ نهانی
که من چون تونهالی را نشاندم
همه جانم بپای اوفشاندم
نهالم سرو آزاد چمن شد
یکی سرباز جانباز وطن شد
امیدم بود آن سرو جوانم
عزیز من نهال مهربانم

---

۱. اسم شاعر معلوم نیست و دقیقاً خبر نیست که در کدام زمان این شعر سروده شد ولی در یك مصاحبه که خانم ناصره شرما با اسرای ایرانی داشت پسری شعر مزبور را خواند.

همی بعد از خدا او یاورم بود
به تاریکی‌شب او اخترم بود
ولی ناگاه طوفانی بپاشد
همه امید برباد فناشد
چو سروم آ که ازاین فتنه‌ها شد
به عزم و جزم از مادر جدا شد
درخت توکند خوشبو هوارا
درخت من شهید بی کفن شد

خواهرم ای پاکدامن توگل‌زیبای هستی
زینت دوران به صبرت پشت دشمن را شکستی
برسر نقش پسر، شوهر، برادر چون نشستی
مست و عاشق گشتی و دوعالم یزدان پرستی
رشتهٔ پیوند خود با هرچه جز عشقش گسستی
لن تنالوا لبرحتی تنفقو مما تحبون

خورشید به پشت ابر برشد
زن جلوه رد به بحرو برشد
خورشید رخان ماه پیکر
از حجب و حیابه پرده در شد
با چادر خود چو چرمه افروخت
چون کاوه بعزم کرد فرشد

در عرصهٔ کار زار غرید
در حمله بخصم شیر نرشد
اندر قدمش بهشت سرزد
چون بهر کمال شاختر شد
هم ملهم عشق و راز گردید
هم مادر و مفخر بشر شد
چون اسوهٔ خود نمود زینت
در تار آسمان قمر شد

در بارهٔ قهرمانان انقلاب اسلامی ایران که فقهاهستند شعربا شهامت سروده می شود .

چند عنوان دیگر نیز هم درین زمینه اضافه شده و ادبیات ایران را غنی ساخته ، اگر چه ادبیات فارسی همه چیزها را در بر دارد ، چه رزم و بزم ، عرفان و حکمت و عشق شهادت ولی اشتباه نباشد اگر گفته شود که در ادبیات فارسی عشق و شهادت بمعنای دیگر اضافه شده است . راستی ایران سرزمین عاشقان است ، کشور سرمستان ، دنیای عشق و حسن پرستان ولی عشقی که در ادبیات ایرانی وجود دارد ازین عشق شهادت و شوق جبه یکسرفرق دارد . حرف این نیست که کدام عشق بالاتر است حق اینست که همه عشق است و هریک صدای مخصوص و آهنگ خاص دارد . چه عشق مولانا باشد چه شوق حافظ و چه عشق مجازی همه بیانگ دهل اعلام

می‌کنند که عاشق چیزی نمی خواهد جزبه فنا .

پیوستگان عشق خو از خود بریده‌اند
الفت گرفته با تو و از خود رمیده اند
پیغمبران نیند ولکن چو جبرئیل
بی واسطه کلام تو از نو شنیده اند

زخون کیست که شور حماسه می جوشد
زسعی کیست که عالم به عشق می‌کوشد
ز داغ کیست که جان زمانه می سوزد
فلك ز اشك بـه دامن ستاره می دوزد

غنچـه‌ای افتـاد از طوبای عشق
سرزمین چو لالـهٔ حمـرای عشـق
بال و پر بگشود مرغی خوش نـوا
سوی رضوان از طریـق کربـلا

به بین به عرش ملا یك سرشك می بارند
بلند نام کسی را به عشق می خواننـد
زمانـه برسر دیوان خراب خـواهد شد
بنام عشق بسی انقلاب خـواهد شد

کیستی ای شاهـد ، ای بی انتهـا
کاین چنین مجنون نمـودی قوم را .

فوج فوج این خیل عاشق را ببین
کو چه کردی کاین چنینند و چنین

عشق این سوداسران همان عشق الهی است که از خون شهیدان کربلا تغذیه می یابد و از عشق صوفیانه فرق دارد . آن عشق عشق راهبانه است و با ترك لذّات و ترك دنیای و ریاضت شاقّه بدست می‌آید . در صورتیکه این عشق باتفکر یك ثانیه یك آدم معمولی و گنهگار را در دنیای ریاضت می برد و در زمرهٔ متّقین و صالحین می شمارد . این همان عشق است که زندگانی سر سخت جبه را آسان می نماید ، فراق خانواده و بچه های عزیز را با رضایت دل قبول می‌کند ، با تشنگی وگرسنگی خو می گیرد ، سینه را برای گلوله آماده می‌کند و جان شیرین را در هدف بمبهای شیمیایی می سپارد ، مادر و همسر را سوگوار می سازد ، بچه‌ها را بدر پای درد یتیمی می اندازد ولی پای ثبات او نمی لغزد . فرق هر دو عاشق اینست که آن عاشق‌زار همیشه ناله می‌کند و « در کوی دوست شکسته دلی می خرد » و برای این کوی یار جبه است کوئیکه جای فروش شکسته دلی نیست ، بلکه بازار خرید است ایشان عاشقان سر فروش و خریدار رضای الهی هستند . آن در آرزوی وصال یار می میرد و این شادمان در حالت وصال جان می بجهد و برمرگ خویش افتخار می‌کند :—

سرمستی عاشقان زجوش دگر است
این نشوهٔ ما ز می فروش دگر است
ی نوش که دور باده نوش دگر است
در یاب که عهد خرقه پوش دگر است

(حمید سبزواری)

شعر نابی را که در دیوان هستی کس نیافت
من در اینجا با سر بی تن به میدان یافتم
شور آوایی که درنی نامهٔ تاریخ بود
در حکایتهای سرخ سربداران یافتم
آن نایابی که پیرروم بودش آرزو
مژده‌ای یاران که من بی جستجو آن یافتم

آتش عشقیم، خود عشقیم ما
سوختیم و سوختیم اغیار را
سوز ما از اشتیاق یار بود
سوز خصم از اشك رو غدّار بود

نکتهٔ دیگری که بچشم می خورد آن وحدت دنیای اسلام است و عدم توجه از «من»:
هوایی شو هوایی شو، خودی بشکن خدایی شو
که مرغان هوایی را نه در سرها هوا باید.

زمن بگذار بیا با ما بزن پا برسر دنیا
فنا کن جسم خاکی را، گرت آب بقا باید
(فاطمه راکعی)

جای رحمان می شود دلهایی از «من» ها تهی
در نهان هرکسی « من » بود شیطان یافتم
(نصرالله مردانی کیهان فرهنگی سال چهارم آبانماه)

در شعر امروز موضوعات دیگر نیز چشمگیر است مثل مقام انسانی ، حسن نیت ، صبر، جهاد ، مناظر جبه ، وضع سنگر ، وضعیت مسلمانان ، تباهکاری جنگ که بعضی از اینهاسنت شعر فارسی است ولی این شعر نشانگر عدم اعتماد و سکون در جامعه است . همان شاعری که چند سال قبل شعر انقلابی می سرود ودر جولان بود :

١. به قلب شکستهٔ مادران
٢. به خون چکیدهٔ شهیدان ....
٣. به مادر که داده است
٤. جوان را
٥. در هفده شوم شهریوران
٦. به روح عزیزان
٧. به خون شهیدان
٨. چنان انقلاب بسازیم
٩. که تاریخ دنیا
١٠. بسازد خود را

۱۱. که خلقها بجویند حق را
۱۲. که ساختیم
۱۳. ومی سازیم اکنون
۱٤. خـــدایا که دانی
۱۵. که ویران کردن چه سخت است؛
۱٦. دشمن راندن نه آسان
۱۷. خدا را گواه
۱۸. تا آخرین لحظه‌ها
۱۹. همه هست و ایستاده‌ایم
۲۰. که حق را بجویم
۲۱. چه شوری برپاست
۲۲. چقدر ماصفاست
۲۳. که دلها نزدیك و دستها نزدیك .
۲٤. و غمها یکی‌ست
۲۵. خدایا
۲٦. به راه حقیقت قسم
۲۷. که این مستضعفان
۲۸. که این روشنگران
۲۹. چنان انقلابی بپا کرده اند
۳۰. که زنده نگهداشت تاریخ مان
۳۱. عزیزان بجوئید حق
بپوئید حق بگوئید حق ـ

حالا مثل اینکه بازوش شل شده باشد و به پشت سر می‌بیند و بر علامتهای شکستهٔ حیات کهن قرار می‌گیرد :

اگر بگویم آمد
برایم ای مهربان یك کتاب بیاور
تادر کوی بی انتهای مرز
و در راز اژدحام طبیعت دریچه‌ای بگشایم
برایم کتابی بیاور
برایمان نغمه ماندن سراید
گوید درد ما درد بی نانی نیست
و رنجمان قصه بی آشیانی
رستمان را پروراند اما بدون سهراب
کاوه ، درفش کاویانش
از علامتهای پیروزیش
بگذار تا بگوید
مزدکمان آرزوست
خسته ایم و وامانده ازین آب و رنگ
خم گشته‌ایم بس پاش داده ایم ؟
گویی ما برای اویم
ننگت باد مذهبم
وننگ بر قبیله‌ات
از ندا دهنده تامقلد
توای خلیفهٔ مسلمین

برای فرو نشاندن تضاد قبیله‌ات
مارا به زیرسم ستوران له نکردی
آری ننگ برخود مان باد
پس بگذر برجهلمان بگریم
برآنی که تا ابد خواهم گریست
درد ما درد بی نانی نیست
درد کج فهمی و کج اندیشی است

جوانان ایران بریك دو راهه هستند یك طرف خیرگی دنیای غرب و به طرف دیگر استقامت اسلام ، در حالت خود سپردگی وبا فشاری زندگی می‌کنند بهرحال تعداد زیادی از شاعران جوان با فکرتازه برصحنهٔ شاعری ظهور کرده‌اند: خانم سپیده کاشانی ، نرگس گنجی، فاطمه را کعی ، صدیقه وسمی ، خانم زهرارهنورد ، خانم حوری وش احمدی ، سیف فرغانی، حسین اسرافیل ، حمید سبزواری و و دیگران که با سرودهای خود تجربه‌های تلخ و شیرین زندگی را ارائه می دهند ولی باوجود هزاران کمی و کاستی شعر بصورت تازه زنده است و از انجمن گل و مل بیرون آمده زبان کارزار و رزمگاه شده و در حالت رکود و جمود است شعر امروز در قالب و فورم هیچ تکامل پیدا نکرده ولی در موضوع و معانی تنوع دارد .

راستی هرکسی که می خواهد شاعری درست بجاآورد باید رهسپار وطن او بشود و از صحبتها و گفته های

شاعران و سر ایندگان واقعـــی و منزوی بهره به برد . تا آدم شناور و غواص نباشـــد برکنار نشستـــه با خزف‌ها و سنگریزه‌ها بازی می کند و نمی توانـــد صدف بی بهای مروارید را از بحـــر بیکران در یابد . متاسفانه نمونه‌های بیشتری از کلام شاعران کهنه مشق و پخته کار در دست نیست که مقایسه شود بهرحال این شراب تازهٔ اندیشه ها اگر از همان سبوی کهنه می تراوید طراوتی تازه و حلاوتی نو در دست می بود .

فہرست منابع

نام کتاب	نام نویسندہ
۱. سیری در شعر فارسی	عبدالحسین زرین کوب
۲. نقد ادبی	«
۳ ادبیات ایران در زمان سلجوقیان	یان ریپکا
٤. سخن و سخنوران (جلد۲)	بدیع الزمان فروزانفر
٥. حماسہ سرائی	ذبیح اللہ صفا
٦. تاریخ تحول نظم و نثـر پارسی	
۷. برگہایی در آغوش باد (مجموعہ ای از مقالہ ہا، نقد ہا و یاد داشتہا)	غلام حسین یوسفی
۸. کلیات میرزادہ عشقی	علی اکبر مشیـر سلیمی (تالیف و نگارش)
۹. زبان و ادبیات فارسی	دکتر علی اصغر خبرہ زادہ
۱۰. شعر انقلاب	حفیظ الدین کرمانی
۱۱. جدید فارسی شاعری	دکتر شریف حسین قاسمی
۱۲. مجلہ ہا و یاد داشتہا	

دکتر گل اندام افلاحی

بررسی و نقد آثار جلال آل احمد

«جلال آل احمد بدون هیچ تردیدی حق بسیار به گردن هموطنان خود الخصوص طبقه جوانان چیزفهم و کتابخوان و دلسوز و مردم‌دوست و خیرخواه که به اصطلاح سرشان بوی قورمه سبزی می داد و به « منور الفکــر » معروف بوده‌اند، دارد . با زبانی کاملا خودمانی که سکهٔ خودش را داشت با مردم حرف می زد و بیم و احتیاط را بوسیده یکباره به کنار گذاشته بود و چنانکه پنداری با جوانهائی از خود جوانتر که دورش را گرفته‌اند و با توجه حرفهایش را گوش می دهند صحبت می داشت . وبا چنان لحـــن و اشارات و کنایات و چه بسا با تفریحات پوست‌کننده‌ای مطالب را بر زبان جاری می ساخت که معلوم بود از دل برمی خیزد و بر دل می نشست (۱) . جلال آل احمد بـــه سال ۱۳۰۲ در خانواده ای باسنتهای کاملا مذهبی متولـــد شد که نسبتش باسی واسطـــه با امام محمد باقر (ع) امام

---

۱. از نامهٔ استاد سید محمد علی جمالزاده ژنـــو مهـــر ۱۳۶۲ (فرزند سید جمال‌الدین واعظ از سران انقلاب مشروطیت)

پنجم شیعه می رسید(۱)، پدر جلال، شیخ احمد، یك روحانی بود و برادر بزرگتر ، دو شوهر خواهر ، یك برادر زاده‌اش نیز روحانی بودند .

علاوه آیت الله سید محمود طالقانی پسر عموی پدر جلال بود و او در طول زندگی‌اش تماسهای پراکنده مهمی با وی داشت . خانواده اصلا اهل روستای اورازان در طالقان بخشی از شهرستان کرج بود و جلال قریب یك سال از عمر خود را در آنجا گذرانده (۲) و اولین تك نگاری (مونوگرافی) مرد شناسی اش را به آنها اختصاص داد.

کودکی جلال در بخش پاچنار جوب تهران گذشت جائی که پدرش در یك مسجد محلی پیشنماز بود خانواده تا سالی ۱۳۱۱ هنگامیکه علی‌اکبرداور روحانیت را از کار محضری و عوایدی که از آن بدست می‌آوردند محروم کرد ، وضع نسبتاً مساعدی داشت . قرار شد که جلال پس از دبستان به تحصیل ادامه ندهد . بلکه دنبال کار برود تا هم کمك خرجی به خانواده باشد و هم برای روزیکه باید با تحصیل علوم دینیه مانند برادرش یك روحانی

---

۱. اورازان ، جلال آل احمد چاپ دوم، انتشارات رواق، ص ۱۲۱۹

۲ همان منبع ص ۷

بشود (۱) پول کافی پس انداز کند اما بهرحال مقاصد و اهداف او کاملا متفاوت بود .

ضمن کار ساعت سازی و سیم کشی برق ، پنهان از پدر در کلاسهای شبانه دارالفنون در تهران اسم نوشت ، و در سال ۱۳۲۲ دیپلم دبیرستانش را گرفت .

یك سال بعد با پیوستن به حزب توده که قوی‌ترین سازمان مارکسیستی در ایران بود ، کاملا از مذهب برید .

به گونه ای مدافعانه اظهار عقیده شده است که تعبید خشك و انعطاف ناپذیر پدرش باعث اعراض او از اسلام شد . (۲) و شاید همین مسئله منجر به سر گردانیهای سیاسی و ایدئولوژیك ، که مشخصه زندگی روشنفکری اوست ، شد مثلا آیت‌الله طالقانی یاد آوری می‌کند که شیخ احمد ، جلال را اجباراً به ، شاه عبدالعظیم، می برد تا دعای کمیل بخواند. (۳) همسر جلال، سیمین دانشور، که رومان نویس و استاد دانشگاه تهران می باشد ، از او تصویر دیگری ترسیم می‌کند : تصویر جوانی سخت پایبند مذهب که از

---

۱. خسی در میقات–جلال آل احمد–چاپ سوم–انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷

۲. مبنای این اظهار نظرها شاید داستانهائی نظیر آفتاب لب بام و سه تار از کتاب سه تار از جلال آل آمد باشد .

۳. سخنرانی آیت‌الله طالقانی در بزرگداشت جلال سال ۱۳۵۸

نماز شب و جعفر طیار یك دم غافل نبوده و کم کم تحت تأثیر جریانات فکری و سیاسی مخالـــف اسلام از مذهب روگردانده است . آل احمد خودش می‌گوید کـه دستمایـهٔ ادبی‌اش در زمان بریدنش از مذهب بطور عمده نوشته‌های احمد کسروی (۱) ایدئولوك ملی‌گرای ضد شیعی، رمان‌های محمد مسعود کـه زندگی پایین وفقر را در تهران ترسیم می‌کنند و مهمتر از همه انتشارات حزب توده از قبیل مجلهٔ دنیا بود .

ترقی آل احمد در حزب توده سریـــع بود ، و در عرض چهار سال بـه عضویت کمیته مرکزی حزب در تهران و نماینده کنگره ملی رسید . برای نشریات حزبی از قبیـــل «مردم» و «رهبر» قلـم زد . و در سال ۱۳۲۵ بـــه مدیریت چاپخانـه حزب گماشته شد و مأمور راه‌اندازی « ماهنامـــه مردم» گردید دوره زندگی آل احمد بعنوان یـك معلم ، و مهمتر از آن بعنوان یك قصه نویس نیز بلافاصلـــه پس از جنگ شروع شد در سال ۱۳۲۵ دانشسرایعالی تربیت معلم را تمام کرد و از آن پس بیشتر عمرش را اگر چـه بطـــور متناوب بـه حرفـه معلمی پرداخت .

تجربیات معلمی او مواد و مصالح تعدادی از داستانهای او بویژه «مدیر مدرسه» را فراهم کرد، و کمبود ها و مسائل

۱. در خدمت و خیانت روشنفکران ص ۳۲۷ــ انتشارات رواق،

نظام آموزشی ایران یکی از مشغله‌های دائمی او گردید.

نخستین کوشش او در داستان‌نویسی یعنی «دید و باز دید» در سال ۱۳۲٤ منتشر شد که تحت تأثیر گذشته نزدیك و محیط خانواده‌اش در جنوب تهران بود، قصه های این کتاب آداب و رسوم و اعتقادات مذهبی را باطنـــز ملایم و یکسان شمردن ضمنی مذهب با خرافاتیگری، که ویژه روشنفکران غیر مذهبی آن زمان بود، ترسیـــم کرده است. این کتاب تا اندازه‌ای تقدس ادبی بریـــدن آل احمد از اسلام و پدرش بود.

پس از دید و بازدید «در سال ۱۳۲٦ از رنجی که می بریم» در آمد که مجموعهٔ قصه‌های کوتاه در حال و هوای رئالیسم اجتماعی بـود (۱) و در چاپخانـه حزب توده چاپ شد.

اما حزب در همان سال بعلت دنبـــاله روی اش از سیاست شوروی در قبال قضیهٔ آذربایجان دچار بحران شد(۲)

بدنبال این بحران و موارد دیگر دنباله روی حزب توده

---

۱. ارزیابی شتابزده ـ جلال ال احمد

۲. پس از ترك ایران توسط قوای ارتش سرخ و بدنبال وعده وعیدهای قوام السلطنه بحکومت شوروی سه نفر از نمایندگان حزب توده بنامهای دکتر فریدون کشاورز و سلیمان میرزای اسکندری و دکتر یزدی وارد کابینـه قوام شدند.

از اتحاد شوروی جماعتی از فعالین برهبری خلیل ملکی از حزب انشعاب کردند جلال آل احمد از زمرهٔ آنها بود.

ارزش ذاتی انگیزه‌های آل احمد برای ترك حزب توده هرچه بوده باشد محال است که در این واقعه نیاز عمیق او را به تغییر جهت دائمی و ناگهانی نبینیم نیازی که مصرش، بدون هیچگونه قصد تحقیری، آنرا «حادثه جوئی» نامیده است. تعهدات سیاسی و روشنفکری آل احمد غیر ثابت و بیقرار است که تمام نوشته‌هایش را تحت تأثیر قرار می داد. وی بعنوان یك متفکر، اغلب بی نظام می نماید، او بعنوان یك سبك‌گرا، لاقید اما درعین حال اشتباه ناپذیری، صداقت و اصالت نوشته‌هایش را نیز باید در همان منبع جست، امتناعی دائمی از ثبوت و جمود، آل احمد پس از ترك حزب توده روابطش را با خلیل ملکی ادامه داد اما نیرویش را بیشتر وقف فعالیت های ادبی کرد تا فعالیتهای سیاسی. آثار متعددی را از ادبیات معاصر فرانسه و قمار باز داستایوسکی، ترجمه کرد بطوریکه اگر تأثیری از نویسندگان اروپائی (سارتر-ژید) در کار او دیده شود تأثیر نویسندگان جدید فرانسه است.

مجموعهٔ قصه دیگری به نام «سه تار» نوشت که لحنی شبیه «دید و بازدید» داشت و مصاحبتی را با سیمین دانشور آغاز کرد که هم یك مشارکت ادبی و هم یك ازدواج بود او با شروع مبارزات دکتر محمد مصدق برای ملی کردن

صنعت نفت ایران ، به فعالیت سیاسی بازگشت گرومی که با خلیل ملکی (۱) از حزب توده انشعاب کرده بودند با حزب زحمتکشان یکی از احزابی که در مجلس از مصدق حمایت می‌کرد ائتلاف کرد عمر این ائتلاف بسیار کوتاه بود . بعد از وقایع کودتای مرداد ۱۳۳۲ و شرایط ایجاد شده بوسیلهٔ آن ، هرگونه فعالیت سیاسی سازمان یافته‌ای نا ممکن شده بود ، آل احمد دوباره با نیرویی یکپارچه به کارهای ادبی روی آورد و بازگشت از شوروی آندره ژید را بعنوان باز خواست حزب توده و حامیش شوری ترجمه کرد .

مجموعه داستان اجتماعی ، انتقادی دیگری به نام « زن زیادی » نوشت ... به شعر نوی فارسی (مکتب نیمایو شیج) علاقمند شد . (۲) و شروع به لمس نقاشی کرد.

---

۱. خلیل ملکی .... باپشت کار ترین نویسندگان مباحث دقیق و فنی و اجتماعیست ، در قسمت اعظم مطبوعات فارسی این هفده ساله اخیر مردی یکدنده . اصولی و دنیا دیده و با قلمی که تمام این مشخصات را دارد . سه مقاله —جلال احمد— ص ٤٩

۲ دیگری آن زمان رسیده است که شعر فارسی خود را از چهار دیوار وصف و تغزل خلاص کند و به دنیای منظومه‌هایی پای بگذارد که زبان زمانه هستند و انتقام در دمامان،

دنباله پاورقی به صفحه بعد

آنچه برسیر فکری او و باور و ایمان، بــه دفاع از

دنباله پاورقی صفحه پیش

ثبت فلان تعبیر زیبا ـ ضبط فلان حالت گــذرا در لباس غزل بکر، زمانی بدرد می خورد کـه نقاشها مینیاتور می ساختند و حاشیه همین گونه دیوانها را تذهیب می کردند...... ارزیابی شتابزده ص ۳۳ و ۳٤ بحث از این نیست کـه بحور عروضی را هم چون اثری از توحش دوران گذشتــه بدور بریزیــم. همچنانکـه بردگی و کـند زنجیر را ــ آنهـم فقط در ظاهــر بکـناری نهاده ایم مسئله در این است کـه شعر زمانه ما قالب شعری همین زمانه باشد. با منطق شعری تازه ای در خور آن سروده شود مسئله در این است کـه شعر را از بردگی برهانیم بدبختانـه اینجا هم مسئلـه آزادی در کار است ... مــا تا در فـکر قوالب عروضی باشیم دیگران ملتی را در قالب دیگــری ریحته‌اند ... صریح تر آنکـه اگر هــم در عروض شمس قیش و رشید الدین و طواط تجدید نظر بکـنیم نـه اسمان بر زمین حواهد ریخت و نـه صور اسرافیل برکنگره عرش بــه غرش در خواهد آمد. و حال آنکـه نـه نیما مــدعی چنین رفت و روبی است و نـه احتیاط به آنست مسئله این است کـه شاعر اگر بتواند مضمون شعر خود را مناسب با عروض کهن مزید با عروض تازه ای بگوید. تنها اگر بپذیریم کـه بدعت ما به هنر و لازمه شعر است و عروض تنها یك منطق کهـن شعری، این بحث تـکفیر و تفسیق و ارتداد پایان یافتـه است و مشکـل نیما حل شده و تازه کار هنر آغاز گـشته هفت مقاله ــ ۳۸ و ۳۹ ــ جلال آل احمد.

سنتها عنوان سرچشمه‌ای ملی ، اگر نه هویتی شخصی ، موثرتر بود . دلبستگی جدیدش به تحقیقت مردم شناسی بود . او به روستای زادبوم اجدادش اورازان سفر کرد و دریافتهای خودش را از مردم و آداب و رسومشان در یك تك نگاری به نام « اورازان » نگاشت چهار سال بعد « تات نشینهای بلوك زهرا» در آمد و سال ۱۳۳۹ جزیره خارك در یتیم خلیج فارس به اعتبار این آثار موسسه تحقیقات احتماعی دانشگاه تهران ، از او دعوت کرد انتشارات یك سلسله تك نگاریهای مردم شناسی را سرپرستی کند. آل احمد پذیرفت و پنج کتاب از جمله «ایلخچی» از غلامحسین ساعدی (۱) تحت سرپرستی او در آمد ، اشتغال آل احمد به این برنامه زیاد طول نکشید .

بهر حال هم بخاطر «حادثه جوئی» ذاتی اش و هم به خاطر آنکه برداشت او از مردم شناسی بابرداشت قیمهای دانشگاهی او متفاوت بود : « دیدم می خواهند از آن تك نگاریها متاعی بسازند برای عرضه داشت به فرنگی و ناچار هم به معیارهای او و من اینکاره نبودم . چرا که غرضم از چنان کاری از نوشناختن خویش بود و ارزیابی مجددی

۱. اگر خرقه بخشیدن در عالم قلم‌رسم بود و اگر لیاقت و حق چنین بخششی را می یافتم خرقه ام را بدوش دکتر غلامحسین ساعدی می افکندم کار نامه سه ساله ص ۱۵۹

از محیط بومی و هم به معیارهای خودی (۱) آل احمد بیماری «غرب زدگی» را کشف کرده بود این کشف نه تنها عنوان و ایده مشهورترین و اثرگذارترین کتابش را به او داد، بلکه به قول خودش «نقط عطفی» در حیات فکری اش بود. از حدود بیست سال پیش که به حزب توده پیوسته بوده، برای وی این مهمترین تحول بود. زیرا برخلاف دگرگونیهای سیاسی که او در این مدت یافته بود، این تحول در بردانده یك سمت یابی بنیادی بود که وی را از جمیع روشنفکران ایرانی متمایز می‌کرد.

نمی توان گفت که «غرب زدگی» نشان دهنده بازگشت به اسلام ساده ای است و سر منزل فکری آل احمد همان نقطه مرکش نبود. پس از غربزدگی تقریباً هرچه نوشت تحت نفوذ آگاهی از تضاد تاریخی و امروزی غرب با سنتهای موجود جامعه ایرانی قرار داشت با علاقه‌ای به بازیابی اصالت و استقلال فرهنگی ایرانی که در بطن آن اسلام شیعی قرار داشت. با دیدی انتقادی نسبت به آن دسته از روشنفکران هم روزگارش که ناقلین بیماری غرب دندگی بودند.

جلال در سال ۱۳۴۳ به سفر حج مشرف شد که حاصلش سفر نامه درخشان و گیرایی بود که دو سال

---

۱. لرزیابی شتابزده.

بعد چاپ شد با عنوان «خسی در میقات»

آل احمد در سالهای باقیمانده عمرش دو اثر مهم دیگر بوجود آورد ، یکی داستان بلند « نفرین زمین » که در سال ۱۳٤٦ چاپ شد و تصویری از شکاف پدید آمده در روستای ایران است بوسیله چیزی که اسمش را اصلاحات ارضی گذاشتند ، از دید یك معلم روستایی . و دیگری « در خدمت و خیانت روشنفکران » بود .

این کتاب مطالعه دقیق و جزئی‌تر نکاتی بود . بخصوص مسئله نقش اجتماعی روشنفکر ، که در غرب زدگی تا حدی بطور شتابزده و احساسی طرح شده بود .

جلال آل احمد ، که در اثر سالها کشاکش بی وقفه ضعیف شده بود ، در ۱۸ شهریور ۱۳٤۸ در روستای اسالم گیلان در گذشت و نزدیك مسجد فیروزآبادی شهر ری ، در جنوب تهران دفن گردید .

سبك نثر جلال

سبك جلال و نثرش ، در واقع شناسنامه اوست . شناسنامه شخصیتی اش ، الحق آن طرز فکر و آن شخصیت چنین نثری را می طلبد و بالعکس نثرش دو مشخصه دارد یکی عصبی بودن و پر خاشگرانه بودنش که برخاسته از شخصیت و خلق و خوی جلال است و مختص اوست .

دوم موجز بودن ، مقطع بودن و کوتاه بودنش که وجهی هنری و ادبی است ریشه در نثر ناصر خسرو و سعدی دارد یا حاج بابای اصفهانی یا بقول خود جلال کارهای یك نویسنده فرانسوی به نام فردیناند سیلین دارد و نثری است که بیشتر به درد وصف کردن می خورد ، و به همین دلیل در مقاله نویسی تحقیقی کمتر به کار می‌آید ، مگر آنجا که مقاله لحنی خشن و پرخاشگرانه و خطابی داشته باشد، که دیگر تحقیقی نیست(۱) مقایسه کنید نثر « خدمت و خیانت » را که مثلا یك متن تحقیقی است یا نثر «غربزدگی» که نوعی خطابه را هم یدك می‌کشد

از اینها به کنار جلال روان می نویسد و راحت ، بی فشاری یا تعقیدی یاسکته ای گویی جلال همیشه یك نفر را پیش‌روی دیده ، یا خودش را در محضری و محفلی می بیند که با مخاطبی حرف می زند هیچوقت در پیله‌ای ماز و خیستی یا سادیستی و هیستریك عوالم روشنفکر که برای سایه شان می نویسند محبوس نبوده وسط معرکه است و دور و برش پر ادم این است که نثرش محاوره‌ای است و زبانش ، زبان مردم کوچه و بازار شخصیت‌های داستانهایش نیز همین مردمند و آدمهای دور و برش ، مصالح کارش را از همانها می‌گیرد . درباره نثر جلال کمتر نقدی نوشته شده

---

۱. ویژه نامه جلال، ص ۴۱—۴۰

اما تقلید ناشیانـه چرا . گفتیم یکی از عمده‌ترین مشخصات نثرش ، موجز بودن آن است ، کـه بـه تلگرافی تعبیـــر شده ، در این نـثر او از خواننده کمك می‌گیرد برای درك مطلب از این رو رابطه بیشتری برقرار می‌کند با خوانـــنده تعبیر تلگرافی گویاست . در یك تلگراف همه پیام بطوری کامل نوشته نمی شود . بلکـه بعهده گیرنـــده یا مخاطب است کـه از آن متن موجز و کوتاه یا از علائـم ، پیام را در یابد و بفهمد . ایـــن ویژگی نـثر جلال است کـه چون خواننده را می کشد به فکر کردن و کنجکاوی اش را تحریك می‌کـند ، جاذبه زیادی به کارهایش می دهد و کشش ایجاد می‌کـند . چرا کـه درك قسمتی از مطلب را بـه عهده خواننده می‌گذارد با سؤالها و علامت تعجبهـــا ، مرتب او را وادار می‌کـند به عکس‌العمل نشان دادن در حین خواندن . خواننده هنگام خوانـــدن کارهای جلال ، بیکار نیست خودش را هـــم وارد معرکـه می‌بیند و گاهی ، کـه اکثراً ، احساس می‌کـند خود او است کـه دارد سؤال می‌کـند . حرف می زند . جواب می دهد ، تعجب می‌کـند یا وصف می‌کـند . و اصلا خود اوست کـه دارد می نویسد راز پرجاذبه بودن این نثر همین جاست خصوصاً اگر این را بگذارید کـنار مشخصه دیگـــر نـثر جلال کـه از زبان مردم کوچه و بازار با همان اصطلاحات و عبارتهای شکسته را هم دارد و گاهی عین محاوره است عصبی بودن جلال

که در نثرش هم منعکس می شود گاهی چهره حق بجانبی به اوی دهد . و اینها بعلاوۀ ترفندهای ویژۀ خودش جلال را صاحب سبکی کرده است با هویت ، که امضای او را دارد سبکی پرجاذبه که هر پیامی را به آسانی می رساند و خواننده را اغلب متقاعد می‌کند . جلال، ضمناً و صاف کیری است وصف به کارگزارش می‌آید هرچه وصف قوی‌تر باشد و جامع‌ترگزارش ملموس‌تر است و هرچه تیز بین‌تر و جزئیات بیشتر را در وصف بدست دهد جذاب‌تر از اینجاست که عده‌ای او را گزارش‌نویس خوانده‌اند این حرف از این حیث درست است که جلال می خواست آنچه را می‌بیند به همه نشان دهد . عیناً و دقیقاً و بی دخالتی یا کم و کاستی این روش گاهی ارزش هنری کارهایش را تحت تأثیر قرار می دهد انعکاس وگذارش مستقیم آنچه رخ داده تکرار واقعیت است نه وجه هنری شده آن سیمین (همسر جلال) می‌گوید : یادم است به جلال گفتم نفرین زمین را دست کم دوبار دیگر بنویس و آنقدر مستقیم در شکم موضوع نرو یا اگر جلال از یك دید سیاسی محاط ، توام با عناصر داستانی و تخیلی بیشتر استفاده می‌کرد . ارزش هنری آثارش بیشتر می شد . اما جلال آدم سرراست و صریحی بود حرف و عملش یکی بود ، دستش را رو می کرد تا دشمن بداند با چه کسی طرف است ... (۱) بله این

۱. مصاحبه سیمین دانشور با کیهان فرهنگی شماره ۶ شهریور ۶۶

حرف درست است جلال آدم رك و صریحی بود و به این معنی «گزارش دهنده» بسیار صریح و تیزبینی بود چه زوایای تاریك و به چشم نیامدنی که جلال با چشمان تیز بینش به همگان نشان داده ، این است که اگر احساس می‌کرد ملاط هنری و تخیلی در کارهایش اصالت یابد . یعنی درگیر فرم و سبك هنری شدن ممکن است پیامش را نارسا کند. لذا آن صراحت را بر این تکنیك و فرم ترجیح می داد ، قضاوت خودش را ببینید : «معتقدم اگر تکنیك آگاه باشد . دیده ام یعنی در آثار خودم تجربه کردم ریدمون میشه » .

« از رنجی که می بریم » اینطوره تنها کتابی که من اجازه نمی دهم تجدید چاپ شه(۱) این صراحت جلال بعنوان یك نویسنده سیاسی و تاحد ممکن فرارکردنش از تکنیك و فرم آنهم در زمانه ای که سانسور سخت مسلط بوده در رعایت فرم و ترفندهای هنری بیش از همیشه ضروری بوده ، شجاعتی است که فقط از او برمی آمده و شگفتا که حتی از این مقدار تکنیك و فرم که صرفاً بنابه دلایل سیاسی ناگزیر بوده رعایت کند ، ناراضی است و آن را «حقه بازی» می داند گویی دلش می خواسته در نامگذاری قهرمانهای داستانهایش نیز صراحت به خرج دهد ، معلوم

۱. ویژ نامه اندیشه و هنر—٦٤

است که این روش و اینگونه صراحت ها از ارزش کارهای جلال گاهی می کاهد . نه اینکه کار هنری لزوماً کاری است که مشتی تمثیل و استفاده و تنقید را در خود داشته باشد، مشکل عمده جلال در این حوزه این بود که او نویسنده‌ای سیاسی بود و اعتقاد راسخ داشت به تعهد و التزام هنرمند و از «غیر سیاسی شدن» هنر سخت نگران بود . در همان ویژه نامه اندیشه و هنر، پاسخش به این سؤال که از آنها که بگذریم تا چه حد توی کارتون تمثیل دارید؟ این است که معلومه دارم . گاهی وقتی هم تفنن توی این زمینه کردم ولی تفنن آخرین حدش «نون و القلم» سیرم نمی کند من اهل صراحتم گاهی وقتا آدم پناه می بره به این ترو اطوار نویسندگی یعنی تکنیک و از این حقه بازیها بعضی وقتها آ گاهی هست ولی نه به قصد گول زدن کسی و به گول زدن خود توی « نون و والقلم » فرار کردم به همچه استعاره‌ای چون چاره نداشتم نمی تونستم حرفهام رو صریح بزنم ، (تمثیل) هست . گاهی وقتی هست . ولی من محققاً سمبولیست نیستم .

اما سبك تا جایی که به عالم ادبیات مربوط می شود ، پدیده ای است که برآمده از روندی تکاملی تابنده یا متحول شده در طول زمان و به صیقل قلم‌های این و آن جا افتاده مثل سبك مغلق نویسی که دیگر سر آمده یا سبك رشید الدین فضل الله در تاریخ بیهقی . یاسبك

سعدی که دیگر مرده ، بالعکس سبک روان نویسی اوان مشروطه که نثر بی پدر و مادر و بی‌هویت روزنامه نویسی و رادیو و تلویزیون را زاییده ، زنده است و مورد استفاده همگان مختص دمحدا و رشید یاسمی و سعید نفیسی که نبوده تا کس دیگری حق نداشته باشد در آن سبک بنویسد آنها پایه‌گذار آنند ، نه اینکه این سبک ملک طلق آنها باشد و دیگران بروند و برای خودشان فکر بکنند . سبك یعنی مجموعه عناصری که نوشته ای را از دیگری مشخص می‌کند و جدا می سازد . هرکس بتواند این عناصر را بشناسد و بدرستی بکار گیرد ، در حوزه آن سبك قلم می زند . قوت وضعف نوشته اش بری گردد به تسلط و شناخت کامل یا ناقصی که از آن عناصر دارد نکته مهم این است که هر حرف وهر سخنی سبك خودش را می طلبد و همانکه گفته اند محتوی ، فرم را معلوم می کند فلسفه را نمی شود به سبك محاوره ای و زبان شکسته نوشت همانطور که داستان را نمی شود به سبك نوشته‌های فلسفی نوشت در عالم شعر هم همینطور است از سبك عراقی و خراسانی و هندی تا شعر نو . سبك خراسانی برای مفاهیم سنگین و آموزش خیر و شر روزگار سپنجی و تعالیم اخلاقی، بهترین است در این سبك حتی تشبیه یاتغزل گرایی نیز حال و هوای خودش را دارد شعرنو هم به اعتبار شکستن افاعیل و عروضی یك سبك است منتهی که برای

بیان مفاهیم نو کار برد دارد .

در نثر جلال موجز بودنش یك وصف ادبی است در این مشخصه است که خصلت و صاف‌بودن خود را دارد و تقلیدکردنی است اما در عصبی‌بودن و شلاق‌وار بودنش ، جلال را پشت سر خود دارد که مختص خود اوست . بیگمان جلال در نثر پایه گذار یا توسعه دهنده سبکی ادبی است سبکی که علیرغم اینکه ساده به نظر می رسد ، اما مشکل و ظریف است ، و مادام که ظرافت های آن بخوبی درك نشود و رعایت نشود ، هرگونه قلم زدنی در آن سبك نوعی تقلید لوس و بیمزه است . کاری که خیلی ها ، بالاخص در سر مقاله بعضی مطبوعات ادبی سالهای ٤٥ به بعد کردند و هیچ استقبالی هم از آن نشد .

تکه هایی از کلام را حذف می‌کند. ، خودش می‌گوید رابطه ها را و فعل‌ها را گاهی جمله را نیمه کاره رها می‌کند و گاهی نیمه کاره می آغازد گاهی اصلا با که موصول جمله اش شروع شده ، و شیرینکاری‌هایی که مخصوص خود اوست . نثر جلال به خود او بستگی دارد . این اوست که فکر می‌کند و می‌گوید و می‌بیند و وصف می‌کند . اما همیشه توصیف می‌کند و بندرت بیان بسیاری از چیزها را اگر او نگوید وجود ندارد .

مساله ای صراحت و پاکی زبان نثرش هم مطرح

است صریح است و پاك و شجاع و بیباك و صادق اگر یگانه‌ی زمان نباشد بهرحال ماندنی است

ادبیات روزگار ما بایك جهش از دوره هدایت به دوره آل احمد جهید. ادبیات سر خورده غمگین و رسکپریده بوف کوری ناگهان جای خود را به ادبیاتی ستیزنده و شتابنده و جهنده و پرغوغا داد. آل احمد بحث کهن و لوس «هنر برای هنر» یا «هنر برای اجتماع» را رها کرد و مفهوم (مسئولیت نویسنده) را از سارتر الهام گرفت. نظریه‌ای که مسئولیت یا تعهد را جزء ذاتی کار نویسنده می داند نه چیزی افزوده بر آن آل احمد با پیش کشیدن این نظر درباره ادبیات حرکت و نکاتی تازه را سبب شد و خودش همیشه پرچمدار این حرکت ماند. بیشك دهه‌ی چهل را باید دهه‌ی آل احمد در ادبیات روزگار ما دانست او سنگین ترین و موثرترین وزنه‌ی قلم در این دوره بود و کمابیش همه نسل جوانتر را به درجات و شکلهای مختلف زیر نفوذ خود داشت.

بویژه زیر نفوذ نثر خود.

نثر او بزرگترین جنبه‌ی آفرینندگی او بود و همچنین بهترین سلاح او این نثر بازتابی مستقیم از خصوصیات او بود. برنده، کوتاه گاه عصبی و برآشفته، گاه بازیگوش و طناز، هر کلمه را همچون سنگی از فلاخن قلم پرتاب می‌کرد و چه سرها که به این سنگ پرانی شکست.

نثر آل احمد هرچند در دست او بهترین سلاح کارش بود و خود او این تیر و کمان را ساخته و پرداخته بود . اما در دست مقلدانش لوس و بی روح می شد ، زیرا این نثر و این شیوه نوشتن تنها یك شیوه و سك نمود یك شخص بود ، جلال آل احمد بود .

آل احمد چکیده ای از تجربه های تلخ یك نسل بود و آمیزه ای تضادهای زمانه . . .

او از نسل جن زده هایی بود که وصفشان را باید از زبان داستایوسکی شنید اما می خواست جن زده یا غربزده باقی نماند . شور بی پایان درونش می خواست او را از جن زده‌های حیران جدا کند و همیشه در جستجوی راه بود . در جستجوی صراطی مستقیم ، از پا نمی نشست . آماده‌ی پوست انداختن بود از خشکیدن و پوسیدگی وحشت داشت . اما ناشکیباتر از آن بود که با حوصله خطی را دنبال کند . به هر فکری که می رسید می خواست از میانه‌ی راه میانبری به عمل بزند .

جلوه هایی گوناگون و گاه ناهمساز داشت . گاه خشن و پرخاشگر و عصبی غرنده و توفنده چون باد صرصر و آتشفشان گاه ملایم و با طراوت و خوش محضر گاه مشغول بازیچه‌ها و خوشیهای زندگی هر روزه ، گاه گریزنده از هر چه متعارف ، پیش پا افتاده وهر روزه .

مردی در نوسان میان امیدی مبهم و نومیدی تلخ .

درمیان ایمان وشك ، گاه پای بند عقاید و آراء امروز ، گاه در گریز از آن برای درآویختن به «حبل‌الله» و در این اواخر مجاهدی دم از حق زن یا «انا الحق» زن، می خواست مرغ حق باشد .

دکتر ریحانه خاتون

مزایای قصاید فارسی

قصیده نگاری در زبان و ادب فارسی دارای اهمیت فوق العاده می باشد و آنهایی که شعر فارسی را مـورد مطالعهٔ عمیقی قرار نمی دهند ، در بارهٔ صنف قصیده نگاری دچار اشتباه می شوند در اصل قصیده فقط مشتمل برمدح ممدوح نیست بلکه پیش‌آمدهای گوناگون در آنها بیان می شوند . اغلب شعرای فارسی قصایدی سروده اند . قصیده تاحدی حربه‌ای برای بدست‌آوری منظـور شاعـر میبوده است . شعرای فارسی وقایع گوناگونی را در قصاید خود می‌آوردند و اصناف دیگر شعر فارسی فاقد این مزیت میباشد، بنابراین قصایـد فارسی بیشتر از اصناف دیگـر حامـل خصوصیات مختلف و باعث علاقمندی حتی عمـوم مردم می باشد . شعرا در قصیده‌ها موضوع‌های اخلاقی و مسایل سیاسی و شخصی را بنحوی بیـان کرده اند که تـوجه خواننده را جلب می‌کنند و دارای تاثیر ویژه‌ای می باشند. غالباً قصیده ای نیست که درآن بـه امـور اخلاقی ، اجتماعی ، ملی اشاره نشده باشـد . شاعـرانی هستند که قصاید را تنها برای اظهار نظر های خود شان راجع بـه

اخلاق و مسایل اجتماعی و ملی سروده اند .

بهرحال این موضوع حقیقی مقالة مختصری من نیست بلکه هدف این است که در تایید و تصدیق عقیدة خود مثال‌های چند در خدمت خوانندة این مقاله مطرح کنم تا واضح شود که شعرای فارسی مسایل اخلاقی و اجتماعی را در قصاید خود آورده اند . در این ضمن ناصر خسرو . سنائی ، جمال الدین اصفهانی . کمال اسماعیل ، انوری ، خاقانی ، مسعود سعد سلمان ، سوزنی‌سمرقندی وغیرها مخصوصاً قابل ذکر هستند . ابیاتی چند از قصیدة ناصر خسرو به عنوان « یصفِ لیلة ظلماً و یعظ الخواص من الدنیا » بقرار زیر است که در آن شاعر ما مسایل اخلاقی را بیان کرده است و ادعا نموده که او در آن حکمت‌ها سروده که هر لفظ آن دیناریست وهر معنی خرمایی :

شبی تاری ، چوبی ساحل دمان برقیر در یایی
فلك چون پر ز نسرین برگ فیل اندوده صحرایی
نشیب و دوده بالا همه خاموش و بی جنبش
چو قدی هریکی مدهوش و درمانده بسودایی
زمانه رخ بقطران شسته ، و ز رفتن برآسوده
که گفتی نافریدستش ، خدای فرد فردایی
سپاس آن بی همال و یار و با قدرت توانا را
کزو یابد توانایی ، بهسر عالم توانائی

یکی دیبا طرازیدم نگاریده به حکمت ها
کی مرگز نامد و ناید چنین از روم دیبایی
درختی ساختم مانند طوبی حرم و زیبا
کی هر لفظیش دیناریست وهر معنیش خرمایی (۱)

سنائی ممتاز ترین شاعری است که موضوعات اخلاقی را در قصیده‌های خود بیشتر از همه بیان کرده است . حقیقت این است که قصاید سنائی متقاضی مقالۀ مفصلی است اما این جا فقط ابیاتی چند از قصیده های او بطور نمونه نقل می شود :

طلب ای عاشقان خوش رفتار
طرب ای نیکوان شیرین کار
تا کی از خانه هین ره صحرا
تا کی از کعبه هین در خمار
این سپس دست ما و دامن دوست
این سپس گوش ما و حلقه یار
در جهان شاهدی و من شا کن
در قدح جرعه و ما هشیار(۲)

این قصیدۀ غزا در عرصۀ سرخس و در آن زمین مقدسه گفته شد :

مکن در جسم و جان منزل که این دو نسب و آن والا
قدم زین هردو بیرون نه نه این جا باش و نه آنجا

نبود از خواری آدم بهر چه از راه باز افتی چه کفران راه و چه ایمان
بهر چه از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا
گواه رهرو آن باشد که سردش یابی از دوزخ
نشان عاشقان باشد که خوش کش بینی از دریا
سخن کز روی دین باشد چه سریانی چه عبرانی
مکان کز بهرحق باشد چه جابلسا چه جابلقا
شهادت گوی آن باشد که هم ز اول در آشامد
همه در پای هستی را بدان حرف نهنگ آسا (۳)

این قصیدهٔ غرا در خاك نیشاپور سروده شده است :

دلا تا کی درین منزل فریب این و آن بینی
یکی زین جاه ظلمانی برون شو تاجهان بینی
جهان کاندرو هردل که یابی بادشا یابی
جهانی کاندرو هرجان که بینی شادمان بینی
نه بر اوج هوای او عقاب دل شکر یابی
نه اندر قعر بحراو نهنگ جان ستان بینی
اگر در باغ عشق آیی همه فراش دل یابی
دگر در راه دین تازی همه نقاش جان بینی (٤)

جایی دیگر می گوید :

ای سنائی بی کله شو گرت باید سروری
ز آنک نزد بخردان تا باکلاهی بی سری
در میان گرد نان آیی کلاه از سربنه
تا از این میدان مردان بو که سر بیرون بری

ورنه در ره سرفرازانند کز تیغ اجل
هم کلاه از سرت به ربانید هم ابر سری
عالمی پر اشکر دیو است و سلطان تو دین
ز آن سلطان باش و مندیش از بروت لشکری
اندرین ره صد هزار ابلیس آدم روی هست
تاهر آدم روی را زینهار ز آدم شمری
غول را از خضر نشناسی همی درتیه جهل
زان همی از رهبران جویی همیشه رهبری
برتر آی از طبع و نفس و عقل ابراهیم وار
تا بدانی نقشهای ایزدی از آزری (٥)

تباهی و بربادی خراسان که بدست غزها برپا شده بود ، انوری آن همه واقعه درد انگیز را دریك قصیده به عنوان «از زبان اهل خراسان به خاقان سمرقند رکن الدین قلج طمغاج خان پسر خواندهٔ سلطان سنجر» بیان کرده است:

بسمرقند اگر بگذری ای باد سحر
نامهٔ اهل خراسان ببر خاقان بر
نامه ای مطلع آن رنج تن وآفت جان
نامه‌ای مقطع آن درد دل و سوز جگر
نامه ای بر رقمش آن عزیزان پیدا
نامه ای در شکمش خون شهیدان مضمر
نقش تحریرش از سینهٔ مظلومان خشك
سطر عنوانش از دیدهٔ محرومان تر

قصهٔ اهل خراسان بشنو از سر لطف
چون شنیدی ز سر رحم بایشان بنگر
این دل افگار جگر سوختگان می‌گویند
کای دل و دولت و دین را بتو شادی وظفر
خبرت هست که از هر چه درو چیزی بود
در همه ایران امروز نماندست اثر
خبرت هست کزین زیر و ز بر شوم غزان
نیست یك پی زخراسان که نشد زیر و زبر
بر بزرگان زمانه شده خردان سالار
بر کریمان جهان گشت لئیمان مهتر
وقت آنست که یابند ز رحمت پاداش
گاه آنست که گیرند زتیغت کیفر
زن و فرزند وزرجمله بیك حمله چوپار
بردی امسال روان شان بدگر حمله ببر
آخر ایران که ازو بودی فردوس برشك
وقف خواهد شد تاحشر برین شوم حشر
سوی آن حضرت کز عدل تو گشت ست چوخلد
خویشتن زینجا کز ظلم غزان شد چو سقر
هرکه پائی و خری داشت بحیلت افکند
چکند آنکه نه پایست مراو را و نه خر
رحم کن رحم برآن قوم که نبود شب و روز
در مصیبت شان جز نوحه گری کار دگر

رحم کن رحم برآن قوم که جویند جوین
از پس آنکه نخوردندی از ناز شکر
رحم کن رحم بر آنها که نیابند نمد
از پس آنکه ز اطلس‌شان بودی بستر
رحم کن رحم برآن قوم که رسوا گشتند
از پس آنکه به مستوری بودند سمر
زوشنو حال خراسان و غزان ای شه شرق
که مر او را همه حالست چو الحمد از بر
تا کشد رایت چوتیر تو در آن قوم کمان
خویشتن پیش چنین حادثه ای کرد سپر
آنچه او گوید محض شفقت باشد از آنک
بسطت ملك تو می خواهد نه جاه و خطر
خسروا در همه انواع هنر دستت هست
خاصه در شیوهٔ نظم خوش و اشعار غرر
گر مکرر بود ایطاء در این قافیتم
چون ضروری مست شهابردهٔ این نظم مدر
هم برآن گونه که استاد سخن عمعق گفت
خاك خون آلود ای باد باصفاهان بر
بی گمان خلق جگر سوخته را در یابد
چون ز درد دلشان یابد از این گونه خبر(۶)

آن قصیدهٔ درد ناك و وحشتناك که خاقانی برمداین نوشته هیچ احتیاج معرفی ندارد . می‌گوید :

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آیینهٔ عبرت دان
یك ره زلب دجله منزل بـه مدائن کن
وز دیده دوم دجله برخاك مدائن ران
خود دجله چنان گرید صد دجلهٔ خون گویی
کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان
بینی کـه لب دجله چون کـف دهن آرد
گویی ز تف آهش لب آبلـه زد چندان
از آتش حسرت بین بریان جگر دجلـه
خود آب شنیدستی کاتش کـندش بریان
بر دجله گری نو نو وز دیده زکاتش ده
گرچه لب دریا هست از دجله زکاة استان
گر دجله در آموزد باد لب و سوز دل
نیمی شود افسرده نیمی شود آتشدان (۷)

حبسیات خاقانی مثل حبسیات مسعود سعد سلمان بسیار قابل توجه هستند . ابیاتی چند « در واقعهٔ حبس و عزلت و مباهات » در ذیل نقل می شود :

صبحدم چون کـله بندد آه دود آسای من
چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من
مجلس غم ساخته است و من چو بید سوخته
تا بمن راوق کـند مژگان می پالای من

رنگ و بازیچه است کار گنبد نارنج رنگ
چند کوشم کز برونم نگذرد صفرای من
تیر باران سحر دارم سپر چون نفکند
این کهن گرگ خشن بارانی از غوغای من
روی خاك آلود من چون کاه بر دیوار حبس
از رخم کهگل کند اشك زمین اندای من(۸)

مرثیهٔ سعدی که بر سقوط بغداد نوشته شده بود، پر اثر و درد انگیز است و از جذبات و احساسات سعدی در این مرثیه معلوم می شود که او از انحطاط دودمان عباسیه بسیار غمگین بود و حقیقتاً این انحطاط را تنزل فرهنگ اسلامی می دانست و درین قصاید موضوع حکمت و فلسفه بسیار مطرح شده اند. او می‌گوید :

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین
بر زمین ملك مستعصم امیر المومنین
ای محمد گر قیامت سر برون آری زخاك
سر برآور وین قیامت در میان خلق بین
نازنینان حرم را خون خلق بی دریغ
زآستان بگذشت وما را خون چشم آستین
زینهار از دور گیتی و انقلاب روزگار
در خیال کس نیامد کانچنان گردد چنین
دجله خونابست ازین پس گر نهد سر در نشیب
خاك نخلستان بطحا را کند در خون عجین

نوحه لایق نیست برخاك شهیدان زانکه هست
کمترین دولت ایشـــان را بهشت برترین
باش تا فردا کـه بینی روز داد و رستخیز
وزلحد با زخم خون آلوده برخیزد دفین
لاجرم در بر و بحـــرش داعیان دولتنـــد
کای هزاران آفرین برجانت از جان آفرین
روز کارت با سعادت باد و سعدت پایدار
رایتت منصور و بختت یار و اقبالت معین (۹)

در شعرای زمان تیموریان هندی بالخصوص در قصیده های عرفی همیـــن عنصر دیده می شود . ابیاتی چند از دو قصیده این جا نقل می شود :

جهان بگردم و دردا به هیچ شهر و دیار
نیافتـم کـه فروشنـــد بخت در بازار

قصیدهٔ عرفی که در زیر نقل می شود، در مدح خان خانان است و مملو از موضوع حکمت و عرفان و فلسفـــه است و در جـــواب آن قصیدهٔ حکیم سنائی است کـه هم پر از حکمت است :

ز خود گردیده بربندی چگویم کان جان بینی
همان کز اشتیاق دیدنش زادی همان بینی
کسی کز ملك معنی در رسد خود را به وی بنمای
کـه گر مس وانمایی کیمیا را ار مغان بینی

زر ناقص عبارت پیش از آن برکیمیایی زن
که هم زر هم محك را شرمسار از امتحان بینی
تو سلطان غیوری در کمند نفس بدگوهر
بکش زان پیشتر حود را جور از آسمان بینی

قصیدهٔ طولانی جمال الدین اصفهانی مشتمل بر هشتاد و سه بیت، مظهر احوال سیاسی و احتماعی اصفهان آن زمان است. این قصیده وقتی نوشته شده که سلجوقی ها بر اصفهان حکومت می‌کردند اما بربنای بعضی از وجوهات مردم جفا کار و سخت دل وبی رحم بر مسلمانان بنای ظلم و استبداد نهاده بودند. در راحة الصدور آمده است:

« وهر بزرگی از علما به تربیت سلطانی سلجوقی منظور جهانیان شد، چنانك خواجه امام فخرالدین کوفی و خواجه امام برهان و ابوالفضل کرمانی و خواجه امام حسام بخاری و محمد منصور سرخسی و ناطقی و ناصحی و مسعودی، و ببرکات قلم فتوی و قدم تقوی ایشان و نگاهداشت رعیت بر راه شریعت مملکت سلاطین آل سلجوق مستقیم شد، و چون پادشاه و زیردست و امیرو وزیر و جمله لشکر در املاك واقطاعات بوجه شرع و مقتضای فتوی ایمهٔ دین تصرف می‌کردند، بلاد معمور و ولایات مسکون ماند که هرکه با علما مصاحبت کند وقار یابد و هرکه باسفها مجالست دارد، حقیر شود، و در هر ولایتی امرا به عدل و سیاست پادشاهی مشغول بودند و آنچ مواجب دیوان ایشان بود به

مسامحت و مسامحت از رعیت حاصل می‌کردند ، هم رعیت
مرفه می بودند و هم امرا می‌آسودند ، لشکری مسلمان
می‌مرد و عوان و غماز و بددین در آن دولت برهیچ کار
نبودند ، و آنچ از شهری درین وقت بجور و ظلم حاصل
می‌کنند در آن روزگار از اقلیمی برنخاستی ، لشکر آن وقت
آراسته تر و پادشاهان آسوده و باخواسته‌تر بودند .

و خرابی جهان از آن خاست که عوانان و غمازان
و بددینان و ظالم زبان در ایمه دین دراز کردند و ایشانرا
متهم کردند و تعصب و حسد در میان ایمه ظاهر شد و عونان
بددین از قم و کاشان و آبه و طبرش وری و فراهان و نواحی
قزوین و ابهر و زنگان جمله رافضی یا اشعری در لشکر
سلطان افتادند و فرا امرا سلاطین نمودند که ما از بهرشما
توفیر می آوریم ، ظلم را نام توفیر برنهادند و خون ومال
مسلمانان را بناواجب ریختن و ستدن منفعت خواندند و بدین
[بهانه] ملك بادست گرفتند و قلم ظلم در مساجد و
مدارس کشیدند و آب علما ببردند .

و سرهنگان نا مسلمانان که بفتوای قرآن خون
ایشان مباحست برسر مسلمانان داشتند تا بی رحم بزخم چوب
از مسلمانان زری ستدند ، و بهانها و مصادرات و تقریر
فاش شد و در هر شهری بهانه گیری بود که مسلمانان را
رنج می نمود ، و خون و مال مسلمانان می برد که این
منفعت دیوان ست و خرابات و خمرخانها را بنا کردند

بفاش لواطه و زنا و مناهی شرع را تمکین دادند ، وبر هـــر
چیزی ضمانی نهادند و قرار مالی بدادند کـه ایـــن توفیـر
پادشاهست ، و آب علما ببردند. مثل : هرکـه از لباس تقوی
برهنه شود هیچ از دنیا نپوشد، هر سرهنگی ده جا قواده خانه
نهاده است ، آن خورند کـه در شرع حرام و آن کـنند
کـه بیرون از دین اسلام بود ، پلید زبان باشند ، بهرسخنی
دشنامی بدهند ، اول سخن دشنام و دوم چماق و سوم زرنده
هرسه بنا واجب ، و خدای عزوجل در قرآن مجید می‌فرماید:
گـفت جزای ایشان کـه با خدای تعالی حرب کـنند یعنی
فرمان خدا و رسول بگذارند و بجا نیارند و خلافش کـنند
وسعی فساد زمین کـنند آنست کـشان بکـشند یا بیاویزند یا
دست و پاهاشان مخالف ببرند یا از جهان و میان مسلمانانشان
بدرکـنند ، و کـدام فساد ازیـــن بـــدترست کـه دبیری
رافضی یا اشعری که چندانـك باشند کـدام دبیران بد دیـن
ازین دو مذهب باشند قلم در املاك مسلمانان کـشند و
می‌نویسند بناواجب کـه صد دینار از دیه فـلان و پنجاه دینار
قصابان و صد بقالان و پانصد بزازان و چندیـــن فـلان و
چندین فـلان بدهد ، و این خطها دبیران بدست سرهنـگان
می دهند که بزخم چوب بستان ، و فرع دبیران و پامرد
سرهنـگان برسر کـه تحصیل این ناواجب می‌کـنند ، و نزد
عقلا ایشان کـه در شهرها بناواجب مال مسلمانان می ستانند
و دزدان کـه ره زنند هـــردو یکسان باشند ، خون هردو

مباح بود ، و هرگز هیچ پادشاه عادل بدین رضا نداد و این
در برنگشاد که نه اگر این نستانند لشکر را نان نبود ،
کچون عدل و عمارت جهان و قهرقمع بددینان و مفسدان
کنند از مال بی وارث و املاک مهمله که در خور
اقطاع بود و زجر عاصیان و عمارت املاک موروث هزار
چندان حاصل کنند ، و خراج املاك و مالهای بیت المال
در شریعت همه بر لشکر اسلام حلال ترست از شیر مادر ،
و غزو کفار هم سبب غنیمت دنیاست و هم و سیلت ثواب
آخرت ، و جزیه الیهود و سرگزیت بددینان بر پادشاهان از
گوشت قربان مباح تراست که اگر دبیران بددین بگذاشتندی
پادشاهان همه آن خوردندی ، کحالی چون ولایتی بامیری
دهند وزیری نا کس دبیرگان خس را بخواند وحال ولایت باز
خواهد ، ایشان هیچ قانون خراج و جزیة الیهود و ارتفاع اقطاعات
پیش نیارند، آن کتب که ار زند و اوستا و کتب دهریان پلید
ترست پیش آرند که فلان ظالم چندین دستارچه و نزوله و
شراب بهاو مال السلاح و نعل بهابستد تفصیل کنند و بستانند، و
این ترك را چنان نماید که این حقی واجب ست ، و
علما را چندان افتاد ازین بنیاد که هیچ را زبان گفتار نماند،
و چون علما را حرمت نماند کس بعلم خواندن رغبت نمی
نماید ، و در شهورسنة ثمان و تسعین و خمسمایه در جملة
عراق کتب علمی و اخبار و قرآن بترازو میکشیدند ویك
من بینم دانگ می فروختند ، و قلم ظلم و مصادرات بر علما

و مساحدو مدارس نهادند و همچون از جهـودان سرگزیت ستانند در مدارس از علما زری خواستند . لاجـرم ملـك سرنـگون شد (١٠) »

در راحـة الصدور فقـط چهل وسـه ابیات از « قصیدهٔ جمال‌الدین اصفهانی که در وصف جهان و اهل این روزگار مشتمل برهشتاد وسی بیت است نقل شده اند . ابیاتی منتخب از همان قصیده درج ذیل است :

الحذار ای غافلان زین وحشت آباد الحذار
الفرار ای عاقلان زین دیو مـردم الفرار
ای عجب دلتان بنگرفت و نشد جانتان ملول
زین هواهای عفن وین آبهـای ناگوار
عرصـهٔ نا دلـکشا و بقعـهٔ ما دلپذیـر
قرصهٔ نا سودمنـد و شربتی نا ساز کـار
مرگ در وی حاکم و آفات در وی پادشا
ظلم در وی قهرمان و فتـنه در وی پیشکار
وجه محفوری تـو بر بوریای مسجدست
وز مسلمانـی خویش آنکـه نکردی شرمسار
ای خدا پیوسته دار امداد لطفت وز کرم
تازه دار ارواح ما را همچوگـل در نوبهار(١١)

این جا کـلماتی چند از راحت الصدور برای نمونـه بخدمت خواننده تقدیم می شود کـه ترجمان همـان وضعی هستند که در این ابیات بالا منعکس شده است .

« صد هزار رحمت برزبانی باد چنین سخن داند گفت و خاطری که چنین در داند سفت ، و او خود در ایام دولت ایلد کزیان چه اگر سر برداشتی و بدیدی که هیچ مسجدی در عراق بوریا نمانده است که ظالمان به محفوری بدهند و پنبه نیست که بیوه زنان بریسمان کنند تا از آن اطلس خرند ، و خلاف در مردم ست که از جور و ظلم آواره شدند و از قحط بمردند ، و اغراض نفسانی بر مردم چنان استیلا آورد که دمار از همه بر آورد ، و نه که ظالم نمی میرد یا خانهای ایشان خراب نمی شود یا معمورست که هیچ خانهٔ سالی نمی ماند وظالمی مالی نمی دارد(۲۲) »

عمید لویکی شاعری هند از قرن هفتم هجری است . در دیوان او قصاید جسیه است که احساسات اورا ترجمانی می‌کنند . قصیده ای که ردیفش « بند » است ، این طور است :

ای از بنفشه بر سمنت صد هزار بند
وز لعل تست برگهر آبدار بند

زلف زره گریست که هردم در آورد
بر سوسنت زسلسلهٔ مشکبار بند

در عهد تو سزد که نبیند کسی به عمر
جز ساق سرو و پنجهٔ دست چنار بند

بندیست عقدهٔ ذنب و راس در فلک
هین و اگشای از فلک بیقرار بند

تا مهرو ماه کم شود از زحمت کسوف
در عقدهٔ ذنب چو من اضطرار بند
فرموده ای که بند نهنذا اهل فضل را
هی هی براهل فضل منه زینهار بند
بودم فکار سینه زجور و جفای چرخ
ساقم چو سینه می‌کند اکنون فکار بند
جایی که مهرگنج بهمت گشاده بود
آنجا یقین بدان که نیاید بکار بند
صد راه بسته باد در بحث بر عدو
ور تیغ توگشاده هردو حصار بند (۱۳)

و از قصیدهٔ دیگری است :

منکه چون سیمرغ در یك گوشه مسکن کرده ام
ماورای مرکز خاکی نشیمن کرده ام
ننگ هر مرغی درین بوم از چه معنی می‌کشم
رفته ام عنقاصفت در کوه مسکن کرده ام
این نه بی آهنگر آوردم نوید بخت بد
گفتمش به گردن از خونی بگردن کرده ام
مسند خورشید نورین تخت می زیبد مرا
حال را من تکیه برکرسی آهن کرده ام
در گریبان سرفرو برد اژدهای هفت سر
تا من مار دوسر در زیر دامن کرده ام

چون بنفشه سربه پیش افکنده از قحط کرام
همچو سوسن ده زبان از مدحت الکن کرده ام
کیفراب می برم کز گفتن مدح دروغ
هر گدایی راشه و اشهب زلادن کرده ام
دوستی باحرص کردم چون عمید از آزخون
زان قناعت را بروی خویش دشمن کرده ام
یارب از نخل کرم برگ و نوای من بده
مرغ جان را چون به توحیدت توازن کرده ام
خلعت امنم کرامت کن که مارا درگهت
مامن اصلی است اینک قصد مامن کرده ام
دور دار از ظلمت شرك و نفاق و حسدوکین
باطنی کز نور اخلاصت مزین کرده ام
آفتاب معرفت در سینه ام تا بنده دار
چون گهرهای یقین را سینه معدن کرده ام

پا ورقی ها

۱. مونس الاحرار جاجری (۷٤۱ه ق) با مقدمهٔ قزوینی ،
با هتمام میرصالح طبیبی ، چاپ بهن ماه ۱۳۳۷ ص۲۳
۲. دیوان سنائی ص ۲۹۲ .
۳. دیوان سنائی ص ۲۹۷ .
٤. ایضاً ص ۲۹۹ .

۵. مکاتیب سنائی ، دانشگاه علی گـره ، هندوستان پرسنگ ورکس ، رامپور ۱۹۶۲ ص ۳۰۱–۳۰۲

۶ دیوان انوری . به اهتمام محمد تقی ، مدرس رضوی ، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶٤ ، ص ۲۰۱

۷. قصاید خاقانی ، به کوشش ضیاء الدین سجادی، انتشارات زوار . انتشارات ۱۳۶۸ ، چاپ گلشن ص ۳۵۸

۸. ایضاً ص ۳۲۰–۳۲۱

۹. کلیات سعدی ، به اهتمام علی فروغی ، انتشارات امیرکبیر، تهران ، ۱۳۶۵، ص ۷٦٤

۱۰ راحة الصدور راوندی ، بسعی محمد اقبال ، توسط مجتبی مینوی ، دی ماه ۱۳۳۳ ، کتابفروشی امیرکبیر ، تهران ، ص ۳۰–۳۳

۱۱. ایضاً ص ۳۷ ، یعنی آل شمس الدین ایلدکز که هم اتا بك سلطان ارسلان سلجوقی بود و هم والی آذربایجان،

۱۲. ایلد کزیان از سنه ۵۳۱ تا ٦۲۲ هجری در آذربایجان ، حکومت داشتند .

۱۳. ص ۳۷

دکتر نرگس جهان

قطعات دیوان وسط‌الحیات

وسط‌الحیات دومین دیوان امیرحسرو و بقول خود او دارای ابیاتی است که بین سن بیست تا بیست‌وچهار سالگی جمع آوری گردید . ولی فضل‌احمدحافظ مصحح دیوان وسط‌الحیات در مقدمه می نویسد که این دیوان دارای اشعار امیرخسرو از سن بیست تا سی و چهار سالگی است . بنابرین این درست نیست . چنانکه امیرخسرو می‌گوید : «خلاصه این بربسط را کشاده تری برلبت کنم و این است آیتی که به اشارت احیا احیاهم الله سوادات است که از بیست تا غایت بست و چهار سال در آتش رنج مانده و قلم آسودهٔ آن آسوده را ربط دادم و از آن اشتات مجموعی ساختم» (۱) امیرخسرو اضافه می‌کند که چون این سخن را در جوانی یعنی در وسط زندگانی سروده بنابرین این مجموعه را وسط‌الحیات نامیده است :

« چون این همه زبدهٔ لطائف حیات بود بر مثال سواد جوانی و وسط زندگانی به نهجی کامرانی نام این فرخ نامه فرخ

---

۱. دیباچهٔ دیوان وسط‌الحیات ص ۱۲

صفات وسطالحیات کرده شد تا خوانندگانش بدین نام خوانند نظم .

چون میان زندگانی همه این سخن که راندم
خوش و خرم ست ازانش وسطالحیات خواندم (۱)

به عقیدهٔ امیرخسرو در لابلای هربیت گنج پنهان و در هر مصرع بحر بی‌کنار پیدا است :

« هربیتی که از و بکاوند در زیر آن گنج پنهان شده پیدا شود وهر مصراعی که از و نکشایند درون آن بحر ناپیدا گردد. بیت

پیداست زهر قطرهٔ کلکم پیداست
هرچند که دریای سخن نا پیداست . (۲)

امیرخسرو می‌گوید که این دیوان را برای معشرالدین غریفی مفتی زمان و عالم یکتا و یگانه سرود و تا اندازه‌ای از معشرالدین غریفی مدح و توصیف کرد که کامش از چاشنی آن شیرین شد :

در آن هنگام مولانا مفتی‌الانام مقتدالایام صدر الشریعته معشرالدین غریفی در مسند حیات بود و او باکمال علم و جمال فضل در چهارگانی خیال یگانه و دران طرز در زمان و مکان مستثنی روز بروز بطریق استفادت به سابقه آن سبقت جستم تابدین سبقی از فواید ایشان بدست آرم

۱. ایضاً ص ۱۲ ۲. ایضاً ص ۱۲

و این رباعی که بیت القصیده است نوگفته بودم بیت .

در خنده چوچشم مست تو نازکند
از روی توگل ریختن آغاز کند

حالی برطبق والش عرض کردم در مذاقش به غایت نمود و در تحسین بزبان شیرین شکرریز گرد آن چاشنی بحلاوت تمام در کام جان من ریخت. (۱)

امیرخسرو ادعا می‌کند که بعد ازین مردم دیوانش را پسندیدند حاسدان حسد بردند اما همین دیوان وسیلهٔ شهرت او گردید :

« هرخلق که بعد ازین ست حاصل سواد کاتب می زاد-قرة العین مبصران می‌گشت و در افواه اهل مقال کامیاب می شد و اهل طرب چنگ در آن زدند و پیران چنگ پشت حال می‌آوردند الغرض در بساط گاه من صنف فقد استهدف خود را برجای نهاده بودم و از اصحاب کلك هر تیز فنی که می خواست برمن زخم آرد چون در آماج‌گاه کاغذ من می رسید خطا می کرد و روي بخاك می نهاد و لکد می خورد گنبدکنان می جست» (۲)

بقرار خسرو چون این سخن در نشاط جوانی گفته و در زمانی سروده که ذهن او به پختگی رسیده بود یك نوع پختگی در ابیات رسیده است و وضوح بیشتر برمان و

---

۱. ایضاً ص ٤
۲. ایضاً ص ٥–٤

دلیل می آرد که اگر طفلی بعد از هشت ماه زاده می شود زنده نمی ماند :

« دانستگان دانند که در زمانهٔ نادانی از آغاز جوانی کودکان خوش طبع را سودای اشعار بسیار در سر پیچید اما آتش طبعان که از نئی قلم دود انگیزی کنند هنوز دمدمهٔ انفاس اهل نفائس نیافته باشند و آن سواد را پخته بیرون نتوانند داد :

در آن خامی شد و خامت کشد اما آن که در اول .

اما چنین کسی که مدت حمل زاید ترکیبش درغایت ضعف بود وقالب او را بقا نتواند بود و بقول قابله نرسد : در عالم امهات و آبای شکم هرطفل که هشت ماهه زاید نزید نیز اضافه می‌کند :

سخن آنست در زبانهای گویندگان نماند و سخن بماند و آنچه گفته شد و ناگفته ماند همان طفل هشت ماهه است که زادن همان بود مردن همان » (۱)

امیرخسرو در دیباچهٔ دیوان وسط‌الحیات از آیات قرانی استدلال کرده می گوید : « سخن شکری است که شیردندانان را خائیدن ندادند و هرکبرسن خود نتوان خائید اما چون جوانان شکرخای سلك جواهر ایشان بسی بایستی که در رسیده باشد و بدین نعمت بسیار دندان زده باشند . هرآئینه

---

۱. ایضاً ص۹

ایشان را این کاسه پخت دماغ لقمه شود مغز سخن از استخوان سینهٔ ایشان را کاسه بیرون آید و زبان را چرب گردانیده تا سر این مائده و سال از الوان عمرسی و دو تمام بیرون نیامد . زبان ازین لذت بکام نرسید و پختگی این حلوا را حلاوت در نیافت :

تانشد آتش جوانی تیز خام بود این آباء شهد آمیز(۱)

در قطعات دیوان وسط‌الحیات مانند قصائد و ترجیعات و مثنویات تفصیلات حمله‌های مغول و شکست ایشان و شهادت شهزاده خان شهید را بیان داشته است چنانکه در این قطعه نه فقط شکست مغول از دست شهزاده خان شهید را تذکر می دهد بلکه می‌گوید که چطور شهزاده بر نقاط کوهی حمله کرد و آنجا لشکر خود برد

نصرت دین محمد شه فیروز مصاف
ای همه وقت به شمشیر تو پیروزی بار
شاد باش ای صفت جنبش و صفوت در رای
آفرین ای کشش لشکر و کوشش در کار

نیز اضافه می‌کند که لشکر شاهی مغول را در سیتو شکست فاش داد و دمریله را در حصار آورد .

بندگان را که زتوسنگ مغول بشکستند
چاکران تو بدمریله کشیدند حصار

---

۱. ایضاً ص ٦

نیز در هردو معرکه شهزاده خان شهید فتح یافت .

گفت هفت اختر ونه چرخ که چشم بدور
زان دو بازو که دو فتحش بدو دهم یکبار (۱)

در قطعه بعد ضمن مدح شهزاده مقام او را به منزلت جمشید می‌کشد و شهزاده را مثل خورشید می پندارد :

نصرة الحق شه و شهزادهٔ عصری که بحق
پایهٔ مدح ترا برسر جمشید کشم (۲)
چون هوا سرد شدای ذات تو خورشید گرم
باوجود تو چرا منت خورشید کشم

سپس می سراید که اگر دنیا هزار سال گردش کند کریم مثل تو و مداح مثل من خواهد زاد .

هزار سال بباید که آورد گیتی
چو تو کریم ستوده چو من کریم ستای (۳)

نیز اضافه می‌کنند که سخن حیات‌ابد است و این سخن را باید به عوض گنج زر بخرد چون زر ماندنی نیست ولی سخن تا ابد می ماند:

سخن حیات ابدشد بگنج زر بستان
که زر نپاید و نام از سخن بود برپای

نیز اعلام می دارد که قیمت هرسخنش هزار دینار

---

۱. ایضاً ص ۱۷۹
۲. ایضاً ص ۱۸۱
۳. ایضاً ص ۱۸۱

است و باید پرداخته شود .

بهای هر سخن من هزار دینار است
قرار بنده باندازهٔ سخن بفرمای

و برای طولانی عمر شهزادهٔ مذکور دعا می‌کند :

هزار سال بمان تا بود قرار جهان
هزار سال دگر هم این قرار بپای (۱)

تتار خان عموی شاه بود وقتی امیرخسرو را بپاداش مدح صله نداد خسرو در یك قطعه شکایت می‌کند و می‌گوید که اکنون من اشتباهاً مدح تو کرده‌ام وسوگند می خورم که بعداً نخواهم کرد .

مدحت گهی نگفتم و بخشش نخواستم
این بار ناگهان بغلط کردم این گناه
کردی زنقد وعده چنان دامنم گران
کز بار آن بخانه شدم با قد دو تاه
توعم پادشاهی و من مادح شهم
شاید که عشوه تحفه برم از تو پیش شاه
این بار صله‌ام ده وسوگند می خورم
گر زحمتی دهم بجناب تو هیچ گاه (۲)

امیرخسرو در قطعات دگر از امرای معاصر خود ملك تاج الدین، شرف الدین، ملك اختیار الدین و الپ خان غاز

---

۱. ایضاً ص ۱۸۲ ۲. ایضاً ص ۱۸۳.

مدح کرده است . یک قطعه در منقبت شیخ نظام الدین اولیاء سروده است . این منقبت را خسرو با اخلاص و عقیدت و ارادت زیاد نوشته است :

سر دفتر اکابر عالم نظام دین
ای در مناقبت به سخن سحر کاریم
از مدحت تو تا بقلم مژده داده ام
ماندست سرنگون قلم از شرمساریم
تا کاروبار من نشود از تو استوار
بر آب کار خود بنما استواریم
چون شد قرار نامهٔ من از تو برقرار
خواهد رسید هم زتو هم بی قراریم
سر برخط نهادم و شاید که بعد ازین
اندر حمایت قلم خود شماریم (۱)

بعضی قطعات دیوان وسط‌الحیات مشتمل بر پند و نصائح می باشد .

ای پسر گنج خود ذخیره مکن
گنج جز کیمیا نخواهد شد
آنچه در پس فگندهٔ پیش آر
کان همه جز هبا نخواهد شد

---

۱. ایضاً ص ۱۸٤

این چنین گنج بیکران که تراست
در پس تو رها نخواهد شد (۱)
خسرو معتقد است که شخصیت آدم باید فیض‌رسان باشد . و باید که مثل یك درخت پر از میوه زندگی بسربکند وهر کار نیك که انجام می دهد باید مانند میوهٔ درخت باشد چون درخت بدیگران میوه فراهم می‌کند و هرگز از کسان امید میوه نمی بندد .
درخت باش گهی میوه بخش وگه سایه
اگر بخواهی سر سبز باشدت پیوست
شست هرکس در سایهٔ درخت بسی
درخت هرگز در سایهٔ کسی نه نشست
امید بست همه کس به میوه‌های درخت
درخت هرگز از کس امید میوه نه بست
امیرخسرو مخالف تکبر و نخوت هست و عاجزی و انکساری را (۲) دوست می دارد و تلقین می‌کند :
مکن تکبر اگــر هست مر ترا هستی
که مرد با همه گردن کند دوتو برود
درخت بارور چو سر برروی زمیـــن
بزیر او همه کس سرکند فرو برود(۳)
امیرخسرو بآن کس ایراد شدیـــدی می‌کند که از

---

۱. ایضاً ص ۱۹۰ ۲. ایضاً ص ۱۹۰
۳. ایضاً ص ۱۷۹

دیگران عیب جوئی می‌کنند و برعیوب خود نظر نمی افگند . خسرو فکر می‌کند که عیب این در دیدن وی هست نیز عقیده دارد که بی عیب فقط ذات خدا است و شخصیت انسان بی عیب نیست :

ای که در عیب کسان می بینی
دیده از عیب خودت نابیناست
گر بگوئی که ندارم عیبی
این محال است که بی عیب خداست
چون خدا نیستی و آدمی
نام بی عیب بر تو ز چه خاست
خود گرفتم که ترا سر تاپای
از گرفتاری هر عیب جداست
ای که نازی تو به بی عیبی خویش
عیب من بینی عیبی پیداست
چون یقین شد که توهم داری عیب
جستن عیب کسان بهر چراست
کوری ار کور دگر را بیند
وانگهی عیب کند عیب کراست(۱)

خسرو تعلیم می دهد که هر کاری در دست گرفته‌ای باید حتماً با استقامت انجام برسان و مثال می دهد که هر

---

۱. ایضاً ص ۱۷۹

آن قطرهٔ آب که در عمق دریا استقامت می ورزد در می شود :

مردی باید که چون دنبالهٔ کاری شود
درمیان کار خود را بی محابا افگند
قطرهٔ آبی که در خواهد شد ز ابر بلند
گرد گیرد خویشتن را پس بدریا افگند (۱)

امیرخسرو درمیان مردم برای نغز ومعماگوئی مشهور می بوده است درمیان قطعات دیوان وسط‌الحیات یك قطعه چیستانی است و پاسخ آن تنبلی می باشد

آن چیست که خام سبز باشد
در پختگی ست زردی روش
خونش نه برگ ولی چو خانش
خون از دهنت برون دهد جوش
همه گفته سخن زتیزی جوش
همه داده خبر ز تیزی گوش (۲)

خسرو راجع به تراشیدن سر فقراء عقیده دارد که چون سرایشان پر از نکات ظریف است لذا ایشان سرخود را می تراشند و برای این دلیل و برهان می‌آورد که از کلك ناتراشیده نمی توان نوشت :

---

۱. ایضاً ص ۱۸۰
۲. ایضاً ص ۹۰-۱۸۹

گروه فقر سر از بهر آن تراشیدند
که خط کشند بدین عالم ای پسندیده
ندیدهٔ که ترا شد سر قلم کاتب
چو خط نیاید از کلك نا تراشیده

در آخرین قطعه خسرو تعداد ابیات دیوان وسط الحیات نوشته است .

واسطه ست از پی حیات ابد
این کتاب از چنین خجسته خطاب
در شمردن ز بیتهـای تـرش
هشت ابر آمد ست بر یك آب
غیم یعنی که هست بار بخوان
ما یك بار دیده ایم صواب

امیر خسرو ترجیعات خود را بنام « سلك گهر » یادکرده می‌گوید که قطعات تکه‌های زر هستند :

چون زده ترجیع صد سلك گهر دیدی کنون(۱)
قطهای زر اگر خواهی بدکاس آر

---

۱. ص ۱۷۸

دکتر چندر شیکهر

انعکاس شهر دیوگیر در آثار امیر خسرو

هنگامی که سپهسالاران محمد غوری که یکی از آنها قطب‌الدین ایبك ، بنیان گذار سلسله پادشاهی غلامان در شمال هند بود پای سلطنت خود را بر شمال و شرق هند بر می کردند و گشایش می بخشیدند در جنوب هنــد دورهٔ پادشاهی یادوها رو به اوج بود . مرکز فرمانروایی آنها شهر دیوگیر بود این شهر که در اکنون بنام دولت‌آباد مشهور می باشد در قرن دوازدهم وقتی بار اول سلطان علاءالدیــن خلجی بر این شهر حمله کرد بنام دیوگیر نامیده می شد. قلعهٔ این شهر در آنزمان که بناء بقول ادبیات « دیومالائی » و « پرانها » بدست پاندوها بناء شده بود خیلی محکــم و غیر قابل نفوذ بود . در حقیقت این قلعه بفرمان راجه بهیلمه پنجم، بنیان گذار سلسله سونیه که بعداً بنام یادوها نامیده شد تاسیس گردید یادوها که تا سال ۱۱۸۷ م . زیر دست چالوکیه‌ها بودند در سال مذبور مستقل الراس شدند (۱) و شهر مذکور را پایتحت خود قرار دادند حکومت آنهــا نزدیك یك صد سال طول انجامید، درین مدت دیوگیر برای جنوب هند یك گهواره فرهنگ و تمدن و مرکز سیاســی

و اقتصادی بشمار می رفت راجه های مشوق و پشتیبان فرهنگ و ادب ، اصحاب علم و هنر را در دربار خود بنعمت های فراوان پروراندند و این پشتیبانی آنها از اهل علم و هنر پدیده‌های معروف در رشته‌های ریاضی و موسیقی بوجود آورد . در علم موسیقی یك کتاب مشهور « سنگیت رتناکر » از موسیقیدان برجسته و سرسخت ، سارنگ دیو که پسر مسدوله ، منشی خاص راجه سمهنا بود نوشته شد ناگفته نماند که خانواده سارنگ دیو در آنزمان از کشمیر به دیوگیر مهاجرت کرده بود . در زمینه فضانوردی منجمی معروف بنام باسکراچاریه در دربار راجه سمهنا بود و از وی کتب زیاد در رشته ریاضی و نجوم باقی مانده است که تا امروز برای فضانوردگان مثل اولین سنگ میل و پیشقدم می باشد . کتب زبان سانسکریت مثل « سکتی مکتاولی » و « و دانتا کلپترو » در زمان راجه کرشنا پسر سمهنا نگاشته شد . غیر ازین دیوگیر در آنزمان یکی از بزرگترین مرکز بازرگانی و اقتصادی بود . قلمروی این سلسله در جنوب تا نقطه تحطانی و بطرف شمال تا مادیا پرادایش کشیده بود. همین امر پادشاهان مسلمانان آنزمان را بطمع این دولت در زیر قلمروی خود مرمی انگیخت علاءالدین خلجی که در آنزمان زمام دار منطقه کره مانك پور در دوره سلطنت جلال الدین خلجی بود در سال ۱۲۹۶ عازم این شهر شد با یك واحد سربازان جنگجو از جاده‌ای تنگ و ناگزیر

بعداز مسافت مدت طولانی در اطراف این شهر رسیند بعداز جنگ سر سخت با حکمران آن دولت راه هزیمت نمود و شهر را تحت تصرف خود آورد. زر بسیار و و پارچه‌های گرانبها به غنیمت آورد. از راجه دیوگیر طلا و نقره و جواهر و اجناس گرانقیمت بشکل توده‌ها بدست آورد همین آرزوی وی بود که زر و مال بسیار بدست آرد تا تخت دهلی را اشغال نماید عصامی به همین اشاره کرده است :

وزان پس اگر قصد دهلی کنم
به خامی نگیرد خرد دامنم
چو بر دستم افتد زر کامکار
ز تیغم فتد لرزه درهر دیار (۲)

و بعداز کامرانی رهسپار بکشور خود شد. همین مال وزر بود که بعداز کشتن عموی خود، سلطان جلال الدین، به مردم بخشیده تا خوشنودگی آنها را حاصل کند البته در دوره بادشاهی خود مال بخشیده را بعنوان مالیات گونا گون پس هم گرفت. بعداز اولین حمله مذکور دیوگیر دچار حمله‌هایی پیاپی بود. در ضمن تذکر حملات پی در پی بر این شهر زیبا و پر اثمار نویسندگاه و شعرا بازتابی این خط را در آثار خود باقی گذاشته‌اند که از آن می شود اصالت و قدامت و تغییرات که در آن شهر بوجود آمد نگرشی انداخت. انعکاس بازتابی و خوبی رویی آن شهر

را امیر خسرو ، همعصران وی و نویسندگان و شعرای بعدی هم در پدیده‌های خویش تذکـر نمودنـد . از پدیده های امیر خسرو خزاین الفتوح ، مثنوی دول رانی و خضرخان ، مثنوی نه سپر و دیباچه دیوان غرة الکمال و دیوان نهـایت الکمال دارای اطلاعات کافی مربوط به این شهـر است .
در هیچ اثر شاعر مزبور ما قصیده ای یا نظم طولانی غیـر از متفرقات مثل در مدح شهر دهلی ، درباره مدح یك شهر وحتی درباره مولد خویش دهلی نمـی خوانیـم اما درباره دیوگیر معروف به قطب آباد دو قصیده مفصل بر می خوریم که در آن رونق مروجه آن شهـر را می بینیم چنان که در قصیده ای می گوید :

عجب عرصه شد حد دیوگـیر
که کم گنجد اوصافش اندر ضمیر (۳)

بعد از مرگ سلطان علاءالدین خلجی (۱۳۱٦ م) راجه‌هرپال دیو داماد راجه راما چندرا مالیاتی که از دیوگـیر به دهلی پرداخت می شـد را معطل نمود وضع سیاسی دهلی آن زمان مضطرب بود اما وقتـی سلطان قطب الدین بر تخت دهلی جلوس کرد وضع سیاسی کمی روبه بهبود نهاد و و اعزام کشورکـشائی را از سر نو آغاز نمود نخستین حمله وی در سال ۱۳۱۸ بر دیوگـیر بود . امیر خسرو با ارکان دولت درین سفر به دیوگـیر که به چهار ماه طول کـشید همرکاب بود . می‌گوید :

من از دیده خویش گویم سخن
نه ز افسانه و داستان کهن(٤)

تفصیل این حمله در مثنوی نه سپهر نگاشته شده است وقتی لشکر سلطان قطب الدین محاصره این شهر نمود قلعه نشینان و حکمرانان و دیگر ارکان آن سرزمین از آنجا گریختند . افواج شاهی قلعه را گرفتند و دیوگیر بدست آنها افتاد و بنام سلطان اسم آن شهر را قطب‌آباد نامیدند و دیوگیر شهر فرهنگی و اقتصادی را نو آرایشی نمودند و یك مسجد جامع هم آنجا بنا کردند . هوای این شهر همیشه مثل بهار ایران بود و بنابرین مردم و اهل حسن را شاعر خیلی تحسین کرده است . اما از نام این شهر دیوگیر که بزبان سانسکریت و هندی بمعنای معبد واقع درجای بلند است را بمعنای فارسی تفسیر نمود و گفت :

چه کفر بود درو خلق را گرفته
از آنست دیو کهن دیوگیر نام نهاد

اما مردم آنجا را بهشتی وشان تعبیر کرده است :

وگر ز مردم شیرین بکاغذ آرم نقش
شود پنجه شکر خای خامه استاد
اگر هندوی اصل اند دوزخی لیکن
بحسن جمله بهشتی‌وشان حور نژاد(٥)

و موسیقیدانان و نوازندگان آن دیار مرده را زنده می

گرداندند رقاصان آنجا بر قدم زنان ایران و توران دستی داشتند ·

عجب نباشد اگر مرده زنده گردد ازان
که لفظ در دل هر نغمه جان باز نهاد
سماع ارغنون آوازه کرده بفراق
نوای بلبل این ست و آن دم بط وخاد (٦)

آب و هوا و میوه‌های این سرزمین جنت نشان اجناسی بود که حتی در شمال هند آنزمان هم یافت نمی شد در خزاین الفتوح درین مورد یاد آوری می شود که سپهسالاران و سربازان اگر پر سمیرغ هم آنجا می خواستند بدست شان می رسید افواج ترك شکایتی نداشتند و تاجران هندو برای شان هر چیزی را بهم می رساندند شاعر معروف می نویسند ·

با نواع و امثار و تبار و در هم کان
بساطین من الورد تضحك
نه ترکی کرد جفای بر هندو جفایی
نه هندو را بود مخالف رای (۷)

پارچه‌های نفیس و گرانقیمت از آن شهر به کشورهای دیگر و ایالت‌های هند صادر می شد در وصف جامه آنجا امیر خسرو می گوید :

چه وصف جامه کنم کانچنان نباشد اگر
زمه بسلخ کشد پوست اختر جلاد

بچشم سوزن صدگز نگنجد از بس لطف
در و بچله خزد نوک سوزن پولاد
بسان قطره آبی توانش گفتن اگر
چکد ز چشمهٔ خور قطره ها معتاد (۸)

همین پارچه‌های گرانبها و زیبا تن پای‌کوبان و رقاصان دربار شاهی را زیور آرایش می بخشید که از درخشندگی و تابانی آن دل دیگران را می ربودند در مثنوی نه سپهر از همین وصف یاد آوری می شود .

هر پری برتن لباس دیوگیر
پرنیان را ساید برتن زان حریر (۹)

از شعر بالا این امرهم قابل تذکر است که باوجود تغییر نام آن شهر بنام قطب آباد بعداً هم بنام اصیل خود یعنی دیوگیر ثبت می شد .

غیر از پارچه‌ها شهرت آلات جنگی این بوم اهمیت مرکز اقتصادی این شهر را هم آشکار می‌نماید همین جا است که سلطان محمد تغلق این سرزمین سرسبز را برای قرار دادن پایتخت خود انتخاب کرد ادارا های شاهی را از دهلی به آن شهر انتقال نمود در حالیکه این انتقال پایتخت برای مدت طولانی ادامه نیافت و دوباره به دهلی منتقل شد اما دیوگیر که آن را دولت آباد قرار داده بودند جلب توجه صوفیان شد و در آن منطقه عده بزرگ اهل اسلام سکونت

اختیار کردند . بازار رواج و رونق زبان فارسی بدست آنها انجام یافت . عظمت و شکوه شهر بجای خود باقی ماند .

غیراز آثار امیرخسرو پدیده های دیگر اطلاعات وافی درباره ایـــن شهر دورهٔ سلطنت دهلی بهـــم نمـــی رساند نویسندگان بعدی هم اغلب از نوشته های امیرخسرو استفاده می نماینـــد . همیـــن امر است کـه امیرخسرو غیراز یك شاعر برجسته بعنوان جامعه شناس هم محسوب می شود .

پاورقی

۱. مورتی-الف-و ، دی سـوناس آف دیـوگیری چاپ ماسور ۱۹۷۱، ص ۲۲
۲. عصامی ، فتوح السلاطین ، چاپ دانشگاه مدرس ، مدرس ۱۹٤۸ ، ص ۲۲۸
۳. امیرخسرو ، دیوان نهـایت الکمال ، چاپ کتب خانه نظامیه ، ص ۵۰
٤. ایضاً ، مثنوی نه سپهر ، تصحیح دکتر وحیدمیرزا ، چاپ باپستت مشن، کلکته ، ۱۹۵۰، ص ٦۳
۵. ایضاً ، دیوان نهایت الکمال، ص ۵۲
٦. ایضاً
۷. ایضاً، خزاین الفتوح ، تصحیح دکتر وحیدمیرزا ، چاپ باپستت مشن کلکته ، ۱۹۵۳، ص ۲۳-۱۲۲
۸. ایضاً، دیوان نهایت الکمال، ص ۵٤
۹. ایضاً، مثنوی نـه سپهر، ص ۳۸٤

اخبار فرهنگی

به همان‌گونه که خوانندگان محترم آگهی دارند ، تدوین فرهنگهای فارسی-هندوستان حدود یك سال است که باهمت و سرپرستی جناب آقای دکتر رضـا مصطفوی در محل رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی شروع گردیده است از آنجایی که بسیاری از فارسی دانان و علاقه‌مندان به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی همواره می خواستند بدانند که این فرهنگ که بی شك یکی از بزرگترین فرهنگهای دو زبانه زبان فارسی خواهد بود ، چه مراحلی را گذرانیده است وچه اهمیت و ضرورتی دارد ، از استاد خواستیم موضوع سخن خود را در سمینار یك روزهٔ زبان فارسی دانشگاه دهلی به این موضوع اختصاص دهند ایشان در همین رابطه سخنرانی کردند و اکنون متن مقالهٔ ایشان از نظر گرامی شما می گذرد . در این سمینار جناب آقای محمد باقرکریمیان رایزن محترم فرهنگی و جناب آقای اکبر ثبوت هم تشریف داشتند و چند مقالهٔ سودمند دیگر نیز به سمینار ارائه گردید که به محض ارسال متن آنها به دفتر دپارتمان نسبت به چاپ آنها اقدام خواهیم کرد .

دکتر محمد اسلم خان

دکتر رضا مصطفوی
دانشگاه دهلی

کمال سر «محبّت» ببین نه نقص گناه
که هرکه بی هنر افتد نظر به عیب کنند
«حافظ»

ضرورت تدوین فرهنگهای فارسی—هندوستانی و روش عملی آنها

دو قوم ایرانی و هندوستانی هر دو نژادی آریائی دارند که در آغاز تمدن از آسیای مرکزی و ناحیهٔ‌پامیر به ایران و هند مهاجرت کردند و بومیان محلی را تحت تأثیر فرهنگ و تمدن خود قرار دادند. خویشاوندی بسیار نزدیك این دو قوم و مجاورت و همزیستی قرن‌های متمادی آنان در کنار یکدیگر، سبب گردید تا بیشتر پدیده‌های زندگی آنها همچون ادبیات و فلسفه وهنر و دیگری مظاهر فرهنگ وحتی دین و اخلاق و آداب و رسوم و از جمله زبان آنها بسیار بهم نزدیك باشد و زیربنای فرهنگی مشترك پیدا کنند. همین پیوستگی نژادی نیز انگیزه‌ای گردید تا در درازی قرون و اعصار همواره روابطشان محفوظ ماند و با دیگرگونی‌های سیاسی هم فتوری در آنها راه نیابد؛ هخامنشیان

اشکانیان و ساسانیان با دربارهای هند روابط نزدیك داشتند ، کوروش و همچنین داریوش نواحی شمال غربی‌هند یعنی کابل و لاهور را جزو ممالك خود شمرده اند و مورخین هندی نیز این دوره را به نام « دورهٔ زردشتی » نامگذاری کرده اند . در اوستا به کشور هند اشارت رفته و در ریگ‌ودا از ایران یاد شده است . هر دو دین زردشتی و هندوئیزم بذری واحد دارد و زبان اوستایی و سنسکریت هردو از یك ریشه برآمده است . کشتی‌رانی میان ایران و هندوستان از طریق اقیانوس هند دایر بود و دانشمندان و هنروران دانش‌دوست ایرانی همواره به هند رفت‌وآمدداشتند و کتابهای علمی آنان را به ایران می‌آوردند و به زبان پهلوی بر می گردانیدند و نیز سبب می‌گردیدند تا ترجمه های عبری و سریانی آنها درمیان مردم مغرب زمین انتشار یابد . هرودت مورخ یونانی از خراجی که همه ساله از هندوستان به خزانهٔ داریوش می رسید یاد می‌کند و مقدار آن را ششصد قنطار (۱) و بیشتر از خراج دیگر نواحی ممالك ایران ذکر می‌کند و می نویسد که فوجی از سپاهیان هند در سپاه ایران مشغول خدمت بوده اند .

« خط خورشتی » یکی دیگر از دلایل وجود روابط کهنسال میان ایران و هند در درازای تاریخ است که اصلی ایرانی و آرامی داشته و هندی‌ها پیش از میلاد آن را اقتباس کرده و با مختصر تغییری بکار برده‌اند جالبتر

از همه اینکه طایفه‌ای بـه نام براهویی (۲) درمیـان اراضی مرتفع بلوچستان وجود دارد که با گویشـی از ریشهٔ دراویدیان (۳) یعنـی زبان مردم جنوب هندوستـان سخن می‌گویند ؛ چه درست و سنجیده گـفته جواهر لعل نهـرو که : « دربین ملـل و نژادی‌های بسیـار که با هندوستان تماس داشته و در زندگانی و فرهنگ هنـد نفوذ کرده‌اند ، قدیم ترین و بادوام‌ترین همهٔ آنها ایرانیان می باشند . » (٤)

در دروه های پس از اسلام نیز روابـط معنوی و فرهنگی ایران و هنـد ادامه یافت : یعقـوبی ، جاحظ ، رازی ، ابوعلی سینا و دیگران اصطلاحات متداول در زبان هندیان را ، در علوم ریاضی وطب وعقاقیر و نجوم نقـل می‌کنند و بزرگترین هند شناس قدیم ایران ابوریحان‌بیرونی در کتاب آثار الباقیـه عن القرون الخالیـه از کتابهای علمی وفنی و دانش‌های هندی‌ها در موضوع‌های یاد شـده سخن می‌گـوید و به ترجمهٔ کـتب و رسالـه‌های آنان می پردازد و کتاب مشهور تحقیق ماللهند را در هنـد شناسی می نگارد سخنوران ایرانی مانند منوچهری دامغانی (٥) و سنایی (٦) به بعضی رسوم هندیان مانند « لنکهن » (۷) یعنی روزهٔ هندیان اشارت دارند و اسـدی طوسی (۸) از نوعی ماهی هندی به نام « وال » (۹) سخن به میان می‌آورد و نیز از شهرت افسانهٔ تخت طاووس (۱۰) در هند حکایت

می‌کنند و همچنین داستان پهلوانی « بهو » را که چه گونه از سوی مهاراجهٔ هند حاکم سراندیب شد و بعدها بنای یاغیگری با او را گذاشت ، نقل می‌کند (۱۱) و از هندیان و توصیف‌های هند داستان‌ها باز می‌گوید . بسیاری از کتب هندیان به زبان فارسی برگردانیده شد (۱۲) و همچنین کتابهای فارسی سیاری در هند زیور چاپ یافت ، چندانکه تعداد کتابهایی که در هند به زبان فارسی تألیف گزدیده گاه نسبت به دورهٔ مشابه آن در ایران فزونی داشت وحتی شمارهٔ کتابهای چاپی فقط بعضی مؤسسات انتشاراتی آن سامان مانند منشی نولکشور در لکهنو برمؤسسه‌های همزمان آن در ایران پیشی می‌گرفت و مهم‌تر اینکه نخستین چاپ بعضی متون ادب فارسی در هند صورت گرفته است .

زبان فارسی دری که بتقریب از هزار سال پیش(۱۳) با سپاهیان محمود غزنوی وارد هند گردید ، همواره گسترش داشت وبا تشکیل یافتن هر یك از دولت های فارسی زبان ، فرهنگ ایرانی در پهنهٔ پهناور هندوستان می گسترید و جامعه‌ای ایرانی بوجود می‌آمد که نه تنها دولت مردان ، بلکه دانشمندان ، روحانیان ، پزشکان ، لشکریان ، محاسبان ، معماران ، خطاطان، مؤلفان، خوشنویسان، نقاشان ، موسیقی‌دانان و بسیاری دیگر از اهل ذوق وهنر نیز ایرانی یا فارسی زبان بودند و بنابراین مردمانی که

باچنین جامعه ای سروکار داشتند ، خواه و ناخواه زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را می آموختند و بدان انس می‌گرفتند. دربار پادشاهان و امپراطوران هند مانند بابر و همایون و اکبر و اورنگ زیب همواره مهد فارسی‌دانان و سخنوران فارسی‌گوی و فارسی زبان بود و گاه شمارهٔ آنان در دربارهای هند بر تعداد شان در ایران فزونی می‌گرفت ؛ تجلی زبان و ادب و فرهنگ فارسی در سرزمین هند منحصر به سروده‌های شاعران نبود که شرح تذکره‌ها و کتابهای تاریخ و لغت‌نامه‌های فارسی تألیف یافته از سوی هندیان را کتابهای باید و اگر استعمار انگلستان و فارسی ستیزی آن ، فارسی نویسی و فارسی دانانی را از میان نمی برد وجلو رواج فرهنگ ایرانی و اسلامی را در شبه قارهٔ هند و پاکستان نمی گرفت و راه را بر ورود تمدن و فرهنگ دیرپای ایران و اسلام در آنجا نمی بست بدون شك نابسامانی‌های امروز این منطقهٔ پهناور را سبب نمی گردید .

از دیگر تجلیات گسترش زبان فارسی در پهنهٔ پهناور هند که اهمیت زیادی هم دارد، پیدا شدن زبان اردوست . این زبان که بر اثر آمیزش لشکریان فارسی زبان با بومیان هند ولادت یافت ، ترکیبی از زبان فارسی و زبان‌های محلی هند دارد که نفوذ همهٔ جانبهٔ فارسی بخوبی در آن نمایان است وبا الفبای فارسی نیز نوشته می شود؛ بذر آن ابتدا در اردوهای

جنگی کاشته شد ولی بعدها در شبه قاره هند رایج گردید ؛ شروع این اختلاط را قاعدتاً باید از سلطنت غزنویان در لاهور دانست ولی آنچه مسلم است در دوران شاه جهان به کمال رسید و در اواخر دورهٔ پادشاهان مغولی هند در سراسر هندوستان انتشار یافت و به صورت زبان ادبی (۱٤) در آمد .

وجود کتیبه های فارسی در سراسر هند نیز یکی دیگر از مظاهر زبان فارسی در این شبه‌قاره است که قدیم ترین آنها کتیبهٔ سر در دروازه شرقی مسجد قبة الاسلام دهلی است که همزمان با فتح دهلی وسیلهٔ قطب‌الدین‌ایبک به سال ۵۸۹ هـ ق . / ۱۱۹۳ م نگاشته شد و از آن سال به بعد نیز کتیبه‌های زیادی بر پیشانی ابنیه و قصرهای سلاطین و اماکن مقدس و عمومی هند نقش بست که همه یاد آور گسترش و مقبولیت زبان پارسی در درازی قرون و اعصار تواند بود . (۱۵)

رواج و تأثیر پدیده‌های ذوق و هنر ایرانی همچون تصوف و فلسفه ، معماری ، نقاشی ، موسیقی بافندگی و دیگر صنایع ظریفه و نیز ادبیات وحتی آداب و رسوم و اندیشه‌ها و تفکرات ایرانی درهند همه وهمه نفوذ همه جانبهٔ فرهنگ ایرانی را در آن سرزمین تأیید میکند که شرح یکایك آنها را در این مقال مجالی نیست .

پیوندهای مشترك یادشده میان هند و ایران سبب

گردید تا پژوهش و تحقیق دربارهٔ آنها و همچنیـــن تبادل معلومات میان علمای زبان و فرهنگ ایرانی و هندی بـــه صورت یك ضرورت انكار ناپذیر درآید و از جملـه لزوم آموختن زبان و ادب فارسی را برای فرهنگ‌پژوهان ومحققان به دلیل همین پیوستگی‌های فرهنگی ، تاریخی و آمیختگی‌های لغوی این زبان ها بازبان فارسی، به صورت واقعیتی پذیرفتنی وغیر قابل تردید در آورد ؛ اهم دلایل این امر همانهایی است که برای لـــزوم آموختن زبان سنسکریت در مورد دانش‌پژوهان زبان فارسی می توان اقامه کرد مثـــلا از نظر واژه شناسی اگر کسی بخواهد در زبان فارسی تخصص پیدا کند و تحول و دیگرگونی‌های واژگانی را بداند ، همان نیازی را به دانستن زبان سنسکریت دارد که داوطلب کسب تخصص در زبان‌های هنـــدی به آموختـــن زبان فارسی دارد ؛ صحیح است که نقش زبان سنسکریت بر زبان فارسی نمایان‌تراست ، اما این مسأله در اصل موضوع مورد بحث تغییری حاصل نمی کند زیرا ضرورتی را که ما برای آموختن زبان وادبیات فارسی برای دانشجویان زبان‌های هندی قایل هستیم برای کسب تخصص است نه در سطح معمولی .

یکی دیگر از دلائلی که سبب می‌گردد آموختن زبان فارسی برای دانش‌پژوهان هندی بـه صورت امری ضروری درآید ، موضوع تاریخ و فرهنگ هند است ؛ چه اگـــر یك محقق هندی بخواهد درباره اینها به تحقیق بپردازد ، نه

تنها یکی از منابع فیاض این دانش‌ها تاریخ و فرهنگ ایران است ، بلکه بدون دانستن زبان فارسی و بهره‌گرفتن از منابع ذی‌قیمت آن ، چنین پژوهش‌هایی ناقص خواهد بود زیرا در طول عمر هزار سالهٔ زبان فارسی در خطهٔ پهناور هندوستان بسیاری کتب و متون تاریخی به زبان فارسی تألیف یافته و اگر پژوهنده ای از مراجعه و استفاده از آنها بی اطلاع بماند درحقیقت از مهم‌ترین و اساسی‌ترین منابع کار خود محروم مانده است . و البته این بخش از آثار تاریخی که درهند نگارش یافته ، جدا از پژوهش‌های هندشناسی و مآخذ مربوط به فرهنگ هندوستا نست که وسیله ایرانیان در داخل ایران تألیف گردیده است و بدون شك هرگونه پژوهش تاریخی و فرهنگی که درباره تاریخ و فرهنگ هند انجام گیرد و دست کم مربوط به دوره هزار سالهٔ حکومت زبان فارسی در آن سرزمین باشد ، بدون مراجعه به منابع فارسی کاری غیرعلمی و ابتر خواهد بود .

ادبیات پر مغز و ماندنی ایران و بخصوص بعد جهانی و انسانی آن و از همه مهم‌تر همبستگی و پیوستگی‌نزدیك آن با ادبیات هندوستانی ، انگیزه‌ای دیگر است تا محققان ادب هند را وادارد از پژوهش‌های ادبی ایران که عمدتا به زبان فارسی صورت گرفته ، آگاهی داشته باشند و این ضرورت نیز لزوم آموختن زبان فارسی را استوار تر می

سازد ؛ چه یك اثر ادبی اگر هم بتوان آن را بـه زبان دیگری ترجمه کرد ، بدون شك لطف و رسایی و زیبایی‌های ادبی و نیز هنرهای شعری را از دست می دهد ، در حالی که اینها همان ویژگی هایی است که سبب تمایز و شهرت آن اثر بوده است . نکتهٔ درخور ذکر این است که کسانی که به تحقیق در زبان و ادب فارسی می پردازند ، هنگامی که سخن از روابط میان فارسی و زبان‌های هندی می رود ، تنها ارتباطی که به ذهن آنان می رسد موضوع ریشه شناسی آن دسته از واژه‌های فارسی است که اصلی سنسکریت دارد و در زبان فارسی امروزی بکار می رود و بهمین دلیل آموختن زبان سنسکریت را برای کسانی که می خواهند در زبان فارسی بـه تحقیق بپردازند ضروری می شمارند تا بدین گونه بتوانند بر افزایش اطلاعات لغوی خود بیفزایند و دامنهٔ دانستنی‌های زبان شناسی خود را گسترش دهند ؛ اما به ندرت به این نکته توجه دارند که کسانی هم که به آموختن زبان و ادب زبان‌های هندی اشتغال می ورزند برای تکمیل معلومات خود به تعلیم یافتن زبان و ادب فارسی نیاز دارند تا بدین وسیله افق‌های نوینی بر روی آنان گشوده گردد و آنان را از جنبه‌های گوناگون لغوی و تاریخی و ادبی یاری دهند . شکی نیست که ادبیات هیچ ملتی هر چند غنی باشد از تأثیر ادبیات ملل دیگر جهان برکنار نیست و البته این تأثیر بسته به درجهٔ

پیوند و همبستگی با آن ملت‌ها و روابط فی مابین آنان تفاوت می‌کند ؛ بنابراین آشنایی با سرچشمه‌ها و منابع خارجی و عواملی که در ادبیات یك زبان نقش داشته ، برای محققانی که بخواهند منابع الهام آن را بشناسند و افکار و اندیشه‌های دخیل را بکاوند ، کمال ضرورت را دارد . به عنوان مثال چه‌گونه می توان کتاب کلیله ودمنهٔ فارسی را شناخت و مسائل اجتماعی و تاریخی و آداب و رسوم مندرج در آن را باز نمود ولی سرچشمه‌های الهام کتاب را که منابع هندی و سنسکریت است نادیده انگاشت . ما نفوذ زبان و ادب فارسی را در زبان و ادب زبان‌های هندی به دلیل گستردگی فراگیری که دارد به مجالی و فرصتی دیگر می گذاریم و در این جا به همین مقدار بسنده می‌کنیم که یادآور شویم این نفوذ چندان چشم‌گیر وهمه جانبه است که شاید درمیان زبان های مرتبط جهان کمتر سابقه داشته باشد .

وقتی دو ملتی تا بدین سان مشترکات فرهنگی داشته باشند بی‌شك ریشهٔ بسیاری مسائل مربوط به مردم شناسی ، اجتماعی ، زبانی ، اسطوره ای ، مثلی ، تاریخی و دینی هریك را باید در فرهنگ دیگری جستجو کرد و برای اینکه این پژوهش‌ها جنبهٔ عام‌تری بیابد و همگان بتوانند در آن سهیم باشند ، باید متون ادبی و آثار فرهگی هریك از این انما به زبان دیگری ترجمه گردد تا در اختیار همهٔ

پژوهندگان قرار گیرد .

پژوهش های مربوط به عرفان و فلسفه و ادیان شرق نیز چنین وضعیتی را دارد و ریشهٔ بسیاری از مباحث این دانش‌ها را باید در میان اندیشه‌ها و متون فلسفی هند و هندوئیزم جست و این ارتباطها گاه چنان پیوسته و تنگاتنگ است که باید اعتراف کرد دستیابی به ریشه‌ها و سرچشمه‌های علوم مذکور بدون مطالعهٔ متون هندی امکان پذیر نیست . بسیاری ضرب المثلهای زبان فارسی نیز چنین پژوهش‌هایی را می طلبد ؛ اسطوره‌های ایرانی شباهت بسیاری با اساطیر هندی دارد وحتی گاه از یك اصل واحد سرچشمه می‌گیرد .

بنابرآنچه گذشت پیوستگی‌های زبانی ، نژادی ، دینی و فرهنگی مذکور میان دوملت ایران و هند در درازای تاریخ کهنسال هر دو کشور ایجاب می‌کند تا آثار گرانقدر ادبی، عرفانی، حماسی و میراث‌های فرهنگی هریك از این دوکشور باستانی به زبان کشور دیگر برگردانیده شود تا هریك از دوملت بتوانند از آثار بجا ماندهٔ غنی و اصیل وکم نظیر فرهنگ ملت دیگر بهره‌ور گردند وضمناً ریشه‌یابی‌های مربوط به موضوع‌های ادبیات وفلسفه و عرفان بتواند آنان را در کشف سرچشمه‌ها و منابع الهام علوم یاد شده یاری دهد .

- وجود چنین ضرورت‌هایی سبب گردد تا کلید این

مهم که بی شك تدویــن فرهنگی مفصل و مناسب و درخور است ، فراهم گردد فرهنگی که بتواند بار سنگین آن همه اندیشه‌های باریك و افکار عالی و بدیع را بر تابد و منتقل گرداند .

از سوی دیگر با توجه به گستردگی کشور کهنسال هند و بتبع آن تنوع زبانی درمیان جمعیت انبوه آنجا ، تدوین فرهنگ به یکی از زبان‌های متداول در هند وافی به مقصودهای یاد شده نیست و لازم می‌آید برای هریك از زبان‌های رسمی این سرزمین پهناور ، فرهنگی جدا گانــه تألیف گردد .

زبان‌ها و گویش‌های رایج در هندوستان طبق سرشماری ســـال ۱۹۵۱ م عبـــارت از ۸٤۵ اســـت که از آن میان دولت هند چهارده زبان را کـه ۹۱ در صد مردم هند به یکی از آنها سخن می‌گویند به رسمیت شناختـه و باثبت آنها بر روی اسکناس‌های رایـج در هنـــد ، رسمی بودن آن زبان‌ها را تأیید کرده است . این چهـارده زبان عبارت است از آسامی ، اردو ، اوریا ، بنـگالی ، پنجابـی ، تامیل ، تیلگو ، کشمیری ، کاناری ، گجراتی ، مالایالم ، مراتی ، سنسکریت و هندی . (۱٦)

اما تألیف فرهنگ حتی برای هریك از این زبان ها نیز کار آسانی نبود بویژه که این راه دشوار به دلیل سنگلاخ بودنش نابریده مانده بود و با همهٔ قدمت روابط فرهنگی میان

هند و ایران ، کسی به تدارك آن کمر نبسته بود و در نتیجه دشواری‌های فراوانی فرا راه نا گشوده مانده بود ؛ از اهم این دشواری‌ها عدم دسترسی به کسانی بود که علاوه بر تخصص در کار سنگین و بسیار ظریف فرهنگ نویسی بتوانند بعضی زبان های هندوستانی را مستقیماً به بزبان فارسی و یا از فارسی به آن زبان‌ها برگردانند . این یك واقعیت است که برگردان لغات و اصطلاحات و ترکیبات در هر زبانی و بویژه در زبان فارسی که کنایات و تشبیهات و استعارات و مجازها و تلمیح‌های گوناگونی را در خور نهفته دارد ، کاری بس دشوار است و علاوه بر اینها زبان فارسی به دلیل ساختار ترکیب پذیری و وجود کلمات مرکب آن و نیز آمیختگی‌اش با زبان‌های دیگر (که البته پده‌ای طبیعی برای همهٔ زبان های زندهٔ دنیاست) و وفور مترادف‌ها و کلمه‌های هم معنا و قریب المعنا و مشتقات بسیار ، به صورت یکی از پیشرفته‌ترین زبان‌های آریائی و از تواناترین و ثروتمندترین و پویاترین زبان‌های زندهٔ جهان درآمده که شاید کمتر زبانی قادر باشد ویژگی‌های زبانی و بار معنایی آن را تحمل کند و بنابراین یافتن معادل‌های آن در دیگر زبان‌ها دست کم به آسانی امکان پذیر نمی گردد و با توجه به اینکه برای بعضی زبان‌های هند نیز ویژگی‌ها و دشواری‌های مشابهی از این دست کم و بیش وجود دارد ، مسألهٔ برابریابی و معادل سازی را بسیار دشوارتر

می‌کنند .

در مورد عدم امکان برگردان مستقیم ، چارهٔ کار را در آن دیدیم تا زبانی را به عنوان زبان «واسط» برگزینیم تا پس از اینکه مواد کار بخش فارسی فرهنگ آماده گردید ، ابتدا آنها را به زبان واسط و سپس به هر یك از زبان‌های یاد شده هندی ترجمه کنیم . زبان واسط را به دلایلی و از جمله رواج و تداول آن به صورت یك زبان رسمی و اداری در جوامع هندی ، « انگلیسی » انتخاب کردیم تا با توجه به اینکه در سرزمین هند و میان متکلمان هر یك از زبان های رسمی هند مترجمانی یافت می شوند که می‌توانند از این زبان به زبان مادری خود یا بالعکس ترجمه کنند ، کار برگردان‌ها در مرحلهٔ بعدی به سهولت انجام پذیرد ؛ لازم به یادآوری است که با اتمام کار برگردانها به زبان واسط ما می توانیم در این رهگذر و از برکت تدوین این فرهنگها بزرگترین فرهنگ فارسی – انگلیسی را نیز تدوین کنیم زیرا همهٔ مواد لازم را آماده و در اختیار خواهیم داشت .

مشکل دیگر ما مربوط به بخش فارسی فرهنگ بود زیرا ما مواد کار لازم را برای برگردان به صورت مجموعه‌ای آماده و در اختیار نداشتیم ؛ نکتهٔ در خور توجه این است که بخش فارسی چنین فرهنگ‌هایی مشخصات خاصی را می‌طلبد . یکی از آنها در بر داشتن واژه‌ها و اصطلاحات و ترکیبات امروزی زبان فارسی است که در چهل پنجاه ساله

اخیر متداول گردیده و در گفته‌ها و نوشته‌های فارسی‌زبانان معاصر بکار رفته است؛ دو دیگر شمول آن بر آن دسته از واژه‌هایی است که در قلمرو وطن دوم زبان فارسی یعنی شبه قارهٔ هند با کاربردها و مفاهیم خاصی استعمال داشته و در طول نزدیك به ده قرن که از ورود زبان فارسی به خطه پنهاور هندوستان می‌گذرد، تغییرات بنیادی بسیاری از جهت معنایی در سیاری واژه‌ها راه یافته که در مقیاس با معنی یا مفاهیم اصلی توفیر فاحشی کرده است. همچنین رواج و گستردگی «سبك هندی» به عنوان یك مکتب فکری تازه در این سرزمین، ترکیبات و اصطلاحات و کنایات و تعبیرات و مفاهیم گاه پیچیده‌ای را سبب گردیده که بعدها رشد کرده و به کمال رسیده است و ضرورتا باید همهٔ اینها در چنین فرهنگی بیاید.

لغت‌نامه‌های معتبر زبان فارسی مانند «لغت‌نامهٔ دهخدا» و «فرهنگ دکتر معین» و «ناظم الاطبا (نفیسی)» با همهٔ اعتبار و ارزش علمی‌ای که دارد وافی به این مقصود خاص نبود، چه اولا آنها واژه‌ها و ترکیبات و اصطلاعات زبان فارسی را فقط تا زمان تالیف در بر می‌گیرد و واژه‌ها امروزی زبان فارسی را طبیعتا فاقد است و ثانیا واژه‌های متداول در زبان فارسی هندوستان را که ما آنها را «فارسی هندی» می‌نامیم، بضرورت شامل نمی‌گردد. از «لغت نامه فارسی» نیز به دلیل اینکه هنوز

بیش از یکی دو حرف انتشار نیافته نمی توانستیم بهره گیریم . چاره کار را در آن دیدیم تا از منابـــع و مآخـــذ مستند گوناگون و فرهنگ‌های معتبر قدیم و جدید تألیفی کنیـم و التقاطی فراهم آوریم تا بتواند بطور نسبی وافی به این مقصود باشد و نیازهای ما را برآورد . برای واژه‌های متـــداول در قلمرو فارسی زبانان از فرهنگ دکتر معین استفاده کردیم که شمول بیشتری بر واژه‌های مستعمل در قلمرو زبان فارسی دارد؛ البته بدیهی بود کـه تعداد واژه‌های لغت نامـهٔ دهخـــدا و فرهنگ ناظم الاطبا بیشتر از فرهنگ معین است؛ اما نخستین، حکـم دائرة المعارف را دارد و دومی شامل بعضی واژه‌های مهجور است که شـایـد امروزه کاربرد زیادی نداشته باشد و در هر صورت خارج از محدودهٔ کار ماست .

. نیاز نخستین را با بهره‌گیری از واژه‌های متداول در نیم قرن اخیر که در واژه‌نامه‌های مستند مربوط به دوره معاصر آمده بود و یا در متون معتبر همین دوره بکار رفته بود ، مرتفع ساختیم و از جمله از « فرهنگ زبان فارسی امروز » استفاده کردیم و اگر واژه‌ای در نیم قرن گذشته معنا یا معانی جدیدی پیدا کرده بود کـه آن معنا در فرهنگ های سابق مانند معین وجود نداشت ، آن معنا یا معانی را نیز برافزودیم .

. برای مشکل دوم کار ، با استفاده از فرهنگ‌های معتبر تألیف شده در هند ، معـانی خاص و مفاهیمی را که از یـک واژه فقط در هند و شبه‌قاره تداول داشته ولی در لغت‌نامه‌های

اخیرالذکر نیامده بود ، فقط در صورتی که مستند به شواهد معتبر بود ، استخراج کردیم و همچنین واژه‌ها و ترکیبات مخصوص رایج در « فارسی هندی » را بیرون آوردیم و به بخش فارسی افزودیم و در این مرحله با توجه به اینکه فرهنگ آنندراج از لحاظ کمیت و کیفیت و مستند بودن به شواهد ، مزایای بیشتری دارد ، آنرا درمیان دیگر فرهنگهای هندی اصل قرار دادیم .

در مورد واژه‌های علمی متداول در زبان فارسی و معادل‌های انگلیسی آنها فرهنگ اصطلاحات علمی چاپ بنیاد فرهنگ ایران یکی از منابع کار ما بود و برای رفع ابهام اینگونه واژه‌های علمی و فنی و بخصوص یافتن معادل‌های هندی آنها هر وقت ضرورت داشت از نظر کار شناسان هندی بهره میگرفتیم والبته سایر مراجعی را که بطور پراکنده از آنها استفاده کرده‌ایم ذیل مآخذ فرهنگ یاد خواهیم کرد .

روش کار چنین بود که ابتدا مدخل‌های فارسی را از منابع معتبر بجوئیم و تدوین کنیم . البته در این مرحله از تألیف ، محدوده کار ما فراتر و گسترده تر از یك فرهنگ معمولی بود زیرا بر این باوریم که هدف از تألیف چنین فرهنگی باید این باشد که با بهره‌گیری از آن بتوان بار سنگین ترجمهٔ آثار ادبی و دینی و فلسفی و بطورکلی فرهنگ اصیل هریك از دو زبان را به دیگری انتقال داد و نه بنابراین نیازهای یك کتاب دم دستی و ... [illegible]

راهنمایی مسافران تدوین می‌گردد ، فراتــر رود ولااقـل
واژه‌ها و ترکیبات و اصطلاحات مورد لزوم هریك از زبان‌های
فارسی و هندوستانی را برای مقاصد بالا تأمیــن کند ؛
پس از فراهم آوردن مدخل‌ها در زبان اول و نقل آنها
بر روی برگـه‌های ویژه ، آنهــا را بـــه زبان انگلیسی
برگردانیدیم . اما با توجه بـــه ظرافت‌های خاصی کـه در
زبان فارسی وجود دارد باید ابتدا معانی واژه‌ها و اصطلاحات
دشوار برای مترجمان با دقت باز نموده می شد و جوانب
معانی سنجیده می‌گشت و سپس به ترجمه اقـــدام می‌گردید .
کار ترجمهٔ هندی نیز بر همین منوال ادامه یافت . ترجمه ها
وسیلـهٔ افراد دیگری مورد بازبینی قرار می‌گرفت تا اگـــر
احیاناً اشتباهی رخ داده باشد اصلاح گردد . اما کار بـــه
این جا ختم نمی گردید و بدین مقدار بسنده نمـــی شد .
برگـه‌های آماده شده در نشست‌های مداوم گـــروه مقابلـه
(سنت سنیه و اصطلاح موضوعه در میان همکاران لغت‌نامهٔ
فارسی و نیز لغت نامهٔ دهخدا) کـه ترکیبی از کارشناسان
و استادان مرسه زبان فارسی و انگلیسی و هندی دارد و
بعضاً زبان مادری آنان نیز هندی است و زبان فارسی را نیز
بـه عنوان زبان دوم می دانند ، مورد بررسی و بحث دقیـق
قرار می‌گرفت . روال کار ما در این مرحله چنین بود کـه
ابتدا این جانب واژهٔ فارسی مدخل و سپس ترکیبات منتخب
را قرائت کنند و مفاهیم آن را بویژه در موارد مفاهیم غیر

ملموس باز نماید . پس ترجمهٔ انگلیسی و سپس هندی آنها در جلسه قرأت می‌گردید و هرگونه اظهار نظر و احیاناً جرح و تعدیل‌های لازم درباره واژه‌ها یا مفاهیم معادل و برابرهاه مطرح و مورد رسیدگی و مداقه اعضا قرار می‌گرفت و حدود و ثغور معانی در هرسه زبان سنجیده می شد و این وارسی تا حصول اطمینان کامل از صحت واژه‌ها و معانی معادل ادامه می یافت .

آنچه همواره به آن توجه داشتیم این بود که برگردان‌ها متکی بر ذوق وسلیقهٔ شخصی نباشد و بنابراین هیچ واژه ، اصطلاح و ترکیبی را به عنوان معادل انگلیسی و هندی نیاوردیم مگر اینکه مستند به فرهنگی معتبر در آن زبان‌ها بود و اگر از سوی اعضاء هیات مقابله واژه‌ای برای این زبان ها پیشنهاد می‌گردید ، بــه شرطی پذیرفته می شد که در فرهنگها یا متون معتبر آن دو زبان استعمال شده بود و اگر مستند نبود یا مثالی ارائه نمی گردید از برابر نهادن آن پرهیز می‌گردید .

با همهٔ اینها اعتراف می‌کنیم که فرهنگنامهٔ ما فرهنگی است « عمومی » و نیز غیر « توصیفی » و بی شك بــرای اصطلاحات و واژه‌های محصوص یك دانش یا فن باید به فرهنگهای تخصصی یا دائرةالمعارف‌ها مراجعه شود . نیز این فرهنگ یك فرهنگ جامع زبان فارسی نیست چون در این صورت بایــد تمام واژه‌هایی را که در همــهٔ متون

فارسی از روزگاران کهن تا امروز بکار گرفته شده ، می‌آوردیم که امکانات آن را در اختیار نداشتیم بویژه که در دیاری دور از منابع و مآخذ و متون فارسی بسر می بردیم .

برای نشان دادن تلفظها همهٔ روش‌های پیشینیان و پسینیان را از قبیل « ذکر حرکات و سکنات حروف واژه‌ها گرفته تا طریقهٔ مشکول کردن حروف با زبر و پیش و زیر » یا « نشان دادن حرکت فقط در حروف متحرك » وحتی روش‌های بکار گرفته شده در میان فرهنگ نویسان زبان‌های هندی همه را بررسی کردیم و کاستیهای هر طریقه را سنجیدیم و نهایتاً بر آن شدیم تا روش معمول بعضی از خاور شناسان را که استفاده از الفبای لاتین است و برای چنین فرهنگی مناسب‌تر می نمود ، بکار بندیم (۱۷) دانستینهایی را که برای استفاده کنندگان فرهنگ ضرورت دارد و نیز نام کسانی را که در تألیف فرهنگ با ما همکاری داشته‌اند ، همراه با نوع همکاری‌های آنان و همچنین نشانه‌های اختصاری و قواعد و مقرراتی را که برای خود یافته بودیم و از آنها پیروی می‌کردیم ، جدا گانه و فهرست وار در مقدمهٔ فرهنگ خواهیم آورد .

پیشرفت و گزارش کارمان تا کنون بسیار امیدوار کننده و بیش از تصورما بوده است به نحوی که تا به حال حدود صد هزار برکه (فیش) مستند فراهم آمده

وسه حرف نخستین الفبای فارسی نیز تکمیل گردیده و مرحلهٔ «مقابله» را می گذراند و از آن میـان نخستین جـزوهٔ آزمایشی ما که (آ-آری) خواهد بود بـه مرحلهٔ چاپ و انتشار قـدم نهـاده است ؛ ما هنوز در آغاز این راه پر فرازونشیب هستیم و بی‌شك در آغاز هر کاری آنهـم از این دست احتمال کاستیهای فراوان می رود و بـه همین دلیل بر آنیم تا علاج واقعه قبل از وقـوع کنیم و بخش اخیر را به عنوان نمونهٔ کار خویش به صورت آزمایشی به چاپ رسانیم و برای داوری استادان و صاحب نظران و دست اندرکاران فرهنگ و لغت ارسال داریم تا ما را از نظرهای اصلاحی یا استحسانی شان بهره‌مند سازنـد ؛ باشد که در تألیف فرهنگ پیشنهاد های سازندهٔ آنهـا را بـکار بندیم و البتـه که با ذکر نام و نـوع راهنمایی‌شان در مقدمهٔ فرهنگ ، سپاس خواهیم گزارد .

بدیهی است که با فراهم آمدن مواد لازم بـرای بخش فارسی فرهنگ و همچنین ترجمه شدن آنها بـه زبان واسط و نیز آماده شدن دیگر امکانات مورد لزوم و بویژه کسب تجربه‌های بایسته در طی طریق تدوین فرهنگ-فارسی هندی ، بسیاری موانـع راه از میان برداشته شده و گردش کار تألیف فرهنگ برای سایر زبان های هندی شتاب بیشتری خواهد داشت و هم اکنون برای شروع هریـك از ایـن فرهنگها نیز آمادگی کامل داریم .

تألیف فرهنگ فارسی–هندی با موافقت و عنایت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی نوانجام می‌گیرد و اعتراف می‌کنند که اگر علاقه و توجه شخص جناب آقای محمدباقرکریمیان رایزن با فضیلت ما به این اثر فرهنگی و ماندنی معطوف نمی بود، هرگز پا نمی گرفت و نمی بالید. ما برای ایشان در ادامهٔ این کار سترگ که بی‌شك از جملهٔ «باقیات الصالحات» خواهدبود، آرزوی توفیق بیش از پیش می‌کنیم.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

رضا مصطفوی–دهلی نو–بهمن ماه ۷۱

پی نوشتها

۱. Talent معادل تقریبی یك ملیون لیره، نیز برای تفصیل بیشتر رجوع شود به کتاب سرزمین هند تألیف استاد علی اصغر حکمت، از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ ش

۲. Brahuis

۳ Dravidian نژادی هستند که در صحرهای جنوبی هند زندگی می کنند، قامتی متوسط و پیشانی ای بلند وبینی ای قلمی و موهای سیاه ومجعد ولب‌های کلفت و پوستی تیره و زبانی خاص خوددارند که ملیونها تن به آن زبان سخن می‌گویند . محققین هند منشاء نژاد آنان را طبقهء «نجس‌ها» (Scheduled Castes) ذکر کرده‌اند .

۴. کشف هند: Discovery of India, London, 1946. و ترجمهٔ اقای محمود تفضلی

۵. منوچهری می گوید :

الا تامؤمنان دارند روزه
الا تاهندوان دارند لنکهن

۶. سنائی می‌گوید :

لنکنت گر ترا کند فربه
سیر خوردن ترا ز لنکن به

۷. این واژه در فرهنگ آصفیه نیز به معنی روزه بکار رفته است .

۸. اسدی طوسی چنین می‌گوید :

یکی مرده ماهی همان روزگار

بر افکند موجش به سوی کنار

که گز سیصدی بود بالای او

فزون از چهل بود پهنای او

کشیدند از آب اندرون هم گروه

به کشتی به خشکی مر آن پاره کوه

بسی گوهر و زر بد او باشته

همه سینه‌اش عنبر انباشته

دگر هر چه ماند از بزرگان و خرد

ز بهر خورش پاره کردند و برد

بماند از شگفتی سپهبد به جای

بدو گفت مهراج فرخنده رای

که آن ماهی است این که خوانند وال

وزین مه بس افتد هم ایدر به سال

ویا :

همیدون یکی ماهی دیگر است

که زین وال تنش اندکی کمتر است

و دیگر شاعران نیز از جمله فرخی ، غضایری ، قطران ، ازرقی ، خاقانی ، کمال‌الدین اسماعیل این واژه را به همین معنی بکار برده‌اند .

۱. زك : فرهنگ انگلیسی ـ هندی مانك، چاپ آگرا (هند)

۱۹۸۳ م ذیل Whale . در هنـدی نیز Wal (وال) تلفظ می‌گردد و به معنی یاد شده است .

۱۰. گرشاسبنامه ، چ تهران ، ص ۷۲ .

۱۱. در این داستان گرشاسب به دستور شاه ایران به کمك شاه هنـدوستان می رود تا با « بهـو » بجنگـند . رك : گرشاسب‌نامه ، چ تهران ، ص ۱۵۷ .

شهی بود در هند مهـراج نام
بزرگی به هر جای گسترده کام
بهـو نام خویشی بدش در سپـاه
ز دستش به شهر سراندیب شاه ..

۱۲. رك : مقالهٔ نگارنده تحت عنـوان : « پیوندهای مشترك ادبیات سنسکریت و فارسی دری » فصل‌نامهٔ قند پارسی، دهلی‌نو ، شمارهٔ ٤ .

۱۳. نخستین حملهٔ محمـود غزنوی را به هنـــد سال ۱۰۰۱ میلادی ذکر کرده‌اند .

۱٤. نخستین شاعر اردو زبان صاحب دیوان را «ولی دکنی» (۱۷٤٤—۱٦٦۸ میلادی) دانسته وگـفته‌اند پدر و مبتکـر شعر ار دو بوده است .

۱۵. برای تفصیل این موضوع رجوع شود به کـتاب « نقش پارسی بر احجار هند » ، تألیف استادعلی‌اصغرحکمت ، از انتشارات بزم کلکـته ، ۱۳۳٦ هجری شمسی .

۱٦. گـفته می‌شود اخیراً زبان‌های دیگری نیز افزون برآنها

رسمیت یافته که از آن جمله است : سندی ، پالی ، نپالی ، منی‌پوری .

۱۷. شادروان دکتر معین نیز برای تألیف فرهنگ معین همین روش را بکار برده است. رك : مقدمهٔ آن فرهنگ، ص پنجاه وچهار .

Persian Research Journal

1993

Price : Rs. ~~125.00~~

Printed at Aiss Aey Printers, 1720/5, Kailash Nagar,
Delhi-110031

Persian Research Journal

1993

Editor

Dr. Mohammad Aslam Khan
Head, Deptt. of Persian
University of Delhi

Published by

Department of Persian
University of Delhi
Delhi-110007